

دنیاؤی کہ من می یعنی

نویسنده:

آلبرت انیشتین

دنیا کے من گاہیں

نویسنده

پروفسور آلبرت اینشتین

ترجمہ می: فردیون سالکی

ناشر:



حق چاپ محفوظ و مخصوص به مؤسسه مطبوعاتی پیروز است

این کتاب بتأثیر تیر ماه ۱۳۴۲ در چاپخانه پیروز بطبع رسید.



پروفسور آلبرت آینشتین

فهرست مطالب

مقدمة نسخة اصلی کتاب
آلبرت اینشتاین

قسمت اول

	صفحة	
۱۷		۱ - معنی زندگی
۱۸	‘	۲ - دنیائی که من می بینم
۲۳	‘	۳ - رازبزرگ طبیعت
۲۴	‘	۴ - آزادی عقیده (نظریه گامبل)
۲۷	‘	۵ - خوب و بد
۲۸	‘	۶ - اجتماع و شخصیت
۳۳	‘	۷ - خطاب بگور «ح . . لورتنز»
۳۴	‘	۸ - فعالیت لورتنز بخاطر همکاری بین المللی
۳۷	‘	۹ - بافتخار جشن هفتادمین سال تولد «آدنولد برلینر»
۴۱	‘	۱۰ - پوپر لینکوس
۴۲	»	۱۱ - اعلام مرک پروفسور «م. کازنشتین»
۴۶	‘	۱۲ - قبریک بد کفر «سلف» (وقتی بسمت استاد انتخاب شد)
۴۷	‘	۱۳ - ثروت
۴۹	‘	۱۴ - فرهنگ و فرهنگی

۵۰	صفحة	۱۵ - بدانش آموزان ژاپن
۵۱	«	۱۶ - معلم و دانش آموز (خطاب با طفال)
۵۲	«	۱۷ - بهشت گمشده
۵۳	«	۱۸ - مذهب و علوم
۶۰	«	۱۹ - مذهبیت علوم
۶۱	«	۲۰ - علم بر لب پر تکاه
۶۳	د	۲۱ - فاشیسم و علوم
۶۵	«	۲۲ - مصاحبه کنندگان
۶۷	«	۲۳ - تشکر از آمریکا
۶۹	«	۲۴ - افتتاح دوره دانشگاه در «دا یویس»
۷۲	«	۲۵ - تبریک بیک نقاد
۷۲	«	۲۶ - سلام به : «جی. بر نارداشو»
۷۳	«	۲۷ - من و آمریکا
۷۹	«	۲۸ - پاسخ به زنان آمریکا

قسمت دوم

۸۱	«	۱ - سیاست و صلح طلبی
۸۲	«	۲ - مسئله صلح طلبی
۸۴	«	۳ - خطاب بمیتینک دانشجویان که بخاطر خلع سلاح داده شد
۸۷	«	۴ - خدمت نظام اجباری
۸۸	«	۵ - آلمان و فرانسه
۸۹	«	۶ - حکمیت
۹۰	«	۷ - به : «زیگموند فروید»
۹۳	«	۸ - بین الملل علوم
۹۵	«	۹ - مؤسسه همکاری تربیتی و فرهنگی
۹۷	«	۱۰ - تودیع
۹۹	«	۱۱ - مسئله خلع سلاح
۱۰۲	«	۱۲ - کنفرانس خلع سلاح سال ۱۹۳۲

۱۱۱	صفحة	۱۳ - آمریکا و کنفرانس خلع سلاح
۱۱۴	»	۱۴ - صلحخواهی مثبت
۱۱۶	»	۱۵ - نامه بیکی از دوستداران صلح
۱۱۷	»	۱۶ - نامهای بیکی از صلحخواهان
۱۱۸	»	۱۷ - نامهای دیگر
۱۲۰	»	۱۸ - زن وجنه
۱۲۱	»	۱۹ - تفکراتی راجع بیحران اقتصادی جهان
۱۲۸	»	۲۰ - تربیت و خوشبختی
۱۳۰	»	۲۱ - تولید و قدرت خرد
۱۳۱	»	۲۲ - تولید و کار
۱۳۴	»	۲۳ - اقلیت‌ها
۱۳۵	»	۲۴ - ملاحظاتی در موضع کنونی اروپا
۱۳۶	»	۲۵ - وارثان قرون

قسمت سیو^م

۱۳۹	»	۱ - آلمان ۱۹۳۳ - بیانیه
۱۴۱	»	۲ - مکاتبه با دانشکده علوم پروس
۱۴۲	»	۳ - بدانشکده علوم پروس
۱۴۴	»	۴ - پاسخ دانشکده
۱۴۶	»	۵ - نامه به پروفسور آلبرت اینشتین - لیدن
۱۴۷	»	۶ - بدانشکده علوم پروس برلین
۱۴۹	»	۷ - از دانشکده علوم «باویر» به پروفسور «آلبرت اینشتین»، »
۱۵۰	»	۸ - بدانشکده علوم «باویر» مونیخ
۱۵۱	»	۹ - یک جواب از اینشتین

قسمت چهارم

۱۵۲	»	۱ - یهودیان - ایده‌آل یهودیان
۱۵۴	»	۲ - یهودی‌گری چیست؟

۱۵۷	صفحة	۳ - جوان یهودی (جواب بیک پرسنده)
۱۵۸	«	۴ - خطاب بسازمان دهنده گان فلسطین
۱۷۰	«	۵ - جامعه یهودی
۱۷۶	«	۶ - مجاهد فلسطین
۱۷۸	«	۷ - بازگشت یهودیان
۱۸۰	«	۸ - ضد یهود و جوان دانشجو
۱۸۱	«	۹ - نامهای به پروفسور دکتر «هلپاخ»
۱۸۴	«	۱۰ - نامهای بیکی از اعراب
۱۸۶	«	۱۱ - مسیحیت و یهودیگری

مقدّه نسخه اصلی کتاب

این کتاب شامل همه مطالب عنوانها و خطابها و سخنرانی‌های آلبرت اینشتین نیست بلکه منتخبی از آنهاست بخاطر يك نتیجه مخصوص و معین، يعني نشان دادن قیافه واقعی این مرد.

امروز اینشتین علیرغم تمايل خود بهتر داib هوشهای سیاسی و درجریان تاریخ معاصر کشیده شده است، و در نتیجه این مرد با مایلی روبرو می‌شود که همه مردان بزرگ تاریخ با آنها مواجه می‌گردند، ولی متأسفانه شخصیت و عقاید او بشکل مستحکم شده‌ای بجهانیان نموده شده است.

علت اصلی انتشار این کتاب آنست که قبل از اینکه آن مطلب در ذهن مردم جای بگیرد، این مرد را آنطور که هست بشناساند.

این مطالب در زمانهای مختلف توسط او بر شنیده تحریر درآمده یا گفته شده است. مثلا:

عنوان «بین‌الملل علوم» مربوط به سال ۱۹۲۲ - خطاب «اصول تحقیقات علمی» به سال ۱۹۲۳ - «نامه بیکی از اعراب» به سال ۱۹۳۰ بود که در محیط‌های متفاوت عنوان شده و معرف شخصیتی است که در پشت این اظهارات و صحنه‌ها قرار گرفته است.

آلبرت اینشتین طرفدار صلح و کمک مشترک همه افراد بشر بخاطر این فای وظیفه بزرگ علمی انسان است.

این کتاب از تزهیات فوق دفاع می‌کند و سعی دارد تا هر کس را و آدارد تا با دقت بیشتری بشخصیت اخلاقی و عقاید او بگرد.



پروفسور آلبرت اینشتین

آلبرت اینشتین گیست؟

آقای «ح. گوردان کاربدین» در معرفی از اینشتین حکایت می‌کند که روزی یک روزنامه‌نویس آمریکائی از فیزیک دادن بزرگ عصر حاضر درخواست کرد تا فرضیه نسبیت را در یک جمله خلاصه کند. اینشتین جواب داد که اگر بخواهد این فرضیه را در کوتاه‌ترین شکل ممکن آن توضیح دهد سه روز وقت لازم خواهد شد. ولی بهتر بود اضافه کند که در آن حال چنانچه طرف آشنازی کامل و نزدیک باریاضیات و فیزیک نداشته باشد، آن مختصر هم غیرقابل درک خواهد بود.

تصویری اینشتین برای اکثریت مردم کاملاً اسرار آمیز است. وضع آنها در قبال اینشتین مانند وضع مارک تواین است در برابر آن نویسنده، که کتابی در علم ریاضی نوشته بود و مارک حتی یک جمله ساده‌از آنرا هم نتوانست درک کند.

اینشتین در دیده عموم از آن جهت بزرگ است که کشفیات انقلابی او قابل ترجمه بزبان عادی نیست.

اکنون ما بالاحترام آمیخته با ترسی در مقابل مردی
قرار میگیریم که افکار او در ارتفاع بسیار زیادی از روی
فهم ماهر کت میکند ، و موقفيت‌های او تنها بوسیله آن
عدد آنگشت شماری قابل تقویم و ارزیابی است که میتوانند
دنیال استدلال اورا بگیرند و از آنها استنتاج نمایند.
ولی شخصیت او جنبه دیگری هم دارد . این جنبه
دیگر در نامه‌ها و خطابه‌ها و نوشته‌های تصادفی او که در
این کتاب فراهم آمده‌اند بخوبی از پرده بیرون می‌افتد .
این تیکه‌های جور بجور و قطعات مختلف ، یک شکل
موزانیک از اینشتنین واقعی رسم می‌کنند . این پاره‌های
بظاهر ناتمام ، دو معنی کامل‌ند و نظریات او راجع به
جنبهای پیشرفت عمومی ، فرهنگ ، صلح ، جنک و
آزادی و دیگر مسائل مورد علاقه جهانی بیان مینماید ،
وروی هم رفته اینها ثابت میکنند که اینشتنی که بزبان
ماحرف میزند ، کوچک‌تر از اینشتنین فرضیه نسبیت
نیست ، اینشتن از دنیا وزندگی جز آزادی برای تعقیب
تحقیقات خود روی مکانیسم جهان هیچ نمیخواست .
طبعیت او از طبایع ساده ، مهریان ، کمیاب و عزیز -
الوجود بود . او نسبت بشرط و شهرت و همه‌چیزهایی
از این قبیل واقعاً بی‌اعتنابود و همیشه هم اینطور ماند .
ولی در عین حال نه چنان مردی گوشگیر بود که از تالمات
و جنبهای جهان پیرامون خود بیخبر باشد او از سالها
پیش ، خود را بزنندگی فقیرانه‌ای عادت داده و هیچ‌گاه
در دفاع از ضعیف ، موقعیت خویش را در نظر نگرفت .
برای این انسان آرامش دوست ، هیچ چیز بدتر از
مشاهده عدم هماهنگی و نزاع در بین جوامع بشری نبود ،
چنانچه حس میکرد که حرف او یا نفوذ او قادر بحل
مسئله‌ای هست ، هر گز تردید بخود راه نمیدهد . بدون -

شک تاریخ کهنسال جهان چنین نابغه ریاضی خودشناسی،
که چون قهر مانان حقوق پسر ، یک عمر بلا انتقال اع کار
کرده باشد بخود کم دیده است .

آلبرت اینشتین بسال ۱۸۷۹ در «اولم» بدنیا آمد،
چهار سال بیش نداشت ، پدرش که شاغل حرفه های
الکترو شیمی بود ہمونیخ مهاجرت کرد و دو سال بعد
آلبرت کوچک به مدرسه رفت و در آنجا زیر شرایط بسیار
مشکل و اضباطی تقریباً نظامی ، بکار پرداخت ، در
حالی که همه کانولیکه های آن مدرسه از این بچه یهودی
ترسوکه با نقشه کار می کرد احتراز مینمودند . اینها
عواملی بودند که یک اثر پایدار در روح او باقی گذاشت .
او از نقطه نظر معلمین ، دانش آموزی غیر رضایت بخش
بود که استعداد یادگرفتن زبانهای خارجه - تاریخ -
جغرافی و دیگر موضوعات ابتدائی را نداشت ، علاقه
او بر ریاضی در همان لحظات اول پیدار شد ، ولی نه توسط
معلمین ، بلکه بکمال و راهنمایی یکی از دانش آوران
یهودی رشته شیمی ، بنام «ماکس تلمبی» که کتابی راجع
به نهضه باو داد و با این طریق اورا در مسیر افتخار آمیزی
انداخت که در سن چهارده سالگی هیچ کدام از معلمین به
پایش نمی رسیدند . درست در همین سن شروع بخواندن
فلسفه کرد و بارها نظریات «کانت» و دیگر دانشمندان
متافیزیک را زیر رو نمود .

سوانح تجاری ، اینشتین را واداشت که مسافتی
به «میلان» بکند و با ینوسیله او بیک زندگی آزاد تر و
روشن تر از آنچه در آلمان بود آشنا شد ، گرچه لزوماً
این تعطیلی کوتاه بود ، ولی در همین چند ماه آزادی ،
تهیه مقدمات را برای راه زندگی آغاز نمود . او بالاخره
پایان نامه در رشته ریاضی از مدرسه عالی ہونینخ که بادر

دست داشتن آن حق ورود بدانشکده «پلی تکنیک»
зорیخ را داشت در دنیای جدید گام نهاد. یکسال در
فرانسه مطالبی از ریاضیات که خود از مطالعه آنها
غفلت کرده بود گذراند ولی یکمتر به متوجه شدن که
این شیوه جوان، در دریای مطالعات علمی و فلسفی غرق
شده و پیش فتهای حیرت آوری نموده است. بعد از پنج
سال تمام کار در پلی تکنیک، امیدوار بود که بعنوان
دانشیار در آن دانشکده انتخاب شود، ولی متوجه شد
که گفته های دوستانه استادان که این امید را در او بدار
کرده بود، زیاد هم قابل اعتماد نیست.

پس از این مدت بایی میلی مدتی بدنیال کار گشت دوبار
برای مدت کوتاهی از تدریس دست کشید، و بعد یک مقام
ثابت در اداره اتحادی فواید عامه در بن بعنوان ممتحن
احرار نمود گرچه کارجالی بود، ولی دو خوبی داشت،
یکی استراحت کامل برای ذخیره نیرو، و دیگری
آزادگذاردن مفاز و فکرش برای تفکر بر روی مطالبی
که در آنوقت داشت به رضیه نسبیت شکل میداد، در
۱۹۰۵ اولین کتاب او راجع به رضیه فوق در یکی از
روزنامه های علمی سویس تحت عنوان:

«Annalen der physik»

بیدارشد، چشم گشود و باین حقیقت نگریست که اکنون
نایبهای بصورت یک کارمند ساده اداره اتحادی ...
دارد. بلا فاصله اورا بعنوان سخنگوی دانشگاه بن گزیدند
و چهار سال بعد یعنی بسال ۱۹۰۹ بمقام استادی ارتقاء
یافت.

پست بعدی او بسال ۱۹۱۱ استادی دانشگاه «پراک»
بود که مدت هیجده ماه طول کشید. بعد از آن بن زوریخ
باز گشت و پس از مدت کوتاهی یعنی در اوایل سال ۱۹۱۴

بعنوان استاد دانشگاه علوم پرورس و استاد راهنمای فیزیک
نظری در مؤسسه «گیزر و یلهم» ببرلین رفت.

جنک بین‌الملل اول با اوج فعالیت اینشتین که
نمیتوانست صلح طلبی پر حراست خود را در برآ بر آن
پنهان دارد مصادف شد، ولی این راهم‌درک‌کرد که از
طریق ادامه مطالعات خود خدمت بزرگتری می‌تواند
بکند، ولی حوادث بعدی چنان اورا بجهریان کشید که
در دنیا نه تنها بعنوان نماینده و نشانه صلح طلبی، بلکه
بنام مدافع سرشخت خلع سلاح و موجود اجتماع قوم
بنی اسرائیل معرفی شد.

برای چنین مردی با آن عقاید و نظریات که با پر-
شورترین صوت توسط او اظهار و توضیح شده‌اند. آلمان
نازی غیرقابل هضم بود. بسال ۱۹۳۳ اینشتین اعلامیه
معروف خود را که با این جمله: «تا زمانی که اختیار
من دست خودم است، تنها در کشوری سکونت اختیار
می‌کنم که در آن آزادی عمل و تساوی حقوق فردی
در مقابل قانون اجرا شود.» شروع می‌شود، صادر کرد
و پس از آن برای مدتی دلک تبعیدی سرگردان بود و بعد
از اینکه دولتهای اسپانیا - فرانسه - بریتانیا - ازاو
تفاضلی پذیرفتند تابعیت کردند. بالاخره بعنوان استاد
ریاضی و فیزیک نظری در دانشکده‌های «پرینستون»
در حالیکه از محیط و کارآزاد خود بسیار راضی و برای
همیشه از ترازدی جنگ و ظلم و تجاوز بین‌ارومنگران بود،
رحل اقامت افکند.

« دنیائی که من می بینم »

در شکل اصلی خود ، شامل مقالات این شتی درخصوص فرضیه نسبیت و مطالب مربوط با آن است ، ولی به دلائلی که گذشت این مطالب از کتاب حاضر حذف شده‌اند و مقصود اصلی این کتاب‌شناشاندن جنبهٔ بشری شخصیت مسلط ترین و استادترین فرد عصر حاضر است . با آنها که سوادی برای خواندن دارند .

قسمت اول

معنی زندگی

معنی زندگی بشری چیست؟ و یا معنی حیات اجتماعی بطور کلی
کدام است؟

جواب قطعی باین سؤال بعده مذهب و مکتب مخصوصی است
ولی اگر کسی بپرسد که آیا طرح اینچنین سؤالی عقلانی است باید
بگوییم . یعنی جواب من اینست : «انسانی که زندگی وحیاط دیگران
و حتی خودش را بیمعنی و واهی میداند نه تنها بدبوختی بیش نیست ،
بلکه صلاحیت زندگی هم ندارد . »

« دنیائی که من می بینم »

ماموجودات فانی چهوضع و تکلیف خارق العاده‌ای در اینجاداریم؟ ما که همه برای مدت کوتاهی در این کهنه سرا مقیدیم ، گرچه گاهی این وضعیت و موقعیت ممتازرا از نزدیک حس میکنیم ، چرا هیچ از آن درک نمی‌نماییم ؟ در صورتیکه فهم آن احتیاج بتعمق ندارد ، بهمین زندگی روزانه بنگرید . نه دورتر و نه عمیق‌تر ، محققان درک خواهید کرد که ما بخاطر همنوع انسان زندگی میکنیم ، اول بخاطر آنها که شادیها و خوشیهای ما به لبخند مسرت بخش وسلامت وجودشان پیونددارد ، و دیگر بخاطر آنمه انسانهای ناشناس ؛ آنها که ماسخاً معرفتی به حالشان نداریم و علیرغم این فراموشی ، مقدرات ما با پیوندهای محکمی به سرنوشتشان بسته است . روزی چندین بار بخاطرم میگذرد که زندگی درونی و بیرونی ، ظاهری و باطنیم بکار همه انسانها ، یعنی آنها که هنوز راه میروند و آنها که خاک شده‌اند بستگی دارد ، حس میکنم که با تمام نیروی خودم باید بکوشم تاشایدین عظیمی را که بر گردن دارم و هر روز هم سنگین‌تر میشود ادا کنم ، روی این عقیده که بسختی وشدت تمام دربرا برشمانم ایستاده است و برای فرار از این دین کمرشکن ، هر چه بیشتر میکوشم تازندگیم بسادگی گراید ، ولی بازهم وحشت این حقیقت آزارم میدهد که هنوز مقدار غیر لازمی از کار انسانها را به خود اختصاص داده‌ام .

من اختلافات طبقاتی را برخلاف عدالت ، و حتی در آخرین تحلیل

متکی بزور میدانم ، و هچنین می اندیشم که ساده زیستن هم از نظر جسمی وهم از نظر روحی بتفع همه کس باشد .

من با آزادی بشری بمعنی فلسفی آن تاحدودی اعتقاد ندارم . من معتقدم که هر کس نه تنها با مر ضروریات خارجی ، بلکه زیر تسلط نیروی داخلی و خواهش‌های معنوی خویش در تکاپوست . گفته شوینه اور که : « شخص میتواند آنچه را که اراده کرده است انجام دهد ، ولی نمیتواند آنچه را که خواسته است کنترول کند . » از ایام جوانی الهام - بخش من بوده و در مقابل سختی‌های زندگی خودم ، و مشاهده بد بختی دیگران تسلی امداده و در مقابله با حوادث ، صبور و شکیبا می نموده است . این احساس بطور رضایت بخشی ، سختی و شدت مسئولیت را تسکین میدهد و نمیگذارد که با خود دیگران آنقدر خشک و جدی کنار بیاییم ، این احساس ، جهان بینی مخصوصی میبخشد که در سایه آن آدم قبل از خود رضایت و موافقت دیگران را در نظر می گیرد .

تحقیق در علت وجود شخص خود ، و یا معنی و مقصود آفرینش بطور کلی و از نظر عینی همیشه در نظر من کاوش و تحقیقی بی فایده بوده است . ولی با وجود این هر کس عقایدی دارد که جهت قضاوتها و کوشش‌ها یش را تعیین میکند با این معنی من هر گز خوشی ولذت را بعنوان هدف غائی حیات نشناخته و این اصل را بهدف یک گله خوک و حشی شبیه تر میدانم . عقایدی که راه مرا روشن کرد و همه وقت در مواجهه با مشکلات حیات ، دلیر از آنها بوده ام « حقیقت ، نیکوکاری و زیبایی » بوده اند . بدون

همکاری مردان هم فکر در پیش‌دستی بخاطر کشف مطالب و موادی که در میدان مبارزات هنری و تحقیقات علمی غیرقابل حل و حصول معرفی شده‌اند، زیستن برایم خالی از همه چیز است.

مسایل عادی که کوشش‌های بشری را بخود جلب می‌کند ثروت— موفقیت‌های بیرونی — تجمل و همه چیزهای از این قبیل در نظر من بسیار حقیر و بی‌مقدارند.

آنچه که من عدالت و مسئولیت اجتماعیش مینامم، باوارستگی کنونیم از تماس مستقیم با افراد و اجتماعات بسیار فرق دارد. من روش خود را مشخص و معلوم کرده، هیچ وقت بوطن و خانه و دوستان و حتی اقوام بلافصلم قلبًا و بتمام معنی تعلق نداشته‌ام، و در مقابل این قیود هیچگاه حس سرکش استقلال طلبیم بخاطر بر کنار بودن از هیاهوی جهان نمرد، و روز بروز در تزايد است.

کسی که بشدت بیدار و واقف بمحدودیت امکانات ایجاد تفاهم مشترک و همدردی بین ابناء بشر است. گرچه بدون شک چیزی از خوش قلبی و خوش‌بینی را از دست نمیدهد، ولی از طرفی دیگر بتمام معنی از عقاید و قضاوتها و عادات همکارانش مستقل است و به آسانی از وسوسه دیگران برای اینکه کارهای خود را بروی آنچنان پایه‌های ناستواری بنا کند سر بازمیزند.

ایده آل سیاسی من دمکراسی است، بخواهید، تاهر کس فقط بعنوان یک فرد محترم باشد، نگذارید که کسی تاحدیک بتپرستیده شود.

من خودم دچار این سرنوشت طعنه آمیز و مسخره مانند شده‌ام که دوستانم را مورد تحسین و احترام مفرط بدون هیچ‌گونه تقسیر و استحقاقی قرارداده‌اند. علمت آن چیست؟ آیا غیر از این است که اینان از فهم یکی دو مسئله‌ای که من با این تن ناتوان در اثر کار مداوم و توان فرسایم، حل کرده‌ام عاجز نمی‌نمایم و آیا آرزوی آنها جز فهم عقاید من چیز دیگری هست؟ ولی این قلیل هم برای عده کثیری از آنها غیر قابل حصول است.

انجام پیر و زمانه‌هر تعهد و نقشه مشگل، راهبر و مسئول می‌خواهد، این عقیده من است، ولی آنکه می‌باید هدایت شود پسندیده است که در انتخاب هادی، آزاد باشد.

بعقیده من حکومت استبدادی و حکومت هائیکه قدرت زادر دست یک‌قدر تمدن کن میدهد بزودی فاسد شده، از حیثیت و اعتبار می‌افتد. چون زور و قدرت همیشه افراد پست و فاسد اجتماع را بخود جلب می‌کند، می‌پندارم که این قانونی تغییر ناپذیر باشد که پیروزی نوابغ، خودسری و استبداد جهان، همیشه بدست اراذل و اوپاش بوده است، بهمین دلیل من با تمام قوا مخالف این چنین سیستم‌هایی بوده‌ام که می‌توان دو تموئی آنرا یکی در ایتالیا (زمان موسیلینی) و دیگری را در روسیه دید. فتورو بی اعتباری که امروز حکومت دمکراتی اروپا دچار آن شده است نتیجه خود دمکراتی نیست، بلکه نتیجه مستقیم عدم ثبات قسمتی از دولته‌ها و عدم اصلاحات سیستم انتخاباتی آن سامان است. معتقدم که حکومت

ایالت متحده امریکا از نظر انتخابات یک شکل منطقی را یافته باشد . زیرا آنها یک رئیس جمهور مسئول دارند که برای مدت نسبتاً طولانی و کافی انتخاب میشود و برای اینکه واقعاً مسئول تمام جریانهای نامناسب باشد، اقتدارات کافی هم در اختیارش گذاشته‌اند ، از طرف دیگر چیزی که من بی‌اندازه بآن ارج میگذارم . آمادگی و بیع و همه‌جانبه‌ایست که حکومت و دستگاه‌های آن برای رفع خطر ازفرد ، در مقابل بیماری یا احتیاج است .

گرانبها ترین چیز در چشم انداز زندگی بشری از نظر من دولت نیست ، بلکه انسانهای خلاق و با شخصیت‌مند که هنگام جریل و بیحسی اجتماع ، مظہر بزرگترین تغییرات و هنبع پربرگت ترین الیامات می‌شوند .

این بحث مرا بیاد بدترین زائدۀ اجتماعی بشر ، یعنی سیستم نظامی- گری انداخت . بنظر من :

مردی که از رژه رفتن در داخل یک قطار انسان ، بفرمان کذائی دسته موزیک‌لذت ببرد ، آدم خیلی حقیری است . مغز بزرگ انسانی را اشتباهآباو داده‌اند ، برای اوستون فقرات و مغز تیره بس بود که فرامین را به اعضایش منتقل کند . باید باین آفت تمدن با جمیع امکانات خاتمه داده شود . آه ، که چه جسارت‌ها ، بیرون‌می‌های و شقاوت‌ها و چه بیماری‌های جنون آمیزی زیر عنوان هیهون پرستی به مردم تحمیل می‌کنند . جنک بنظر من وسیله عبرت انگلیزی است و من بهتر بود قطعه قطعه

میشدم تادراین کار نفرت آور شر کت نداشته باشم . با وجود این علیرغم همه نفر تم ، معتقدم جنک که همیبا یست سالها پیش رخت از جهان بر گرفته باشد ، سابقاً معنی ملی و صحیحی داشته و ما نداین عصر در خدمت علائق تجاری و سیاسی در مدارس و دانشگاهها و مطبوعات بخاطر آن تبلیغ نمیشده و چنین به فساد و تباہی کشیده نشده بوده است .

راز بزرگ طبیعت

ساده‌ترین چیز یک مشاهده می‌کنم رازی در بردارد . این گهواره همه علوم و هنرها واقعی بشر است . کسی که اینرا نمیداند و در برابر این راز بزرگ با عجاب و تحریر نایستاده . مرده‌ایست ، شمعی است خاموش . مشاهده این راز بزرگ و عشق باطلاع از آن بود ، گرچه آمیخته با ترس ، که همه ادیان را بوجود آورد . علم بوجود اشیائی که ما نمیتوانیم در آنها نفوذ کنیم ، تظاهر و تجلیات چهره حقيقی اشیاء و علت‌العمل تشعشات ذات آنها که تنها با ساده‌ترین صورت وابتدائی - ترین منظر بعقل استدلال ما می‌جنگند . این احساس عمیق و این هیجان بزرگ موجود مذهب و احساس مذهبی است . باین معنی و ... تنها باین معنی من یک شخص مذهبی و متعصبم . عقل من و درک من قاصر از فهم آن

خدائی است که پاداش و جزاء بمخلوقات خود میدهد و از آن نوع اختیاراتی دارد که مادر خود سراغ داریم . زندگی پس از مرگ از آن چیزهایی است که فوق تصور و فهم من است و خودم هم چنین آرزوئی ندارم که روحم پس از مرگ و نابودی جسمم ، در جهان پرسه زند . و می‌انگارم که این احساس و عقیده ناشی از ترس یا خود خواهی پوچار و ارواح زبون باشد .

برای من راز بزرگ ابدیت حیات ، و اطلاعی جزئی از چگونگی تعالی عجیب واقعیت، بس است، و کوشش صادقاً نه برای فهم علت ایجاد و خودنمایی پدیده پدیده‌هایی که بدون شک آنقدر که مینمایند ساده و عیشت نیستند ، کافی است .

از یک سخنرانی درباره اخراج پروفسور گامبل

آزادی حقیقت (نظریه گامبل)

کرسی دردانشگاهها بسیار است ، ولی کو استادان دانشمند و توانا کم .. سالن‌های وضع و خطابه بیشمار وجود دارد، ولی دانشجویانی که واقعاً تشنئ حق و عدالت باشند معدودند . خوان نعم طبیعت ، باسراف بیکران گستردگی شده ، و طبیعت بادست خود بذر می‌کارد ، ولی چه در و می‌کند؟

هیچ ! ولی بندرت کسی را در آن راه میدهند تا از این خزاين بهره بر گيرد .

همه اينرا ميدانيم ، دیگر از کي شکایت بكنيم و برای چه کسی بگوئيم !! آيا هميشه اينظور نبوده و همه يشه هم اينظور نخواهد ماند ؟ محققاً ، ولی بشر باید بخواهد و بجويid تادر گنجينه هاي طبيعت برويش گشاده گردد ، درك صحيح روح زمان در نتيجه ثمرة کاريک نسل ، بي اندازه مؤثر است و بعبارت دیگر هر عصر اقتضائي دارد که لازم است بطبق آن عمل شود . روح زمان يا اقتضائي عصر ، حالت خاصي از طرز تفکر طبقه مخصوصي است که از فردی بفرد دیگر سرايت ميکند و بزودی نتيجه آن در مشي عمومي اجتماع تظاهر مينمايد . هر فرد از ما باید بسهم خود در شکل دادن باين روح کمک کند .

براي نمونه روحی را که صد سال پيش جوانان دانشگاهی مارا بهيجان واميдаشت ، با آنچه که امروز حکم فرمائی دارد مقايسه کنيد ، مذهب آنها شکل مخصوصي داشته که برای بهتر ساختن زندگی خانواده بشر ميكوشيده اند . احترام بعقاید صحيح ، و آزادی عقیده و مذهب آنها بود که شاعران و نويسندگان ما بخاطر آن زيسته و جنگيده اند . در آن روزها مردان ما برای ایجاد يك جامعه بزرگ که ژرمن ناميه ميشد کار ميکردنند . اين مردان ، دانشجويان و استادان ، معلمین و شاگردان بودند که اين ايده آل را جان داده وزنه نگه ميداشتند . امروز هم جنبشی و تحریر کي بطرف ترقیات ، و پيشرفت هاي اجتماعي بسوی آزادی

عقیده، و آزاد فکر بسوی یک اجتماع بزرگتر سیاسی که جامعه اروپا نامیده میشود وجود دارد، ولی نه با آن شکل، زیرا در این جادیگر دانشجویان دانشگاههای ماماثل استادانشان دست از کار کشیده و برای حفظ و تجلیل امیدها و عقاید ملت یک قدم بر نمیدارند، هر کس دیگری غیر از من، بزمان مادرخت کند، با برودت تمام باین حقیقت اعتراف خواهد کرد. ما امروز برای رسیدگی بوضع حاضر خود انجمن میکنیم و محرك ما در این راه «نظریه کامبل» است. این رسول عدالت درباره جنایات کفاره نشده سیاست و خرابیهای بی تعمیر هاندۀ صنعت، بحث کرده و درستودن رشادت و مردانگی واقعی دادسخن داده است. او با انتشار کتاب بش خدمتی بی نظیر با جماعت کرد، آری این همان شخصی است که امروز دانشجویان و عده زیادی از همکاران دانشگاهیش سعی دارند که او را از دانشگاه اخراج کنند.

نباید گذاشت تندی و خشونت سیاست تا این حد جلو رود!

مطمئنم که هر کس دیگری کتاب این شخص محترم را بخواند همان ایده را از آن خواهد گرفت که من گرفتم. اگر مدعی ساختن یک اجتماع سالم و مترقی هستیم مردانی نظیر او بدون شک مورد احتیاج اند. بگذرید هر کس بروفق رأی و فکر و آرزو و مطالعات و معلومات خود قضایت کند، نه طوطی صفت باز گوی گفته دیگران شود.

اگر این عمل صورت حقیقت بخود گیرد «نظریه کامبل» بعد از مختصر تهذیب و اصلاحی بخوبی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

۴ خوب و بد

این عقیده در اصل صحیح است که فقط آنها باید بیش از همه مورد لطف اجتماع باشند، که در پی شبرد زندگی بشر بیش از همه سهم دارند، ولی اگر کسی خواست بداند که همین ها، همین بهترین خادمین اجتماع از چه نوعند، گمان نمیکنم با مشکلات کوچکی رو بروشود. در وضع رهبران سیاسی و حتی مذهبی غور و بررسی این موضوع که آیا کفه خوبی ها و بدی های آنها کدامیک می چرخد تحقیقی بسیار مشکوک است. بهمین دلیل من جداً معتقدم که تنها اشخاصی بنوع بشر بهتر و بیشتر خدمت میکنند که اجتماعی را بطور غیر مستقیم ترقی داده و راهبری نمایند، یعنی راهی پیش پایشان بگذارند که مالا آنها را بسر منزل مقصود برسانند. اینکار، کار پراج هنرمندان بزرگ است، دانشمندان و محققین در این میان سهم کمتری دارند. برای اینکه درست مطمئن بشویم باید گفت که این محصول تحقیقات علمی نیست که بشر را پیش میرد، و طبیعت او را ارضاء میکند، بلکه آن تحر کی مقدس و محترم است که مردم را اوامیدار دتابکارهای فکری بگروندو یا آزاد را نمایند، حال خواه این کارهای فکری الهامی باشند یا ابداعی، در هر صورت کار سازنده، کار تحریک اجتماع است که بدست و مغز تو انسانی هنرمندان بسته است. و من مطمئنم که تقویم ارزش «تلמוד»^(۱)

۱- تلمود، قسمتی از کتاب مقدس یهودیان است. مترجم

هم از جنبه روحانیش اگر برای مثل هم باشد بسیار بیمعنی است . ارزش واقعی هستی بشر هقدمتاً به مقياس و احساسی بستگی دارد که بتوسط آن از دام خود پرستی رسته است . و به پیروی از آن ، از قید ما و من آزاد شده باشد .

اجتماع و شخصیت

هنگامیکه زندگی و کوشش‌های خود را برای گذران مورد معاینه و بررسی قرار میدهیم بزودی خواهیم دریافت که تقریباً تمام اعمال و امیدها و آرزوهای ماماستقیماً بوجود انسانهای دیگر بسته است . می‌بینیم که تمام طبیعت وزندگی ما بحیوانات اجتماعی شبیه است . غذائی می‌خوریم که دیگران تهیه دیده‌اند ، لباسی می‌پوشیم که دیگران ساخته ، و در بناءی ساکنیم که خشت خشت آنرا افراد دیگری بر روی هم قرار داده‌اند . بزرگترین قسمت معلومات و عقاید ما توسط زبانی که دیگران آفریده‌اند بر ما مکشوف و معلوم گردیده است . بدون زبان و سخن ، گنجایش گنجینه ذهن و عقل ما چقدر فقیر خواهد بود !! برای اینکه این موضوع را بخوبی تصویر کنیم لحظه‌ای بزنندگی عالی ترین حیوانات بنگرید ، آنوقت مجبور خواهیم بود اعتراف کنیم که امتیازات ما بر دیگر حیوانات مدیون و مرهون طبیعت اجتماعی ما وزایدۀ چهار دیوار

این شهرها و اجتماعات بزرگ است .
فرد ، اگر روز تولد ، دور از هر نوع اجتماع و تمدنی باشد ، چنان
دور از هر نوع رشد و نمو مغزی خواهد ماند و چنان رفتار و اعمالش
بجانوران وحشی شباهت خواهد یافت که فکر از تصور آن وحشت
می‌کند .

این حقیقت وجود فرد به معنی اخص و واقعی و در حال فردیت
اوست .

جز این هر نوع پدیده و نمود دیگری در وجود و حرکات و سکنات
وفضایل فرد بچشم بخورد ! مدعیون تمام اجتماع ، و محیط اجتماعی
است و فضیلت او از آن نظر است که عضو جامعه بزرگ بشری است .
جامعه‌ای که جنبه‌های مادی و معنوی وجودش را از گهواره تا گور
هدایت می‌کند .

ارزش یک فرد در اجتماع آنقدر است که عقیده و افکار و عملش
زندگی افراد دیگر را بسوی تعالی و ترقی راه بری می‌نماید .

ما که فردی را خوب یا بد می‌نامیم ، مقیاس و معیار ماجزا این نوع
قضاؤت چیز دیگری نمی‌تواند باشد ، گو که در اولین نگاه چنین مینماید که
ملاک سنجش ما کاملاً با امتیازات اجتماعی اشخاص بستگی دارد ، ولی چنین
نظری غلط است ، زیرا روشن است که هر چیز با ارزشی (خواه مادی یا
معنی یا اخلاقی) که از اجتماع در یافته می‌کنیم و جزء امتیازات فردی
مامیشود ، ممکنست رد سازند و یامبدع آن از نسلهای بیشماری بگذرد .

طرز استفاده از آتش، کشف گیاهان خوردنی، ساختن لکوموتیو،
وغیره وغیره ... بالاخره همه توسط کسی بظهور رسیده واولین معرف
آنها یکنفر بوده است.

فرد میتواند فکر کند و از این راه ارزش‌های جدیدی در اختیار
اجتماع بگذارد.

نه تنها بنشینند و اصول اجتماعی اخلاقی نوینی استخراج کند که
زندگانی اجتماعی و روابط افراد خود بخود با آن مطابقه دارد.

بدون کار و تفکر و قضاوت مستقل، اخلاق سیر صعودی اجتماعی
غیر ارادی و بیهدف، درست همانگونه است که فردی دور از اجتماع
آثار تمدن و افراد دیگر، و بدون هر نوع زمینه اجتماعی و بشری
رشد کند.

سلامت و عافیت اجتماع همانقدر که بر روی کار سازنده و مستقل
افراد تکیه دارد، بارتباط و پیوستگی سیاسی آنها هم منوط است. ولی
حقیقت را نمیتوان فادیده گرفت که گفته‌اند؛ ترقی و تعلیم و تربیت
نوع یونان- اروپا- امریکائی عموماً و رنسانس ایتالیا که یکباره بگذیدگی
ورکودقرون وسطائی اروپا خاتمه‌داد، خصوصاً بر روی آزادی و تفکیک
و تقسیم نسبی افراد و وظایف آنها بستگی داشته است.

حال اجازه بدھید تا نظری بزمان خودمان بیافکنیم: اجتماع
چگونه پیش میرود؟ افراد چگونه‌اند؟
جمعیت کشورهای متمدن در مقام مقایسه بازمانهای گذشته،

بطور سر سام آوری انبوه و بیشمار شده . اروپا امروز تقریباً سه برابر صد سال پیش سکنه دارد ، ولی بد بختانه شماره مردان بزرگ به شدت کاهش یافته، بطوری که فقط چند نفری بواسطه پیشرفت‌های موفقیت آمیز وسازنده‌شان، انگشت‌نما هستند . سازمانها مخصوصاً در محیط‌های فنی جای مردان بزرگ را گرفته و این جایگزینی در جوامع علمی هم بچشم می خورد .

فقدان مردان مشخص و نمایان، بالاخص در قلمرو هنر محسوس است. نقاشی و موسیقی بطور نامحدودی رو بفساد می‌رود و میتوان گفت بكلی اصالت خود را از دست داده است . در سیاست نه تنها فقدان رهبران، بلکه استقلال روح و فکر و طرز تلقی عدالت نسبت با تبعاع ، با وسعت عظیمی سقوط کرده . بنای دمکراسی ورزیم پارلماتاریسم که بر روی آنچنان استقلال و طرز تلقی استوار است . از چندین جهت شکست برداشته و چنان می‌پندارم که در حال زوال باشد. آنقدر خمودگی و بی‌ارادگی در سراسر وجود افراد مستولی گشته که تبلیغ دوهفتۀ روز نامه‌ها کافی است که محیط را چنان هیجان‌انگیز و جنون آور نماید، که توده‌ها گوشه‌دار بدون هیچ‌گونه سؤال وجوابی یونیفورم نظامی پوشیده، تفک بردارند و بخاطر هیچ ، بخاطر هدف بی ارزش عده‌ای ذیفع و سودجو ، بکشند و گشته شوند ..

خدمت نظام اجباری ، اثر مشئوم و شقاوت باری از عزت و جلال نابسامان اسلام بشری است، که انسانیت هنوز هم از آن رنج می‌برد ،

جای تعجب نیست ، شاید هم امروز هم رسولانی وجود دارند که انہدام قریب الوقوع تمدن بشری را پیش بینی مینمایند !!!

بگذارید آنها بگویند ، خواب ببینند ، واز آینده خیالی خودشان وحشت نمایند ، ولی من از آن بدینها نیستم . من معتقدم که بشریت هم اکنون بسوی سعادت میرود و دنیای بهتری در انتظار ماست . بگذارید بیش از این پرده از این راز بر ندارم و مجبور با استدلال بیشتر بشوم .

بعقیده من این فساد و تباہی کنونی ، فتور بیسابقه در روحیه و اخلاق افراد ، و کمبود مردان بزرگ بخوبی میتواند نتیجه پیشرفت صنعت و توسعه ماشینیسم باشد که روز بروز هم در تزاید است ورشد آزاد افراد را محدودتر میکند . از طرف دیگر پیشرفت صنعت و گسترش ماشینیسم برای ارضی احتیاجات بشری جبرآ کار کمتری را ایجاد میکند . در نتیجه کار با نقشه و محدود بیش از پیش بمنطقه لزوم نزدیک میگردد ، و این تقسیم کار ، اجتماع و افراد را بطرف سلامت و مصونیت مادی رهبری میکند . این سلامت و مصونیت با اضافه اوقات فراغتی که در نتیجه تقسیم و تحدید کار عاید فرد میگردد بازهم او را در جاده رشد و ترقی فردی خواهد انداخت . باینطریق که ممکن است اجتماع صحت خود را بازیابد و امیدوارم که تاریخ نویسان قرون آینده علامات فساد و تباہی را که اکنون در اینجا و آنجای اجتماع مابه چشم میخورد بیماریهای گرین - ناپذیر ایام کودکی تمدنی ترقیخواه بدانند ، که بسرعت مفرطی بسوی تکامل پیش میرفته است .

خطاب بگور ((ح. ا. لورنزن))

من بنمایند گی دانشگاههای آلمان، مخصوصاً به نیابت دانشکده علوم «پروس» بالاخص بعنوان یک شاگرد و یک اعتراف کننده منصف بر گور بزرگ ترین و شریفترین مرد عصر حاضر می‌ایstem . نبوغ او چراغی بود که راه آموزش «کلارک ماکسول» را بطرف فیزیک عصر نوین وطريقی که خود اومواد و متدهای انبهائی با آن اهدا والهام کرد ، روشن نمود .

رنگیش بزنگی هنرمندی ، با ساده ترین شکل آن شباهت داشت. هر بانی وعظهٔ روح نقصان ناپذیر وعدالت خواهیش ، همراه با سرعت انتقال و آدم شناسی عجیب او ، اورا به محیطی که وارد می‌شد تسلط می‌بخشید چون خیال تسلط بر دیگران را بر سر نداشت ، همه کس برای استفاده ازاو با تمام قلب پیرویش می‌کرد. کار و تجربیات او الهام‌دهنده و راهنمای نسل‌های آینده خواهد بود.

فعالیت لورنس بخاطر همکاری بین المللی

با گسترش نظریه رعایت تخصص در تحقیقات علمی که از ابداعات قرن نوزدهم است و وسیله نوینی است که دلعلوم بتواند خدمات ارزشمند بسازمانها و سیاست بین المللی بنماید، برای عده زیادی تولید مشگل کرده است. چون این خدمات ظاهراً نه تنها انرژی، بلکه حسن شهرت متنکی بر پیشرفت‌های بدون شکست و وارستگی از اغراض ملی و فداکاری برای تعمیم نتایج آن لازم دارد. و این چنین آدمهائی بسیار کمیاب‌اند. من هیچکس را ندیدم که مانند لورنس این‌همه نیکوئی و شرایط را یکجا جمع داشته باشد. راز عجیب اثرو نفوذ شخصیت لورنس در این بود.

استقلال ذاتی و طبیعت سرکش بدانگونه که در بین دانشمندان عمومیت دارد، چنانچه حاضر نیستند با آسانی در برابر اراده دیگران سر تعظیم فرود آرند و دراهم امور، جزر هبری خود، دستورهیچکس را اجرا نمی‌کنند و سختانه از تزخود دفاع مینمایند، در سرشت او وجود نداشت... وقتی لورنس در کرسی ریاست هیئت‌شست، آتمسفری نشاط - آفر و محیطی دوستانه و همکاری عجیبی علیرغم عقاید و نظریات و طبایع مختلف اعضاء بوجود می‌آورد. راز این موفقیت بینظیر نه تنها در سرعت انتقال و فهم مفرط و خودشناسی و مردم‌شناسی و کلمات نافذ وزبان عجیب

او خفته بود، بلکه در حضور قلب و تفکر بلند رقابت ناپذیر او هنگام کار بود، که بیننده می‌اندیشید، هرگز از دنیا و هرچه در آن است بیخبر و بیگانه شده، بنظر من هیچ عاملی را ندازه این قدرت، غواص را خلع سلاح نمی‌کند.

قبل از جنگ فعالیت‌های لورنس بعلم احساس بین‌المللی مخصوص بخود، محدود بکار در کنگره فیزیک دانان بود که از مرد و فتیان آنها کنگره‌های «سال وای» قابل ذکر است که دو هم‌جمع، اولی آن در سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۲ در بروکسل برگزار گردید، جنگ عمومی اروپا که ضربت شکننده‌ای برای همه مردانی بود که امید پیشرفت بشریت را داشتند در گرفت، قبل از اینکه جنگ پایان برسد و حتی مدتی بعد از آن، فعالیت‌های او بخاطر صلح ادامه یافت. کوشش‌های او مخصوصاً در طریق تجدید بنای مودت ثمر بخش، همکاری بین دانشمندان و اجتماعات علمی سیر هیکرد. ولی کسی که از دور دستی بر آتش دارد بسختی می‌تواند اشکال و ناهمواری این راه را درک کند. آلام جنگ هموز تسکین نیافته و عده زیادی از مردان متقد با وضع آشته ناپذیری، خود را در چریان حوادث قرار داده بودند و در این حال فعالیت‌های او شبیه بد کتر علاقمندی در مقابل مریضی نافرمان بود که از استفاده از داروهای مطمئن و تهیه صحیح آنها بخاطر بازیافتن سلامتی خودش مضایقه کند. اما لورنس ترسید، زیرا او برای همیشه مشی خود را تعیین کرده و بستر جریان‌های صحیح خود را تشخیص داده بود، درست در لحظه بعد از جنگ، لورنس بهیئت اداره کننده (گروه تحقیقات) که از طرف رجال و دانشمندان کشورهای

فاتح تشکیل شده، ولی مردان و اجتماعات علمی «قدرت‌های مرکزی» از آن اخراج شده بودند پیوست. مقصود او از برداشتن این قدم، تغییر جهت دادن به سیماین مؤسسه درست یک بین‌الملل حقیقی بود که بسیم خود گناه عظیمی به‌هدف «قدرت مرکزی» محسوب می‌شد. او و مردان روشن بین دیگر در حفظ و نگاهداری مواد و مقررات هیئت از تغییرات نامطلوب و ناپسندی که پیش آمده بود. پس از کوشش‌های مداوم و مکرر موفق گردیدند آرزویی که همکاری ثمر بخش طبیعی ما بین اجتماعات علمی را باز گشت و مجدد استقرار میدهند، گرچه هنوز بعلت برانگیختن خشم «قدرت مرکزی» از اینکه برای مدت تقریباً ده سال عملاً از تمام مجتمع بین‌المللی دورمانده بود را کد مانده و تحصیل نشده، بوضعی است که می‌تواند بر روی پای خود بایستد، و به حال زمینه امیدواری کاملی وجود دارد، که موانع از پیش پا برداشته شوند.

و من اکنون بخاطر همه اینها بکوشش‌های ماهرانه او که منبعی از ذوق سليم و جرأت ذاتی او بخاطر هدف‌های عالی بود درود می‌فرستم.

لورنس از طرف دیگرانزی خود را در راه بسط هدف‌های تربیتی بین‌المللی، با رضا دادن بخدمت در کمیسیون «همکاری امور تربیتی بین‌المللی» جامعه ملل که پنج سال پیش بریاست «برگسون» تشکیل شد فدا کرد. در سالهای آخر، ریاست کمیسیونی را بر عهده داشت که فعالیتهای فدایکارانه اعضا ایش به «انستیتو پاریس» مأموریت داد، تا بین

مجتمع هنری و معنوی در محیط های مختلف تعلیم و تربیت ، زهینه تفاهم احسن ایجاد کند. در اینجا هم نیکوکاری و نفوذ این انسان با هوش، و شخصیت محبوب، که شعار نگفته، ولی پیره‌ی شده او «نه آقائی بلکه خدمت بود» مردم را براه راست هدایت میکرد. آیا این شعار بزرگ او کافی نیست تا این روح بزرگ را شاد گردازد؟

باقه خارجشن هفتادمین سال تولد «آرنولد برلینر»

«آرنولد برلینر» مدیر مجله «دی ناتور ویزانج آفتن» است.

بسیار خرسندم از این فرصتی که برای من دست داد تا بدوستم برلینر و خوانندگان این نشریه بگویم که چرا من اینقدر باو و مجله اوارج میگذارم. این موضوع را حالا باید توضیح دهم، زیرا درست موقع گفتن آنست. از وقتی که فعالیت‌های موضوعات عمومی و کلی بجایی کشانده شده که از هر موضوع خصوصی باید چشم پوشیم، مگر در اینگونه موارد استثنائی بتوانیم سخنی چند از خود برزبان آوریم.

حال بعداز این مقدمه بیک موضوع عمومی بر میگردم، میدان عمل حقایق و پدیده‌های علمی بطور عظیمی وسعت یافته، معلومات نظری در هر شعبه از علوم، باعظمت بیشتری عمق و تکوین می‌پذیرد. ولی... قدرت فهم و هوش بشر بسختی محدود است و همین طورهم خواهد ماند، بهمین دلیل طبیعی و تغییر ناپذیر، فعالیت‌های آزمایشی افراد، محدود

1- Die Naturwissenschaften.

جزء کوچکی از علوم طبیعی است، و از آن بدتر در اثر روش (تخصص علمی) که بدون آن روح واقعی تحقیقات علمی از همه طرف کمک میگرفت، حتی برای یک فهم غیرعادی هم غیرممکن کرده است که با پیشرفت‌های همه جانبه علوم همراه باشد^۱، و باین علت کسب معلومات عمومی و کلی از علوم روز بروز مشکل ترمیگردد.

در این حال یک وضع کاملاً شبیه بداستان برج بابل^۱ که در یکی از آیات کتاب مقدس تشریح شده پیش آمده است.

تمام کار کنان جدی و واقعی جهان علوم، با ناراحتی تمام شاهد

«توضیح هترجم»

۱... و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود، و واقع شد که چون از مشرق کوچ میگردند هموارئی یافتند در زمین شنوار و در آنجا سکنی گرفتند. و یکدیگر گفتند بیانید خشتها بسازیم و آنها را خوب پیزیم وایشان را آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. و گفتند بیانید شهری برای خود بنانهیم و برجی را که سرش باسمان برسد. توانمی برای خویشن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم، و خداوند نزول نمود، تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میگردند ملاحظه نماید. و خداوند گفت همانا قوم یکیست و جمیع ایشان را یک زبان، و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که قصد آن بگتند از ایشان ممتنع نخواهد شد، اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آن جا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند، پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازمانند. از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت و خداوند ایشان را از آنجا بر روی زمین پراکنده نمود.

«عهد عتیق - سفر پیدایش - باب یازدهم - آیات ۱۰ تا ۱۱»

تنزیل مقام و محدودیت روز افزون دامنه معلومات خود هستند، که آنها را بتحریر تمثیل و تحقیق درافق معلومات و سیعشان تهدید میکند، و بیم آن میرود که یک داشمند را تاسطح یک مکانیسین عادی پائین آورد. همه ما در زیراين فساد و انحطاط ، بدون آنکه برای تسکین و تخفیف آن کوششی کرده باشیم رنج میبردیم. ولی برلینر... تاجایی کدنیای آلمانی زبان علاوه نشان داده، باروشی قابل ستایش برای بازگردانیدن حیثیت علوم جنگیده است. او متوجه شد که روزنامهها و ماهنامهها و نشریات عمومی، دیگر برای تعلیم و تربیت و نیرو و بخشیدن بطبقه عامی کافی است، ولی اینرا هم دید که یک عضو عالی و مؤثری در مطبوعات برای هدایت کارگران ، عملی که آرزو دارند کاملا در جریان ترقیات و پیشرفت‌های مسایل و روشها و نتایج علمی حاصله از آنها گذاشته شود ، مورد لزوم است، تا بتوانند بموضع نبوغ خود را ظاهر کرده؛ نظر خویش را ابراز دارند. و اکنون ضمن سالهای کوشش و فعالیت و درنتیجه فدا کردن همه نیروی خود در این راه ، چنان خدمت بزرگی بجهان علم و همه ما کرده است که قدرت آنها سپاس و تشکر را در خود سراغ ندارم.

از میباشد همکاری ما بین نویسندها موفق و معتبر علمی را حفظ کرده ، آنها را ترغیب نماید تمام طالب علمی را بشکل و زبانی توضیح دهند که برای مطالعه کنندگان دیگری که در آن رشته تخصص ندارند قابل درک باشد . او غالباً از نبردهای توان فرسایش در این راه با من

بحث کرده، مشکلات و موانع راه خودرا در تعقیب این هدف بامن در میان نهاده است. برای نمونه، این یکی از جوابهایی است که او در برابر یک سؤال من که پرسیدم: «بنظر شما یک مؤلف علمی چطور آدمی است؟» گفت: «معجونی از یک خارپشت و درخت میموضاً»^۱ ذکر میکنم تا بدانید او چقدر رنج برده است.

پیروزی او در این راه بسیار دشوار نبینمود، ولی شدت عجیب اشتیاق خاص او برای ایجاد یک فضای قابل درک او مسائل علمی، تمام موانع را از پیش برداشت، این احساس مخصوص، اورا تا بآنجا برد که حاصل سالها کوشش مصرانه اش بصورت یک تز، روی فیزیک منتشر گردید، که در باره آن یک دانشجوی پزشکی روزی بمن گفت که: «نمیدانم اگر این کتاب نبود معلومات اصول فیزیک جدید را از کجا و به چه طریق کسب میکرم.» مبارزات برلینر برای قابل فهم کردن نظریات

۱- گفته بالای بشکل معما بیان شده و ظاهراً چون درخت میموضا و مخصوصاً برگهای آن بسیار حساس است و میتواند رنگ عوض کند، یعنی بعلت حساسیت زیاد، برنگ محیط اطراف خود درمیآید، و خارپشت‌هم با همه کس و همه چیز دشمن و با مشاهده هرمانعی، بسرعت تیغهای خودرا با اطراف پرتاب میکند و در عین حال بسیار خطرناک است. خواسته ظریفانه جواب سؤال اینشتین را داده باشد، و شاید هم عصبانی بوده: در هر حال این جمله کاملاً تازگی دارد و شاید در زبان آلمانی اصطلاحی معروف می‌باشد و شاید هم برای اولین بار «برلینر» آن را گفته است. بهر تقدیر اینشتین در ذیل مقاله از «برلینر» عذر میخواهد و میگوید: «برلینر عزیز، مرا بیخشید، که این مطلب را تکرار کردم، چون یک آدم هر چند ذاتاً خیلی هم جدی باشد، بازگاهگاهی دلش میخواهد شوخی بکند.» مترجم.

مسائل - روشها و نتایج علمی ، سهم بزرگی در گسترش علوم و فهم آنها دارد . با آسانی میتوانم ادعا کنم که زندگی علمی زمان ما بدون نشریه اوغیرقابل فهم و درک است ، زیرا تحلیل و تفہیم نظریات غامض و درهم علمی نمیتواند دست کمی از بوجود آوردن وزنده نگاهداشتن آن داشته باشد ، و ما بهتر از هر کس میدانیم که چقدر به آرنولد بر لینر مدیونیم .

پوپر لینگوس

اوفوق یک مهندس و نویسنده بود . او یکی از آن افراد مشخص و انگشت شماری بود که تجسم و جدان عصر خودند . او بمهشدارداد که اجتماع مسئول فرد فرد اعضا خود است ، و راه نیز برای تحقیق بخشیدن باین آرزو پیش پایمان گذاشت ، یعنی نشان داد که چگونه میتوان اداره کنندگان جامعه را واداشت تا از زندگی فرد نگاهبانی کنند .

او در صورتی با جتمع احتمال میداد که از افراد چشم فداکاری و جان بازی داشته باشند که متقابلا تمام ابراز و مقدمات لازم برای رشته شخصیت او را در اختیارش گذاشته ، و با ویدان دهد تا آنجا که میتواند و میخواهد پیش برود . ولی اجتماع یا دولت ... هرچه بود قدر او را نشناختند .

اعلام مرک پروفسور «م. کازنشتین» جراح بزرگ ورفیق صهیمی من

ضمن هیجده سالیکه در برلین اقامت داشتم، چند رفیق نزدیک ویارموافق بخود دیدم که نزدیکتر و موافق تراز همه پروفسور «کازنشتین» بود. مدت ده سال ساعات فراغتم را ضمن ماههای تابستان در کنار او بودم که بیشتر اوقات آن در قایق ماهیگیری قشنه ای او میگذشت. در آنجا دو نفری اسرار و آرزوها و هیجانات خود را بیکدیگر میسپردیم و با هم در میان میگذاشتیم. هر دو حس کرده بودیم که این دوستی نه تنها بخطاطر اینکه همدیگر را میشناختیم و زبان همدیگر را میفهمیدیم مقدس است، بلکه آن حس هم آهنگی و توافق آمالی را که هر انسان زنده ای محتاج بآن است، در وجود یکدیگر یافته بودیم، و بخصوص او این مقوله را تکمیل میکرد.

این توافق و یکرنگی ما را از هر چه خارج از وجود خودمان بود استقلال بخشیده، درک لذت مصاحبیت را آسان کرده بود. من مرد آزادی بودم، آزاد آزاد، از قید و ظایف و مسئولیت های گیج کننده. ولی رفیق همیچ وقت از قبضه فشار و ظایف فوری و فوتی، واژ ترس هیجان آور سر نوش آنها که در خطر مرک بودند آزاد نبود. اگر صحیح روزی که با هم میبودیم بیماریا بیمارانی را عمل کرده بود، تا قبل از اینکه پا بداخل قایق بگذاریم مرتباً گوشی تلفن را بر می داشت و از حال آنها

اطلاع میگرفت ، این عادت همیشگی او بود .

من با چشم خودم میدیدم که با چه عمقی بزندگی آنها که سرنوشتشان بدست همارت او سپرده شده بود علاقه داشت . عجیب بود ؛ نابغه‌ای بود که اینهمه قید و بند بر دست و پایش ؛ نمیتوانست روح بزرگش را از عروج و صعود بازدارد . فکر و مشیتش از حدود تجدید و کنترل خارج بود ؛ او هیچ وقت از آن نوع آلمانیه‌ای با وجود ان شد که ایتالیائی‌ها در زمان آزادیشان آنها را « حیوانات فعال »^۱ مینامیدند .

او مانند یک جوان ؛ نسبت بزیبانیهای دریاچه‌ها و جنگل‌های « براندنبورک » حساس بود ، وقتیکه با همارت خاص خود قایق را از میان جنگل‌ها و همه آن مناظر زیبا و محیط مأнос پیش میراند ، چنان تحت تأثیر قرار میگرفت که وصف ناپذیر است گنجینه اسرار قلبیش را در اینحال برویم میگشود و میگفت ، از آزمایشات ؛ عقاید علمی ، و آرزوهای خود با من حرف میزد ؛ حال چگونه او وقت و انرژی برای اینکارها پیدا کرده بود ، هنوز هم بر من مکشوف نشده است . ولی علاقه به تحقیقات علمی راهیچ کار ، و سنگینی هیچ وظیفه‌ای نمیتواند از بین بردا و بحث در اینجاست که وقتی کسی با این عشق مسلح شدو تصمیم بگشودن غواص علمی گرفت ، بسیار زودتر از آنچه تصویر می‌رود تسليم و گشوده خواهد شد .

دو مسئله تمام حواس او را بخود مشغول میگرد . اولی که از حد

لازم بیشتر انرژی او را می‌گرفت، ابداع راه جدیدی برای تحریک عضلات شالم، بوسیله پیوند زدن ماهرانه پی‌ها بود، تا جای عضلات از دست رفته را بگیرد. از اطمینان فوق العاده‌ای که بمقابل نیسم بدن داشت با نیروی تصور نیرومند و غیر معمولی خود، این کار را بسیار آسان و انجام شدنی می‌دانست. چقدر خوشحال بود وقتیکه اعضای ذاقص صورت یا دست و پایی کسی را با سیستم پیوند عضلاتی خود بصورت طبیعی در می‌آورد و زندگی دوباره می‌بخشید! و همچنین وقتیکه بیمارانی را، جراحان دیگر برای عمل قطعی با ومعرفی می‌کردند و او آنها را بدون عمل نجات میداد، مثلاً برای عمل «قرحه معده» بوسیله خنثی کردن عمل «پیسن» در معده قرحة را می‌کشد و با ینوسیله از عمل جراحی خودداری می‌کرد. او برای معالجه خرابیهای مخاط سطح داخلی بدن، سرم ضد سمی کشف کرده بود که نه عمل با موفقیت بزرگی مواجه گردید، چنانکه خودش هم از قطعیت آن در عمل خوشحال بود.

ولی وقتیکه نام این سرم را برزبان می‌آوردند، یک پرده غبار کدورت روی چهره‌اش رامی‌گرفت، زیرا معالجه باین وسیله واستفاده از آن در کار، از طرف همقطارانش در آکادمی تائید و پشتیبانی نشده بود. دومین گروه مسائل مورد علاقه او، مربوط بدروک رقابت ماپین بافت‌های مختلف بدن بود. او اعتقاد داشت که روی این تحقیق، در برای یک اصل مهم و عمومی وظایف اعضائی قرار گرفته، والحق تاییج حاصله از آن را با شجاعت و اصرار عجیب و قابل تحسینی استخراج کرد.

با این فکر که اساس تحقیق اورا تشکیل میداد ، کشف کرد که مغز و ضریع چنانچه بو سیله بافت استخوانی از یک دیگر جدا نشده ، فاصله نداشته باشند ، از رشد یکدیگر جلومی گیرند . با این طریق عل عدم سلامت و بهبود اغلب زخمها و شکستگی ها را که تا آنوقت غیرقابل حل بود تشریح کرد .

تصور رقابت عمومی نسوج مختلفه ، مخصوصاً مخاطسطوح داخلی بدن و بافت های پیوندی بود که تمام انرژی کار او را مخصوصاً در ده سال آخر عمرش گرفت .

دوش بدوش اینکار آزمایش های مختلفه روی حیوانات و یک تحقیق منظم روی چگونگی رشد بافت های بدن بوسیله « کیموس » اغذیه مختلفه هم پیش میرفت .

با آن دسته های مفید در وظیفه اش چقدر از همکاری مشتقانه « فرالین ناک » سپاسگزار بود !

« کاز نشین » ضمن مطالعه و تحقیق در فرضیه رقابت نسوج ، هوفق به تحقیل نتایج بزرگ و شگفت آوری شد و کشف کرد که بعضی از بافتها در صورت تحریک رشد آب شامه ؛ سطح داخل بدن را در فقدان بافت پیوندی تکمیل میکنند . این نتایج محققان در مطالعات مربوط بمعالجه سرطان نقش بزرگی بازی خواهد کرد و اهمیت قطعی خواهد داشت . او ضمناً پرسش را چنان الهام میبخشد که در همه حال ، همکاری صمیمی وزود فهم برای او باشد .

در آخرین سالهای عمر شعالقه گر و صمیمانه‌ای در کارکنان کنگره
«ساوربروخ» تحریک و ایجاد نمود.

«کازنشین» با وجودانی آرام و فکری آرامتر چشم از این جهان
فروپست و دردم مرک هم با ایمانی هرچه راسخ‌تر معتقد بود که مطالعاتش
در همان بستر ادامه خواهد یافت.

من بسهم خود بخاطر اعطای چنین دوست فعال و آموزنده‌ای، با
آنچنان نیکوئی وصف ناپذیر روح بلندش؛ از تقدير و سرنوشت خود
سپاسگزارم.

تبیریک بدکتر «سلف» (وقتی بسمت استاد انتخاب شد)

جناب دکتر سلف ... بسیار خرسندم که عالی ترین تبریکات
صمیمانه‌ام را بخدمتتان تقدیم میدارم، تبریکات دانشکده لسینیک که شما
یکی از از کان اصلی آن شده‌اید، و تبریکات خالصانه همه آن اشخاصیکه
بتماس نزدیک علم و هنر با جامعه، بخاطر تغذیه روحی آن معتقدند،
تو در بکار بردن انرژی و قدرت در معراج کهای که جام پیروزی و تاج
افتخاری برای پیش کش بقهرمان ندارد، تردید بخود راه ندادی -
آری، این پیکار خواهان، کوششی جانانه بخاطر حفظ علائق زندگی
فکری و معنوی بشری است که امروز در زیر فشار عوامل و مقتضیات
 مختلف در خطر خاصی قرار گرفته، احترام مبالغه آمیز بورزشکاران
ومسترها زیبائی اندام، همراه با فشاری خارج از حد و توهین آمیز

باجتماعات علمی که نتیجه هرج و مر ج زندگی در اثر کشفیات فنی سالهای اخیر است، جدی تر شدن شکل تنازع بقا بعلت بحرانهای اقتصادی، وحشیگری حیات سیاسی ممل، همه وهمه این عوامل، دشمن رشد شخصیت و امید بر بیت و تعلیم واقعی است. آری، این عوامل مخرب اخلاق، داغ نارسانی و کوتاه بینی، و مادیت محض بر پیشانی قرن ما خواهد زد. شرط رعایت تخصص در هر محیط ما بین متخصصین و متفکرین با آنها که دانشمنداند، ولی غیر متخصص در رشته معلومی هستند؛ چنان گودالی حفر می کند که حیات ملت ها را از تغذیه و نیرو گرفتن از پیشرفت‌های هنری و علمی بازمیدارد.

ولی تماس ما بین دانشمندان با توده ها نباید از بین برود، و بخاطر اجرای این آرزو و تجدید قوای دانشمندان و تکمیل صفات متفکرین برای پیشرفت اجتماع، این تماس باید حفظ شود، زیرا علم گلی نیست که در شوره زار بروید با این دلیل و برای رسیدن با این هدف، تودکتر «سلف» عزیز، قسمت عظیمی از نیروی کاروفکر خود را نثار «لیسنک كالج» کردی و نیز بخاطر این از تو شکر می کنیم. پیروزی کار توسعه اعادت ترا آرزومندیم.

پروت

من با ایمان و اعتقاد کاملی معتقدم که پول نمیتواند کاروان بشری را

بسوی ترقی راه بری نماید، حتی اگر در دست فداکارترین فرد بشر بخاطر این مقصود باشد. بلکه یک انسان ترقیخواه و پاکنہاد است که می‌تواند منشأ اعمال و عقاید بزرگ گردد. پول و نقش پول تنها را ندانن بسوی خود خواهی است و دائمًا صاحبش را بسوی استفاده از خود ترغیب واغوا می‌کند.

آیا کسی هست که معتقد باشد که «موسی»، «عیسی»، «گاندی» و «کارنگی»^(۱) مجهن بکیسه‌های طلا بودند...؟

۱ - موسی و عیسی و گاندی را که همه می‌شناسید، ولی کارنگی «Carnegie» یکی از اهالی فقیر اسکاتلند بود که برای بدست آوردن کاری در حدود سال ۱۸۶۵ با امریکارفت. و در آنجا در حرفه‌های آهن کاری مشغول گردید و در اثر فعالیت پشت کار خود بالاخره روزی بزرگترین تراست صنایع آهن و فولاد آمریکا را بنام «یونایتد استیلت ستیل کور پوریشن» تشکیل داد و صاحب ثروتی بیکران گردید، ولی پس از چندی معلوم نیست که به چه علت این فکر در او بیدار شد که همانگونه که فقیر امریکا آمده، باید فقیر بمیرد، واز مال دنیا چیزی باقی نگذارد.

با این نحو که هر چه بدست می‌آورد در راهی عام المنفعه خرج کند. ابتدا تصمیم گرفت تادر شهری از آمریکا یک کتابخانه عمومی بسازد! ولی بعداً متوجه گردید که این خرج، در برابر ثروت و در آمد بیحساب او هیچ است !!

وبالاخره پس از تخصیص دادن مقدار بسیار کمی از آن بزن و فرزندش، تمام درآمد ودارائی خود را وقف ایجادیک گروه کمک عمومی و دائمی نمود، که اکنون بنام «Carnegie Foundation» با قیست و مطمئن ترین و بزرگترین پشتیبان و ملجاء هنرمندان، صنعتگران، دانشمندان و دانشجویان تهیید است، بخاطر ادامه راه عام المنفعه خود می‌باشد.

او این مؤسسه را بسال ۱۹۰۱ با سرمایه ده میلیون دلار که خود آنرا نقداً پرداخت افتتاح کرد.

فرهنگ و فرهنگی

«بیک نامه»

خانم محترم

در حدود شانزده صفحه از کتاب شما را خواندم، خنده ام گرفت. بد نیست، خوب نوشته اید، با بصیرت دقیق، محترمانه است، و بجای خود میتواند کتابی باشد، ولی خیلی زنانه از آب در آمده، مقصودم از استعمال لغت «زنانه» اینست که تقریر یشه دار و عمیقی که به روایت وجود شما ایجاد شده در آن منعکس گردیده، و ارزش کتابتازرا تا حد زیادی پائین آورده است. هنهم مثل شما زیر دست آموز گاران و استادان خودم، بخاطر روح مستقل و آزاد مرنج برده ام، و در نتیجه هیچ وقت مرابای کمک در کارها یشان انتخاب نکردند (ولی مجبورم اعتراف کنم که من شاگردی کاملاً مثل شما نبودم) ارزشی ندارد که از زندگی تحصیلیم یاد کنم، دوست ندارم مسئول نشریه کسی باشم، و یاعملآ نرا باز بین کنم. از طرف دیگر هر کس میکوشد تاجی خود را در اجتماع باز کند، و کسی هم که تنها با در نظر گرفتن سلیقه مخصوص بخود، ناظر بر اوضاع باشد، اگر شکایتی و اظهار نارضایتی کند، ارج خود را از دست میدهد و قیافه خوبی هم نخواهد داشت.

بادامه اینکار سلامت خودرا نبازید ، کتابتان را برای پسرها و دخترهاتان نگهدارید ، شاید در مقابل مشقات تحصیلی تسلی بخششان باشد .

معلمین راهم بخاطر قضاوتها و احکامشان در برابر کودکاتتان لعنت و تقرین نکنید .

تصادفاً من فقط برای تحقیقات علمی به «پرینستون» آمدهام؛ نه برای تدریس و تصحیح. مجتمع فرهنگی مخصوصاً در مدارس امریکا خیلی زیادند و نیز بخاطر داشته باشید که تنها راه معقول تعلیم و تربیت صحیح، اینست که معلم خودنمونه باشد . چنانچه معروفیتی در اخلاق و کردار ندارد که دیگران را بآن موظف کند ، لااقل دامن خودرا از آسودگی منکرات بری دارد .

با تقدیم احترام

آ. اینشتین

بدافش آهوزان ژاپن

وظیفه و حقیقی مرا وادارمی کند تا بشمدادانش آموزان ژاپنی درود بفرستم چون من خودم از نزدیک کشور زیبای شما و شهرها و خانهها، کوهها و جنگلهای آنرا دیده؛ کودکان ژاپنی را ملاقات کرده‌ام که

از آن همه مظاہر طبیعت، درس وطن پرستی میگیرند. یک کتاب قطور از نقاشیهای رنگی کار کودکان ژاپونی که بدست خود آنها، و از مناظر آنجا تهیه شده همیشه روی میز من است.

اگر از این همه فرسنگ راه؛ سلام مراد ریافتید برای همیشه وضع نامطلوب عصر ما را بخاطر داشته و در زمان خود بکوشید تازمینه تفاهم بین المللی و حسن روابط مردم کشورهای مختلفه را فراهم کنید. در اعصار گذشته مردم زندگی‌شان را در یک جهل عمومی می‌گذرانند؛ و غالباً از هم نفرت داشتند. این راهم بخاطر بسیارید که روح برادری و اتفاق در این زمان علیرغم قرون گذشته، بیشتر از هر وقت می‌تواند وسعت گیرد و جهانگیر شود.

با این عقیده و طرز فکر؛ من!.. یک پیش مرد شکسته، از این همه راه بشمار درود می‌فرستم و امیدوارم عصر شما، آنچه که من می‌خواهم باشد. و عمل شما مردان عصر، هر اشرمسار و پیشیمان گرداند.

معلم و دانش آهوز

خطاب باطفال

«بزرگترین هنر معلم برآنگیختن روح فعالیت و نشاط در جهان بخاطر ابداع و تحصیل علوم است.»

فرزندان عزیزم، بینهایت خرسندم که امروزشما جوانان بانشاط سرزمینی سعادتمند را در مقابله خود میبینم.

بخاطر داشته باشید که هر آنچه امروز در مدارس خود یادمی گیرید تنتیجه کار نسل‌های بیشماری است که در اثر کوشش آرزومندانه مردم همه کشورهای جهان به مردم سیده است. این‌همه وسائل و معارف چون ارت و در عین حال سپرده‌ای در دست شما است تا از آن استفاده برید با آن احترام گذارید، با آن بیافزایید و روزی با کمال امانت و فدا کاری بفرزنداتتان بسپارید بعبارت دیگر مامو جودات فانی، از مواد ابدی و پایدار حیات و آفرینش علی‌رغم عمر کوتاه خودمان ارزش‌های می‌آفرینیم که می‌توانند عمر جاوید داشته باشند.

اگر این اصول را همیشه بیاد داشته باشید، معنی زندگی و کار را چنان اصیل و صحیح درک خواهید کرد که در برابر اعصار و ملل مختلف جهان، واقعی‌ترین ارزش را بدست آورید.

پیش‌ت گمیشده

نه چندان دور، در زمانی نه چنان قدیم، بلکه در همین قرن هفدهم، علمای تمام اروپا بارشته اتحاده دف، چنان بهم نزدیک و باهم متجدد شده بودند که همکاری آنها بندرت تحت الشاعع حوادث سیاسی قرار می‌گرفت.

این اتحاد را استعمال عمومی زبان لاتین، محکمتر و ناگسترنی تر کرده بود.

امروز نگاه حسرت بازمابرا این منظره بهجت آور چنان است که بریک بهشت گم شده. شهوت ناسیونالیسم این اجتماع؛ عقول و عقاید را درهم نوردیده و زبان لاتین هم که روزی دیار غرب را بهم پیوند کرده بود؛ چنان رفت که گویی هر گز نبوده، داشمندان و متفکرین، گنج گرانبهای درک و تفکر خود را ازدست داده؛ بلند گوی حماسه‌های ملی شده‌اند.

امروز با حقیقت عجیب‌تری رو بروشده‌ایم، با این معنی که سیاست، مداران و کارگزاران امور سیاسی نشانه و معرف عقاید بین‌المللی شده، بدورهم گرد آمده، جامعه ملل را بوجود آورده‌اند !!

مذهب و علوم

هر که می‌خواهد جنبش‌های فکری و تایح آنها را دریابد باید بخاطرداشته باشد که تمام کوششها و تفکرات نژاد بشری بخاطر اراضی احتیاجات و تسکین دردهای زندگی بوده است. عشق و آرزو دونیروی شگرف، محرك تمام کوشش‌های بشری و غرض اصلی مبارزات و آفرینش اوست، گرچه ممکن است پارا از این فراتر گذاشته مقاصد مختلفی برای

زندگی بشرط کرد . ولی از این دو بهر صورت خارج نخواهد بود . پس آنچه احساس و احتیاجی است که بشر را بمذهب ، و احساس مذهبی بمعنی وسیع کلمه ، راه بری نموده است ؟ با کمی دقت معلوم می - گردد که هیجانات و احساسات موجود مذهب بسیار مختلف و متفاوتند .. برای یک انسان ابتدائی ، ترس از مرگ - ترس از گرسنگی ترس از جانوران و حشی - ترس از هر ضرر ، ایجاد کننده زمینه مذهبی است فکر محدود و عدم رشد عقلی انسان بدروی ، برای خود موجودات کما بیش شبیه می سازد ، که این موجودات را بدبست و فکر خود می سازد ، و بعد از این آفریدن باین فکر میافتد که چگونه از خشم آنها جلو بگیرد ، و چطور بر سر لطفشان آورد . این مسئله هم با انجام اعمالی مخصوص و گذراندن قربانی ها و تقدیم هدایائی حل می شود . این رسوم از نسلی بنسل دیگر میرسد ، بروفق شرایط زمان و مکان تغییراتی میباشد ، و گاهی تعديل می شود تا بیشتر بازندگی بشر فانی توافق داشته باشد . بحث من اکنون راجع بمذهب ترس است .

این مذهب گرچه ساخته دست بشر نیست ، ولی توسط گروه کاهنان فرقه مخصوصی ، بالاهمیت زیادی پا بر جاست آنها میان خود و موجوداتی که از آنها میترسند ، شفیعی دارند و براین پایه رسالتی هم بنادراند . در اغلب موارد رهبر یا پیشوای مذهبی که در جای خود مقامش بعوامل دیگر و طبقه مخصوصی بستگی دارد ، اصول معنوی و مقررات مادی و مالی آنرا طوری باهم می آمیزد که دومی هر چه بیشتر؛ از گزند

کسری و نقصان در امان باشد، بعبارت دیگر پیشوايان مذهبی و رهبران سیاسی باهم برای آن سبب عمومی درست میکنند.

خصوصیه اجتماعی بشر نیز یکی از تبلورات مذهب است. یک فرد می بیند، پدر و مادر، کان و خویشان و رهبران و بزرگان میمیرند، یک یک اطراف او را خالی میگذارند، پس آرزوی هدایت شدن، دوست داشتن؛ محظوظ بودن و اتکاء و امیدداشتن بکسی، زمینه قبول عقیده بخدا را در او ایجاد میکند.

این خدا بخشندۀ و مهر بان است، حفظ میکند. کائنات را بر سر پای میدارد، پاداش و جزاء به مخلوقات خود میدهد. خدائیست که نسبت بوسعت دید معتقد نیش دوست میدارد، زندگی و قبیله و نژاد را حفظ می کند، تسلی دهنده در آرزو های سرخورده و خواهش های اقناع نشده است، خدائیست که ارواح مردگان را از فساد و تباہی در امان میگیرد.

این زمینه «عقیده» اجتماعی یا اخلاقی «خدا» است.

کتاب مذهبی یهودیان، تکامل از مذهب، ترس، بمذهب اخلاقی را بعالیترین صورت تصویر میکند؛ و همچنین آن تصویر و تشریح در انجیل عهد جدید، ادامه مییابد. ولی مذاهب ملل متعدد بخصوص مذاهب ملل شرق، اصل معنوی و متکی باصول اخلاقی است، تکامل از مذهب ترس، بمذهب اخلاق قدم بزرگی در زندگی ملل است. حال گو که مذهب بر ترس و یا هطلقاً باصول اخلاقی تکیه داشته باشد، همه تسلیحی علیه آن چیزهایی است که مادر مقابله آنها باید خود را حفظ کنیم. یعنی

مذهب اخلاق و معنی سپر نجات روح بشر از فساد و انحطاط است . حقیقت اینست که همه اینها حد متوسط نشانه ای هستند از این واقعیت ، که اصول اخلاقی و مذهب اخلاقی و معنی ؛ بر عالیترین سطح زندگی اجتماعی تسلط و حکم فرمائی دارد .

عمومیتی که درین این انواع مختلف مذهب موجود است ؟ عقیده باین است که خداشکل دارد ، یعنی بشکل مخصوصی ظاهر کرده ، یا میکند .

ولی فراموش نشود که دراین بین عده قلیلی از افراد اجتماعات یافت میشوند که یک معنی واقعی از وجود خدا را ، ورای این اوهام دریافته‌اند ؛ که واقعاً دارای خصایص و مشخصات بسیار عالی و تفکرات عمیق و معقول بوده ، بهبیچ و چه قابل قیاس با آن عمومیت عقیده نیستند ، اما یک عقیده و مذهب ثالث بدون استثنای درین همه وجود دارد . گرچه باشکل خالص و یک دست ، در هیچ‌کدام یافت نمیشود «من آنرا احساس مذهبی آفرینش یا وجود میدانم » بسیار مشکل است که این احساس را برای کسی که کاملاً فاقد آن است توضیح دهم ، بخصوص که دراینجا دیگر بحثی از آن خدا که باشکال مختلفه ظاهر میکند نیست .

در این مذهب ؛ فرد بکوچکی آمال و هدفهای بشر و عظمت و جلالی که در ماورای امور و پدیده‌ها در طبیعت و افکار ظاهر می‌نماید حس میکند .

او وجود خود را یک نوع زندان می‌پنداشد چنانکه میخواهد از قفس

تن پرواز کند و تمام هستی را یکباره بعنوان یک حقیقت واحد دریابد. ابتدای این مذهب؛ و آثار شروع آن با اویل شروع تمدن بشری میرسد، مثلا در مزمیر «داود»، گفته های بعضی از انبیاء، و نیز از قرار یکه از نوشته های بزرگ «شوپنهاور» بر می آید، «بودائیسم» نیز حاوی جوهر این مذهب است.

نوابع مذهبی اعصار گذشته، بوسیله این نوع احساس مذهبی که نه اصول دین می شناسد و نه خدائی که بتصور آدمیان در آید، مشخص شده اند، بطوریکه اکنون هیچ کلیسا ای وجود ندارد که اصول آموزش آن متکی بر این عقیده باشد.

با این معنی که فقط در بین بدعت گذاران قرون؛ میتوان بطور صریح اشخاصی را یافت که مملو از عالیترین احساسات این مذهب بوده و در احوال مختلف؛ مورد احترام معاصرین خویش قرار گرفته اند، بیدینان و گاهی بعضی از مقدسان، مردانی نظیر دموکریتوس، فرانسیس آسیسی و اسپی نوزا که تقریباً همه شبیه بیکدیگرند، از این راه گذاشته اند.

حال اگر این مذهب تصور صحیحی از خدا و علم لاهوت بدت نمیدهد. چگونه و بچه وسیله بدیگران تبلیغ میشود؟ بنظر من این مهمترین وظیفه هنر و علم است که این حس را بر انگیزد و آنرا در وجود آنها که صلاحیت دارند؛ زنده نگاهدارد.

بنابراین قیاس بحث ما به مبستگی علم بمذهب؛ که ظاهرآ بسیار

اختلاف دارند کشیده میشود.

وقتیکه کسی بحوادث از نظر تاریخی مینگردد، علم و مذهب را بیک دلیل بسیار روشن، دو خصم آشتبی ناپذیر تصور میکند، زیرا کسی که بگردش جهان از نظر قانون علمیت معتقد است. برای یک آن هم نمیتواند در مغز خود چنین تصوری را راه دهد که ممکن است موجودی دربستر حوادث سدو مانعی ایجاد کند، و همین است علت آنکه قانون علیت را آنقدر جدی و مهم تلقی میکند.

اینچنین شخصی با این طرز تفکر و عقیده، نه بدرد مذهب ترس میخورد، و نه برای مذاهب اجتماعی و اخلاقی استفاده ای دارد.

خدائیکه پاداش و جزاء میدهد، اصولاً بفهم اوراه نمیباشد، زیرا او بسادگی تمام؛ باوردارد که اعمال بشر منبع از الزامات و تأثرات خارجی و داخلی است. بنا بر این موجبی نیست تا در برابر خدا مسئول واقع شود. اگر یک تیکه سنگ و یا یک ذره؛ با آن همه جنش و حرکات غیر ارادیش مسئول است، او هم مورد باز پرسی قرار خواهد گرفت... اینست گناه عظیم علم... علم متهم است که در زیر اصول وارکان اخلاقی نقب میزند، ولی این تهمت ظالمانه است. سلوک و رفتار اخلاقی فرد یا مردم باید آگاهانه و بطور مؤثری متکی به مدردی، فرهنگ و قیود اجتماعی باشد مأخذ و مدرک مذهبی لازم ندارد.

وانگهی رفتار انسانی که با مید پاداش یا پیم از عقاب، پس از مرد در تکاپوست، محل اعتباری نمیتواند باشد و نمیشود گفت و خود بالذات، منشأ اثری

است.

بنابر آنچه گذشت مطالعه و فهم اینکه چرا کلیسا همیشه با علوم جنگیده و پارسایان آنرا در عذاب و شکنجه نابود کرده است؛ بسیار آسان خواهد بود. از طرف ییگرمن تأیید میکنم که این مذهب وجود؛ یا مذهب عالم هستی، قوی‌ترین و عالی ترین محرك تحقیقات و مطالعات علمی است.

فقط آنها که معنی کوشش خارج از حد متعارف و باور نکردنی دانشمندان و مهمتر از همه فداکاری و کوشش طلايهها و پیش قراولان علمی یعنی کار خرد کننده تئوری سازان را میشناسند، میدانند و میتوانند نیروی عظیم هیجاناتی را که مصدر اینها بدعادات عجیب و کاشف واقعی فنونهای زندگی است دریابند. آیا چه الزام و اعتقادی از نظم جهان هستی و چه اشتیاق عجیبی «کپلر» و «نیوتن» را نیرو و توان میبخشد که سالها در تنهائی و سکوت محض، برای توضیح دادن و از پیچیدگی در آوردن نیروی جاذبه، و نظام فلکی رنج برده‌اند، ولی جهان چه بهره‌کمی از خزان پر گوهر مغز آنها برد؟ آنها که آشنازی‌شان با تحقیقات علمی محصول نتایج عملی علوم است، بزودی و آسانی تحت تأثیر افکار کاذب راهنمایان مشکوک بشری، که در سراسر جهان، و در طول قرون متمازی، پخش بوده و هستند قرار میگیرند.

ولی تنها کسی میتواند یک تصور روشن از چیزی که به راهنمایان واقعی بشری الهام داده و بآنان نیرو بخشیده است داشته باشد، که خود

در چنین راهی گام برداشته و سالها عمر خویش را در این راه صرف کرده باشد. بای، آن چیزی که پفدا کاران و جانبازان قرون علیرغم شکستهای و ناکامیهای ظاهری توان میدهد تا بار دیگر برپای خیزند و جهاد کنند، این احساس مذهبی مخصوص است. یکی از معاصرین گفته است که در این عصر ماده پرستی ما، فقط کارگران جدی و واقعی علوم، آنها را هستند که دارای احساسات «مذهبی» عمیق باشند، والبته این قضاوت عادلانه‌ای نیست.

مذهبیت علوٰم

بسختی میتوان در بین مفرزهای متفکر جهان، کسی را یافت که دارای یک نوع احساس مذهبی مخصوص بخود نباشد. این مذهب، با مذهب یک شخص عادی فرق دارد. خدای یک فرد عادی موجودی است که او بر حمتش امیدوار و از قهر و سخطش گریزان و بی‌مناک است. احساسی که تغییر شکل و تعالی احساسات کودکی نسبت بپدر است، هر چند ممکن است که این خویشاوندی در اصل رنک ترس داشته باشد. ولی یک دانشمند مصلح بعقیده قانون علیت، عالم وجود میباشد. آینده برای او همانقدر مشخص و معلوم و لازم الاتفاق است که گذشته، عقل و وج‌دانش رنک ربانی و آسانی ندارد، بلکه آنرا از قضایای کاملاً بشری میداند،

مذهبش شکل تحریری شعف آور از نظام عجیب و دقیق کائنات است، که گاه گاه پرده از روی اسراری بر میدارد که در مقام مقایسه با آن، تمام تلاشها و تفکرات منظم بشری انعکاسی ضعیف و ناقابل بیش نیست. این احساس، چراغ راه کاوش‌ها و زندگی او است و در مقابل افتخارات و پیروزیها او را از بندھای گران خودخواهی و تفاخر بدور میدارد.

علم بِر لَبْ پِر قَگَاه

امروز کشورهای آلمانی زبان را. خطری تهدید می‌کند و تمام اشخاصی که کما بیش اطلاعی از وجود آن دارند، باید بسختی مواظب جریانش باشند. فشار اقتصادی، که نتیجه طبیعی حوادث سیاسی است بیک اندازه و بطور مساوی با فراد تحمل نمی‌شود.

شدت فشار در این میان بروی اشخاص حقوقی و مؤسساتی قرار دارد که وجود خارجی‌شان، مستقیماً بوجود دولت بسته است.

ولی متأسفانه مؤسسات و کارکنان علمی را هم باین دسته داخل کرده‌اند، که ذه تنها بهبود و پیروزی علوم بوجود آنها بستگی دارد؛ بلکه شخصیتی را که آلمان و اطریش در جهان بدست آورده‌اند، با مقیاس بزرگی، مدیون آنها است.

برای فهم جان مطلب، بهتر است این نکته را بخاطرداشته باشید

که در موقع بحران و بروز خطر؛ افراد بهن چه فوق ضروری ترین احتیاجات آنها است نابینا و بیاعتنایند.

برای کار که تولید کننده مستقیم ثروت است پول می‌پردازند؛ ولی علوم و تحقیقات علمی؛ بخصوص وقتی که در حال رشد نیست، تتأیج آنی و فوری بدست نمیدهد؛ زیرا این یک اصل کلی است که معلومات و روش‌هایی که در اثر تحقیق بدست می‌آیند؛ فقط وسائلی برای رسیدن به مقصدند.

حال این مقصود ممکن است گلی برای نسل حاضر ببار نیاورد. اما اینرا هم باید بخاطر داشته باشید که نتیجه آنی غفلت از علوم؛ تقلیل عده دانشمندانی است که در سایه قضاوت جهان‌بینی مستقل آنها؛ راه صنعت بسوی ترقی روشن می‌گردد و با وضع اوضاع جدیدی وفق می‌یابد.

جائی که تحقیقات علمی از رشد بازایستد. منبع زندگی تفکر آمیز ملت می‌خشند، و خشگیدن این چشم‌هار، نهال امکافات ترقی آینده را می‌پیش مرد.

این آن چیزی است که ما مجبور بحفظ آن هستیم. حال که حکومت راعمل سیاسی و غیرسیاسی بعض کشیده؛ اینبار بردوش افراد ممکن اجتماع است که مردانه بپاخیزند و حیات علمی ملت را از فساد و تباہی نجات بخشنند.

مردان دور بین جامعه، با فهم صحیح اوضاع، مؤسسه‌اتی بر سر پای داشته‌اند که کارهای علمی در کشور آلمان و اتریش راه از هر جانب

ب جلوه میرد .

کمک کنید تا این نقشه و کوشش بمقصود واقعی برسد . من در حوزه‌های تعلیماً تیم با تعجب تحسین آمزی مشاهده می‌کنم که ضعف اقتصادی ، بکشتن حرارت و شوق تحقیقات علمی در دانشجویان موفق نشده ؛ اصلاح‌میل اینکه بلاایا و مسیبتهای ما ؛ فداکاری در امور غیرمادی را ، در ملت تسریع کرده است .

همه مردم تحت مشگل ترین شرائط ؛ با حرارت سوزنده‌ای کار می‌کنند . نگذارید نیروی اراده و استعداد نسل جوان بمیرد ؛ که اجتماع به رنج حزن آوری دچار خواهد شد .

فلاشیسم و چلولم

نامه‌ای به « سینیور روگو » وزیر کشور ایتالیا

آقای عزیز :

دونفر از بر جسته‌ترین و محترمترین دانشمندان ایتالیا بخاطر ارضی و جدان رنج دیده خویش ؛ از من تقاضا کرده‌اند که از شما خواهش کنم ؛ اگر ممکن است کمی از ظلم و تجاوز یکه نسبت بدانشمندان ایتالیا رومیدارید جلو بگیرید . توجه شما را به قسمی که برای حفظ

اصل فاشیسم خورده اید جلب میکنم . خواهش دارم بعالیه جناب موسولینی بگوئید که افتخارات اجتماع ایتالیا را از این تحقیر و اهانت بر کنار دارد .

گرچه عناید و ایمان سیاسی ما ممکن است زیاد اختلاف داشته باشد، ولی مطمئنم که هر دو در یک موضوع هم عقیده‌ایم که در پیشرفت‌های موفقیت آمیز متفکرین اروپائی؛ هر دو تعالی و تفوق خودمان را خواستاریم . آن پیشرفت‌ها بر روی آزادی فکر و تدریس قرار دارند . بر روی این اصل که حق طلبی باید بر امیال دیگر سبقت و برتری داشته باشد، تنها این اصل و پایه بود که تمدن ما را از یونان برآنگیخت و اجازه داد تا جشن تجدید حیاتش را در رنسانس ایتالیا بر گزار کند . بهای این کالای بلند مرتبه راخون شهیدان پاکراه حق پرداخته، وهم بخاطر آنهاست اگر ایتالیا هنوز در جامعه بشری احترامی دارد . از قدرت من خارج است؛ و اصلا وظیفه من نیست که در برابر شما استدلال کنم که چگونه وقتی آزادی جماعتی بخطر می‌افتد و مورد تعدى و تجاوز قرار می‌گیرد ، فقط وظیفه حکومت است که عامل متعددی را تعدیل نماید . ولی تعقیب حقایق علمی و حرفة بزرگ دانشمندان که جوابگوی خواسته‌های زندگی روزانه بشر است، باید بوسیله‌هی حکومتی تقدیس و احترام شود .

و این مطلب که با پاکترین علاوه همه غلامان پاک دل حق و وظیفه باید از گزند حوادث مصون بوده ، از غوغای مبارزات غالباً آسوده سیاسی

بر کنار باشند. اینها بدون شک بقوع حکومت ایتالیا و شخصیت بین‌المللی آن است.

امیدوارم خواهشم را نشنیده نگیرید.

آ. ای

صاحبہ کنندگان

اگر آدم را برای توضیح بیشتر در خصوص چیزی که خودش گفته به مصاحبه دعوت کنند، ولو اینکه این گفته‌اها زرده شو خی یا خشم زود گذر یا یک موضوع جدی باشد. هر چند این مصاحبه نتیجه‌ای مهلاً داشته باشد، باز حرفی نیست و نیز معقول است که چنین کاری بشود، ولی اگر کسی را برای توضیح بیشتر، از نقطه نظر عموم برای چیزی که کسی دیگر با اسم او گفته زیرسئوال بگیرند، در حالی که تواند از خودش دفاع کند، واقعاً حالتی بس ناگوار و منظره‌ای غیرقابل تصویر دارد.

ممکن است بگوئید: «چه کسی دچار چنین تقدير ترسنا کی میشود؟» میگوییم: «هر کس که علاقه کافی بموضوعات عمومی داشته و مورد تعقیب خبرنگاران واقع شود.»

شاید با این جواب من تبسیم تردید باری بنماید، ولی من در این مورد با ندازه کافی تجربه مستقیم دارم و میتوانم توضیح بدهم. یک چنین وضعی را از نظر بگذرانید..

یک روز صبح خبرنگاری با کمال احترام کلماتی بسیار دوستانه و

خصوصی از شما خواهش می‌کند که در خصوص دوستان آقای ن. بسؤالات او جواب دهد. بدون شک بعد از شنیدن این پیشنهاد، آثار غضب در شما پدیدار می‌شود، ولی اگر کمی دقت کنید خواهید دید که دیگر از هیچ طرف راه فرار نیست، زیرا اگر ازدادن جواب خودداری کنید با کمال احترام خدا حافظی می‌کنند و فردادر روزنامه می‌خوانید که: «از کسی که بتصور ما نزدیکترین دوست آقای ن. بود راجع بایشان سؤال کردیم وایشان بادوراندیشی خاصی ازدادن هر گونه جوابی خود داری کردند، خوانند گان ما خودشان می‌توانند از این موضوع نتیجهٔ مطلوب بگیرند.» پس؛ از این طرف که راه مسدود است؛ واما آمدیم و جواب دادید. لابد چنین چیزی خواهید گفت: «آقای ن. مردی خوش نیت و شرافتمند است؛ دوستاش اورا می‌پرسند؛ او می‌تواند هر اشکالی را با خوش نیتی خاص خود؛ حل و فصل کند؛ شهامت و کاردانی او از هیچ مانعی نمی‌هرسد؛ شغلش تمام انرژی اورا می‌گیرد، نسبت بخانواده خویش بسیار فداکار است و هر چه می‌باشد در پای زن و فرزندش نثار می‌کند..»

حال ترجمهٔ آقای خبرنگار از گفتهٔ شما که بدین ترتیب: همزبان او هم نیستند چیست؟ «آقای ن. با هیچ چیز جدی کنار نمی‌آید. محبوبیت او در بین مردم خدادادی است؛ و خود او هم در تحریب قلوب؛ ید طولائی دارد. او آن چنان بنده کار و شغل خود است که وقت‌اندیشیدن به هیچ نوع کار غیرخصوصی و غیرشخصی را بخاطر فعالیتهای فکری خارج از کار ندارد. آقای ن. با تسلط غیرقابل تصوری احساسات و علائق

زنش را لگدمال می‌کند؛ واورا چون نگینی دردست دارد.

یک خبرنگار واقعی و خوب ممکن است این مطالب را جلف ترو در نک و روغن دارتر ترجمه کند؛ ولی تصور می‌کنم همینقدر هم برای شما و دوستان آقای ن. بس باشد. فردا او این مطلب را در چند روزنامه می‌خواند و هر چند هم که بگفته شما خوش خلق و بخشنده باشد. من نمیتوانم حد غصب اورا از این ناروی دوستانه حدس بزنم؛ واژطرفی دیگر، اگر شما هم واقعاً بوجود و دوستی اولاعاً قمند باشید؛ شرمندگی و خجالت شما هم دست کمی از عصباً نیت او نخواهد داشت.

آیا راهی برای سلامت جستن از دست خبرنگاران بلدید؟ لطفاً بفرمانیید تا منهم اطاعت کنم.

تشکر از آمریکا

یک سخن رانی در یکی از ضیافت‌های بافت‌خوار او داده بودند.

آقای ماپر، خانمهای آقایان.

مهما نی مجللی که امروز در اینجا بر پاست بسیار هرا شرمنده می‌کند، چون از قرار معلوم بخاطر شخص من متتحمل این همه رنج و رحمت شده‌اید. از طرف دیگر بسیار خوشوقتم که این همه‌مانی بنام و افتخار نماینده علوم، بمعنی واقعی آن بر گزار می‌شود. این اجتماع نشانه بارزی است از اینکه دیگر دنیا قدرت‌های مادی و ثروت را بعنوان عالی‌ترین کالا نمی‌شناسد و از اینکه در مردم تحریر کی بخاطر اعلام رسی این

حقیقت میبینم خوشحالی من بیشتر می‌شود.

در این دو ماه فراموش نشدنی که اجازه یافته‌ام تا در میان شما گردش کنم و در این سر زمین سعادتمند باشما باشم، فرصت‌های زیادی دست داد تا از نزدیک با مردانی آشنا شوم که هم‌دوش کوشش‌های طاقت فرسای علمی، آن اندازه اجتماعی و مرد عملند. عده‌کثیری از این مردان قسمت قابل ملاحظه‌ای از انرژی و نیروی خویش را نثار کارهای مهم علمی نموده و از این‌را در سعادت و بهروزی این ملت سهم بسزائی دارند. نمیتوانم از این فرصت استفاده نکنم و این حقیقت را نگویم که سرپرستی و حمایت آمریکا از علوم، بمرزهای سیاسی آن محدود نیست. کوشش‌های علمی در کشورهای مشرقی سراسر جهان از کمک‌ها و حمایتهای سخاوتمندانه مؤسسات و اشخاص علم جوی آمریکائی برخوردارند این حقیقتی است که سرچشمه همه افتخارات و خوشنودیهای ملت شماست، و مطمئنم که همه شما به آن مبالغات می‌کنید. این علامات و نشانه‌های بین‌الملل احساسات اندیشه‌هاست، و اگر دنیا می‌خواهد با آینده بهتر و با ارزش‌تری برسد، اکنون بیش از هر وقت باین بین‌الملل احتیاج دارد. بخود اجازه میدهم تا امیدوار باشم که این حس انترناسیونالیسم ملت آمریکا که منبع از احساس مسئولیت شدید بین‌المللی این ملت است، بزودی در فرایی سیاست دولت نیز رسوخ و نفوذ خواهد کرد و آنرا در برخواهد گرفت. زیرا بدون همکاری واقعی و مثبت دولت بزرگ ممالک متحده آمریکا در تنظیم همبستگی بین‌المللی، هر کوشش دیگری در

اینراه همتر نخواهد بود.

من از شما بخاطر این ضیافت مجلل و گرانبهایتان ، و از تمام دانشمندان این کشور بخاطر احساسات قلبی و دوستانه‌ای که از آنها نسبت بخود دیده‌ام ، سپاس گذاری و تشکر می‌کنم. من پس از این تا پایان عمر با حق شناسی تمام و دلی پراز حسرت و چشمی نگران باین دو ماه اقامتم در اینجا خواهم نگریست.

افتتاح دوره دانشگاه در «دایویس»

این جمله رایک پروفسور سویسی از دوستان من با بی‌حوالگی مخصوص بخود ، بهیئت استادان یکی از دانشگاه‌ها که مزاحم او شده بودند نوشت : **Senatores doniviri, senatus autem destia** اجتماعات همیشه ما یلند که از نظر عدالت و نصفت مسئولیت‌شناسی ، کمتر از افراد هدایت‌شوند ، و این حقیقت تلخ سرچشمۀ نامبار کی برای عذا بهای بشری است.

این حسرت وتلخی و درد ورنجی که جهان و افراد و اجتماعات را در بر گرفته ، ترتیجه‌جنگهای بین‌المللی و هر نوع فشار و تنه‌گی دیگریست ، ولی هنوز هم هیچ چیز ارزنده‌ای ، پرارزش تر از همکاری نزدیک و فداکارانه افراد بشری نیست. و انگهی انسان شریف و آرزومندی که فقط با مید ترقی دادن سطح زندگی و تعلیم و تربیت اجتماع کار می‌کند ،

هیچگاه خوشحال‌تر از آن وقت نخواهد بود که بپیند در میان هله‌له‌و شادی نسل حاضر، کشتی آمال اجتماعی را ساخته و پرداخته از ساحل قربانیان و فداکاران بسوی هدف عالی خویش به آب می‌اندازند.

این چنین خوشحالی مفرطی از شنیدن خبر افتتاح دانشگاه در «دایویس» بمن دست داد. کار رهائی بخشی بود که بر اثر یک احتیاج عمیق، و متکی بیک اعتدال و درایت صحیح، در آنجا صورت گرفت، گرچه ممکن است هر کس در اولین برخوردهش نتواند احتیاج اصلی و آن چنانی آنرا درک کند. جوانان بسیاری بامید بهبود، باین درء باصفا و روشن روی می‌آورند. کوهستانهای طرب انگیز و آفتابیش با آنها نوید میدهد که سلامتی خود را بازخواهند یافت، ولی از طرف دیگر در مقابل دورماندن از محیط کار و عمل و مقررات، با وجود تغذیه کامل، بخاطر حفظ اندامها از تأثیرات فاسد کننده مرض، با آسانی نیروی اراده و احساس توانایی خود را بخاطر حفظ خود در معمر که حیات، از دست میدهند. بگیاه روئیده درخانهای گرم می‌ماند که تاب پایداری در مقابل سرما و گرما و توفان‌های شدید زمستانی را ندارند آری، پس از بهبود بدن، با کمال تأسف متوجه می‌شوند که دیگر مرد میدان نبرد زندگی نیستند. قطع تمرينات و ورزش‌های فکری در زمان جوانی، چنان شکاف واژری در مغز ایجاد می‌کند که ممکن است با آسانی پرنشود و محو نگردد.

واما این یک اصل کلی است که کارهای ملايم فکری نه تنها سلامت

و بهبود بدن را بخطر می اندازد ، بلکه بطور غیر مستقیم به پیشرفت آن کمک می کند، همانطور که کار ملایم بدنی هم چنین اثری دارد، به پیروی از این اصل بود که دوره دانشگاه در «دایویس» تأسیس شد؛ نه مطلقاً باین منظور که استادانی در رشته های مختلف تربیت کند . بلکه بخاطر اینکه نگذارد حسن کار و فعالیت در وجود این جوانان بمیرد؛ بخاطر زندگی و پیروزی بود. نگاهداشت امنیت حیات و حسن ادامه امید به زندگی و پیروزی بود. آنها در اینجا ادامه کار؛ تمرین؛ و حفظ بهداشت را در یک زمان یاد میگیرند.

ولی فراموش نکنیم که این عمل هم برای ایجاد همبستگی فکری ما بین اعضای ملت هائی که در این مؤسسه بستری می شوند و همه علاقه با ایجاد یک تفاهم مشترک دارند؛ اتخاذ شده است، ولی اثرات این مؤسسه جدید، از علل سیاسی مؤجد آن کاملاً ممتاز است، و آنها را تحت الشعاع قرار میدهد؛ و نیز بهترین راه برای خدمت با ایجاد بین الملل واقعی، همکاری همه مردم در کارهای زندگی بخش خواهد بود.

من از اتمام این جهات خوشوقتم. از اینکه امنیت و درایت بنیاد گذاران دوره دانشگاهی «دایویس» تا این اندازه توفیق حاصل کرده که این مؤسسه از نواقص یک تشکیلات جدید الاحدا ثقیریاً خالی است. توفیق این سازمان را بخاطر تقویت روحیه و نیروی حیات عده ای از ابناء - بشر! که بخاطر باز یافتن سلامتی خویش و بعلت فقر و نقص آسایشگاه های دیگر؛ به آن روی می آورند خواستارم.

تبریک بیک فقاد

با چشم خود دیدن، و با نیروی درک و سلیقه روز مجهز بودن ' و بدون شکست ، و هم بدون تسلیم شدن باین نظریات و سلایق ' حس کردن ، و قضاوت نمودن به توضیح و تشریح آنچه که شخص خود دیده حس کرده است ، در یک جمله ظریفانه و پر معنی ، توانا بودن عجیب نیست ؟ آیا نباید بصاحب چنین نیروی شگرفی تبریک گفت ..

سلام به «جی. بر نارد شاو»

عدة محدودی انسان یافت میشوند که وجود انسان مستقل برای دیدن نقاط ضعف و حماقت‌های معاصرین خود دارند و خودشانهم در برابر این ضعف‌ها و حماقت‌ها، غیرقابل آلایش و انعطاف می‌مانند، ولی این عده قلیل و قنیکه بالجاجت و سرسرختی‌های اجتماع رو برو می‌شوند، قدرت و شوق و علاقه خویش را ازدست میدهند و مأیوس می‌گردند.

واما در این میان اینجاو آنجا؛ در بین این مردان بزرگ افرادی باقی می‌مانند و از زیر تکفیرها و انتقادات و خونسردیهای مردم؛ همچنان قد راست می‌کنند و برآه خویش ادامه میدهند. این عده انگشت شمار بنمایند گی هنر، آینه‌ای تمام نمای از جملات ظریف و نوشته‌های آبدار

و افسون کمنده خود در برابر اجتماع فرا میدارند، تاحركات جنون آمیز خود را در آن ببینند.

امروز من با صادقانه ترین احساسات بنماینده عالی مقام و پر چم دار بزرگ این مکتب که همه مارا تعلیم داده و روشن کرده است، یعنی به «بر ناردشاو» درود هیفرستم واورا میستایم.

هن و آهیگا

امروز باید قولی را که برای گفتن مطالبی در خصوص اثراتیکه امریکا در مغز من بجای گذاشته داده بودم، انجام دهم، ولی این کار روی هم رفته برای من کار آسانی نیست، چون با وجود این همه احترامات وارج بدون استحقاقیکه این ملت بمن گذاشته، حفظ بی طرفیم بعنوان یک شاهد بی غرض، آسان بنظر نمیرسد. واکنون قبل از هر چیز اجازه بدھیدتا مطالبی در خصوص این احترامات بگوییم:

عقاید و نظریات شخصیت‌های فردی بنظر من هیچ وقت موجه و کاملاً صحیح نبوده و بدون اشکال نیست. برای اینکه کاملاً مطمئن شویم باید توجه داشت که طبیعت، خوان نعمت خویش را یکسان در همه جا و پیش روی همه نگسترد است؛ ولی سپاس خدا برآ که در بین آنها افراد با هوش بسیار زیادند و من اطمینان دارم که عده زیادی از آنها در گمنامی و شرایطی نامساعد بسیار میباشد، و این بنظر من بسیار غیر منصفانه

و گواه بی سلیقگی است که عده اندگشت شماری از آنها را بر گزینند و مورد احترام خارج از حدواندازه قرار دهند؛ و برایشان مغزوفکر فوق انسانی تصور نمایند.

من این سرنوشت خنده آور را داشتم. تقویم و تخمین مردم از نیرو و موقعیت من با واقعیت، بسیار بی تناسب و عجیب و غریب است. وقوف درک این معنی: بسیار ناگوار، ولی از طرفی دیگر و در این مورد بخصوص؛ تسلی دهنده بسیار بزرگیست، این حالت در عصری که عموماً مورد تهدید ماتریالیسم قرار گرفته، بسیار امیدبخش است. که از مردانی که امیدها و آرزوها بیشتر بستگی گستاخ ناپذیری با محیط‌های اجتماعی دارد نابغه و قهرمان می‌سازند. این موضوع ثابت می‌کند که در گوش و کنار جهان قسمت بزرگی از تراویث بخاراط سلط دانش و عدالت، بر پول و زور قیام کرده‌اند، تجربه بمن ثابت کرده که این جهان بینی ایده‌آلیستی، در سراسر آمریکا که بماده پرستی بد نام شده، عمومیت دارد.

حال پس از این گریز و دورافتادن از موضوع، بامیداینکه پس از این کسی در تشریح نظریات من بیش از آنچه استحقاق دارند بآنها راج نگذارد، اجازه بدهید بموضوع اصلی بر گردم.

در آمریکادر اولین نظر، نخستین چیزی که توجه متوجه آن دیکنفر خارجی را بخود جلب می‌کند، برتری تکنیک و تشکیلات اینکشور است. موضوعات روزمره و عادی، خشک و یکپارچه تراز اروپاست. ترتیب

خانه‌ها بطور نامحدودی متناسب با دقت و کار مردم این سامان است، برای ذخیره «کارملی» همه چیز دقیق و طبق نقشه انجام می‌شود. گرانبهاست، چون در مقام مقايسه با وسائل و مقتضيات این کشور، نقاط مسکونی از هم نسبتاً دورند. ارزش بی اندازه کار در این سرزمین تنها عامل محركی بوده که باعث تبعیج و ایجاد سیستم‌های علمی کارشده است درست عکس هندوستان و چین، که بی ارزش بودن کار در آنجاها باعث رکود ماشینسم، وجود ترقی صنعتی گردیده، اروپا حد واسطه این دو است، وقتی که ماشین به اندازه کافی رشد و ترقی کرد، آن وقت ارزان می‌شود. ارزان تراز بی ارزش ترین کارها.. بگذارید فاشیستهای اروپا که برای تراکم هر چه بیشتر جمعیت، غیر انسانی ترین تزها را انتخاب کرده‌اند، از این موضوع درس عبرتی بگیرند.

با این حال تشویش واضطرابی که در نتیجه آن، حکومت ممالک متحده مجبور با ایجاد سدهای گمر کی برای جلو گیری از ورود کالاهای خارجی شده، بکلی مخالف این عقیده است.. ولی از یک تماشاچی معصوم نباید انتظار داشت که در توجیه مطالب تا این اندازه مغزش را عذاب دهد زیرا وقتی که تمام مطالب گفته شد، باز هم نمی‌توان مطمئن بود که هر سوال جواب قانع کننده و عقلانی خود را در مقابل داشته باشد.

در بین چیزهایی که توجه بیننده را جلب می‌کند، نشاط است، حالت مثبت ادامه زندگی است. خنده‌ای که در عکس‌ها روی لبان امریکائی‌ها نقش می‌بندد، بزرگترین سرمایه ملت امریکا است. این

خنده دوستانه، اطمینان بخش و حاکی از خوش بینی و خالی از هر نوع کینه و حسادت است برای یکنفر اروپائی آمیزش و مراده با آمریکائی بسیار آسان و مطابق میل است، در مقام مقایسه با آمریکائی یکنفر اروپائی قابل اتقادتر، خودخواه‌تر، انفرادی‌تر، و در تقریحات و مطالعات نازک نارنجی‌تر و عمولاً کما بیش بدین‌تر است، خوش قلبی و اعانت اوهم بپای یکنفر آمریکائی نمیرسد.

در آمریکا حکومت برای جنبه‌های مادی زندگی افراد، اهمیت بزرگی قائل است. آرامش و امنیت، آزادی از قید مراقبت نظامیان و پلیس، و تأمینات دیگر زندگی، در پای ملت ریخته است، یک آمریکائی بیش از یکنفر اروپائی بامید موفقیت چشم با آینده دارد. آمریکائی هیچ وقت در اغذیمت نمیداند، بلکه امیدها یش کاملاً با آینده بستگی دارد.

و در این مورد بیشتر از اروپائیان از خصوصیات مردم روسیه و آسیا بر کنار است، ولی از یک نقطه نظر دیگر، بیشتر از اروپائیان بمردم قاره آسیا نزدیک است، و آن پرهیز از تک روی (اندیویدو آلیسم) از نقطه نظر روانشناسی است، (نداشتی اقتصادی)؛ راین قاره، ضمیر فاعلی مرسوم، «ما» است نه «من» و در نتیجه طبیعی این امر، امور و قراردادها بسیار محکم و پر قدرت است.

در این سرزمین بسیار بیش از اروپا از لحاظ جهان بینی اخلاقی و زیباشناستی، اتحاد شکل وجود دارد، و این امر بطور مؤثری در تفرق اقتصادی آمریکا بر اروپا تأثیر کرده است. در این دیار همکاری و تقسیم

کار ، چه در کارخانه و چه در دانشگاه و چه در امور خصوصی ، آسان‌تر و بی‌اصطکاک‌تر از اروپا پیش‌می‌رود ، و بنظره‌من ، این خصوصیات تا اندازه‌ای مدیون رسوم و عادات انگلیسی مآبی این سامان است.

تناقضات ظاهری که در مقام مقایسه با اروپا در امور این کشور دیده می‌شود ، بعلت محدود بودن دخالت دولت است. در اروپا فرد ، متحیر و سرگردان است که چگونه وسایلی مثل تلگراف ، تلفن ، خط‌آهن ، مکاتب اجتماعی و عقیده‌تی را با دست تنها و سرمایه فردی ، آنهم بطور ممتاز و قابل استفاده کشف و افتتاح نماید ، ولی در آمریکا وضع فوق العاده اجتماعی افراد ، کاررا آنطور که گفته شد آساتر می‌کند. ترتیج‌هدیگر این وضع اجتماعی این است که عدم توضیح عادلانه ثروت ، محسوس نبوده و افراد با زندگی غیر قابل تجملی که طبیعتاً در دنبال این بی‌انصافی پیش می‌آید روبرو نمی‌کند ، و جدان اجتماعی ثروتمندان این دیار ، بیدار تر و آگاه‌تر از آن مردان اروپا است. در اینجا یک ثروتمند آنچنان خود را مجبور و موظف میدارد که حصة بزرگی از ثروت و حتی ارزشی خود را در اختیار اجتماع بگذارد ، که گوئی نیروی بسیار مقتدری هصرأ از او درخواست کرده است.

از اینجا در مقابل اینگونه شرایط است که امکان میدهد مهمترین کارهای سازنده بدست وهمت و فعالیت فردی و اگذار شود و در این میان حکومت ، سهم بسیار کمی دارد .

در امریکا اعتبار و رونق دولت با وضع قانون ممنوعیت‌ها ، بطور

قابل ملاحظه‌ای نقصان یافته. چون هیچ‌چیز با اندازه وضع قوانین غیر اجراء، لطمه بقدرت حکومت، و احترام مقدس قانون نمی‌زند. این موضوع دیگر اسرار فاش شده‌ایست که آمار روز افزون جنایات و حشتناک در آمریکا، نتیجه مستقیم ضعف دولت است. و اما بنظر من: از طریق دیگری هم باعث ضعف بیشتر حکومت گردیده مجتمع عمومی یکی از بهترین جاهای برای تزکیه و تهدیت اخلاق و نظریات و عقاید است، و تا آنجا که من دیده‌ام، این ملت وقت و فرصت گرد آمدن در اینگونه محلها را ندارد و نتیجه عملی ترک این کار، آن شده است که جرایدی که اکثر آفکار مطمئنی در تنظیم و هدایت آنها دخالت ندارند، تفوق خارق‌العاده‌ای بر عقاید عمومی یافته‌اند. در این کشور قدرت پول هنوز خیلی بیشتر از اروپاست، ولی چنین می‌پندارم که در حال نقصان باشد، و مردم دارند می‌فهمند که برای یک‌زندگی مر فور ضایت بخش، ثروت بیکران لازم نیست.

در امور هنری، واقعاً مجازوب طرز بنای عمارت‌جديدة احداث و بر جستگی و امتیاز اشیا و قسمت‌های عام المتعه دیگری شده‌ام، ولی از طرف دیگر هنرهای بصری و موسیقی در مقام مقایسه با اروپا، مقام پائین‌تری در زندگی ملت این کشور دارد.

چنانچه بخواهیم ترقیات روز افزون علوم را در این کشور بدون استثناء مدیون ثروتمندی و تفوق اقتصادی آن بدانیم، قضاوت عادلانه‌ای نکرده‌ایم ذوق، علاقه، استعداد، روح برادری و تمایل به مکاری در این

توسعه و تکامل ، نقش مهم و اساسی را بازی میکند . امروز هم‌الک متوجه امریکا از لحاظ قدرت فنی، بزرگترین و مترقبی ترین کشور جهان است: نفوذ و قدرت این کشور برای ایجاد وحدت و همبستگی بین‌المللی ضروری و اثر آن بی‌اندازه است. ولی امریکا یک کشور بزرگ و ملت آن ملتی قابل توجه‌اند ، واز اینکه علاقه زیادی به مسائل مهم بین‌المللی که مهمترین آنها طرح بزرگ خلخ سلاح است که برای ملل در دستور روز قرار دارد نشان نمیدهدن . جای بسی تأسف است . باین رویه باید هرچه زودتر خاتمه‌داد ، ولود رعایده و فکر افراد امریکائی هم شده . جنگ دوم جهانی نشان داد که سو ما نع و مرز ، در بین کشورها معنی نداشته ، و سرنوشت ملل جهان بهم پیونددار است . مردم آمریکا باید این حقیقت را بخوبی دریابند که در میدان سیاست بین‌المللی مسئولیت بزرگی بر گردند . این‌این نقش تماساچی باین کشور نمی‌پردازد و نتیجه‌حتی آن مصیبت‌همه جانبه است.

پاسخ بزنان امریکا

«یکی از مجامع زنان امریکا از دید این‌شیوه از کشورشان بسیار عصبانی شده و فقط نامه اعتراض آمیزی به او فرستادند که جواب زیرین از این‌شیوه آنها داده شده»

تا کنون از جنس لطیف ندیده بودم که باین شدت همه حقایق و پیشرفت‌ها را نادیده بگیرد ، و ترقیات عینی را منکر شود . اگر هم دیده

باشم از جماعتی چنین بزرگ نبوده است.

واما ... آیا حق با این خانمهایست؟ چرا نباشد...؟ چرا اصولا کسی در خانه‌اش را بروی مردی بگشاید، که حریصانه تر و پراسته‌تر از غول‌کریتان که با چنان ولع عجیبی دختران یونانی را می‌خورد 'سرمایه' داران بیشتر را می‌لعد، واز آن گذشته از این گوشه با آن گوشه دنیا می‌رود، که مگر افکار جنگ طلبانه را از مغز مردم دور کند «البته باستثنای جنگ گریز ناپذیر زن و شوهر»؟ بنابراین، خانمهای توجه دقیق مجمع وطن پرستان را باین نکته جلب کنید، و نیز بخاطر بیاورید که یک بار هم در دنیا اتفاق افتاده است که حکومت عظیم و نیرومند رومرا سروصدای چندغاز از خطر انها نهادم قطعی نجات داد.

قسمت دوم

سیاست و صلح طلبی

اهمیت حفظ صلح بین المللی را صلحا و مردان بزرگ نسل گذشته جهان تشخیص دادند . ولی پیشرفت صنعت و ترقیات علوم ، این اصل اخلاقی را بموضع مرک وزندگی برای بشر متمدن امروزی تبدیل نموده ، چنان این مبحث ، یعنی یافتن راه حلی برای اختلافات جهان و ایجاد صلح جنبه حیاتی گرفته که هیچ انسان شرافتمند و با وجودانی نمیتواند شانه از زیر بار آن خالی کند .

هر انسان متفکری بخوبی میتواند درک کند که در حال حاضر

واحدهای بزرگ صنعتی جهان ، نهایت کوشش خود را برای ساختن اسلحه بکار میبرند ، و به هیچوجه حاضر نیستند تا مراجعت بین المللی بخاطر حفظ صلح جهان ، تسویه گردد . و هر کسی میتواند بفهمد که رؤسای دول ، با اطمینان پیشتبانی اکثریت ملت‌شان ، از این تز بزرگ حیاتی ، علیرغم امیدمشیعه باز رگانان جنگ ، قادر بر سیدن با ین هدف عالی هستند . در این عصر دموکراسی ، تعیین سرنوشت ملت‌ها بدست خودشان است و بس ، و هر فرد باید همیشه اینرا بخاطرداشته باشد .

بسم الله الرحمن الرحيم

در يك سخنرانی

خانمها ، آقایان :

بسیار خوشوقتم از اینکه این فرصت پیش آمد ، تا مطلبی چند در خصوص مسئله صلح خواهی بعرضتان برسانم .

حوادث چند سال اخیر ، یک بار دیگر بمانشان داد که تا چه اندازه در مبارزه علیه فعالیتهای تسليحاتی و روح جنگ طلبی حکومتهاست و غیرفعال بوده ایم .

از طرفی ایجاد سازمانهای بزرگ با اعضای بسیار زیادشان بخودی

خود در رساندن ما به قصود نتیجهٔ قاطعی نخواهند داشت.

بعقیدهٔ من بهترین روش در این مورد، اعلام اعتراض شد، یعنی مستدلی است متکی باین اصل تشكیلاتی که بهمهٔ اعتراض کنندگان کشورها، کملک مادی و معنوی مؤثر بشود. باین نظر یقین ممکن است بتوانیم مبارزه برای صلح را بمرحلهٔ حاد خود رسانده، قبول آنرا یک امر جبری و حتمی بدانیم. یعنی مبارزه‌ای که خود بخود برای سازمانها یجاد اعتبار و نیروی غیر قابل گیریز خواهد نمود. این عمل فعالیتی غیر قانونی است، ولی کوششی چنین وسیع برای بدست آوردن حقوق مسلم ملتی، مستلزم اعتراض بقانون است.

عده زیادی از آنها که خود را صلح طلب‌های خوبی میدانند، روی زمینه و بهانه وطن پرستی، از ادامه همه جانبهٔ این مبارزه سر باز میزند، ولی اتفاقاً همانطور که جنگ‌های بین‌المللی باندازهٔ کافی ثابت کرده‌اند در لحظات خطر و بحران کشور، امید وطن پرستی و اعتماد بچنین اشخاصی نباید داشت.

از شما که این فرصت را برای بحث و توسعهٔ دیداً شخص در این مورد بمن و اگذار کردید سپاس‌گزارم.

خطاب به هیئت‌نک دانشجویان گه بخاطر خلع ملاع داده شد

نسل‌های گذشته در نتیجه کاروزحمات خود ، معلومات فنی و علمی گرانبهائی بما تقدیم نمودند . این فداکاری و کرامت همراه با امکانات وسیع‌تری که بدست آنها ایجاد شده ، بما اجازه میدهد تمام حیطه و دنیائی بوجود آوریم که گذشتگان در حسرت آن چشم از جهان بستند . ولی این هدیه گرانها ، خطری عظیم با خود برای انها همه ما همراه آورده است که در آنوقت وجود نداشت .

اکنون بیش از هر وقت دیگر ، مقدرات بشر مترقبی بنیروی اخلاقی بستگی دارد . بنابراین عصر ما با وظیفه‌ای مواجه است که به چوچه آسانتر از وظیفه‌ای نیست که نسل گذشته با پیروزی تمام با نجام آن موفق شد .

کالاهای مصرفی و دیگر اجنبایی که دنیا احتیاج فوری بآنها دارد با مدت کمی کار ممکن است تولید شود ، ولی این موضوع مسئله مشکل تقسیم کار ، و از آنجا عقیده مشکل‌تر توزیع کالا را بوجود آورده است . ماهمه حس میکنیم و در کرده‌ایم که رقابت و آزادی اقتصادی و تمرکز و تعقیب بلا منع و بدون آرایی ترتیب ثروت و قدرت ، دیگر قابل تحمل نیست . تولید کار و توزیع باید بخاطر حفظ انرژی تولیدی افراد و نجات جمعیت کره ارض از فقر و بیسامانی و بازگشت به حالت توحش ، ارجمندیزه

و مرتب شود ، و تحت نقشهٔ صحیح درآید .

اگر خودخواهی نامحدود زندگی اقتصادی ، جامعه‌را بنتیجه‌ای منحوس و مصیبت‌بار می‌کشاند ، هادی بدی هم برای روابط بین‌المللی است . اگر افراد بشر راهی برای ممانعت از وقوع جنک نیابند ، ترقی فنون و روش‌وا بر از جدید جنک ، زندگی بنی آدم را غیرقابل تحمل خواهد کرد . مردم می‌کوشند تا خطر جنک را بوسیلهٔ تجدید و تقلیل تسليحات وضع قوانین کنترل کننده «موارد وقوع جنک» را بحداقل پائین آورند . ولی این حقیقت را باید بخاطر داشت که جنک از آن تیپ بازی . های دور کرسی نیست ، که بازیکنان دودستی بنظمات و قوانین موضوعه بچسبند .

جائیکه مرک وزندگی مسابقه دارند ، قوانین و نظمات را پایمردی نیست . در اینجا باید جنک را سه طلاق گفت . ایجادیک دادگاه حکمیت بین‌المللی کافی نیست . بایدیک توافق بین‌المللی ، اجرای تصمیمات این محکمه را بطور دسته جمعی تضمین کند . زیرا بدون ضمانت اجراء ، هیچ‌ملتی جرئت نخواهد کرد که اسلحه خود را زمین بگذارد .

مثلث فرض کنید که اگر دولتهای آمریکا ، انگلیس ، آلمان و فرانسه مصراً از حکومت ژاپن می‌خواستند که دست از عملیات جنک افزایش در مورد چین بردارد ، و در تأیید این خواسته خود ، بالا فاصله آنرا زیریک (بایکوت) شدید اقتصادی قرار میدادند و با آن قطع رابطه می‌کردند ، تصور می‌کنید که هیچ‌دولتی در ژاپن قدرت داشت که مسئولیت

سقوط آنچنانی کشورش را در این ورطه خطرناک ، بعهدء بگیرد و دوست از اعمال خود برندارد ؟

پس چرا اینکار را نمیکنند ؟ چرا باید هر ملت و هر فردی در معامله‌ای که بنحوی با موجود یتش تماس دارد بتنزل دچار شود ؟ این نیست مگر اینکه هر کس سود آنی و غالباً مضر خود را میجوید و نمیخواهد آنرا بر سعادت و خوشبختی اجتماع تکیه دهد .

با این دلیل که گفتارم را با این جمله شروع کردم که : «امروز بیش از هر وقت مقدرات بشر بینروی اخلاقیش استوار است و راه دنیا سعادت و صفا همه جا از سر زمین ناهموار گذشت و فداکاری و ایثار میگذرد و بس . »

حال چه کسانی مرد گذشتن از این مرحله خواهند بود ؟ فقط آنها که ضمن تحصیل و بر رسیهای خود مغز خویش را مسلح ، و جهان بینی خود را توأم با درست اندیشه ، وسعت و دققت پخشیده‌اند .

بنابراین ما مردان کهنسال قرن بیستم ، و آنها که آفتاب لب با میم ، یعنی معاصرین فرتوت شما ، با دیده‌ای نگران و قلبی امیدوار چشم بشما دوخته‌ایم ، تا بیینیم با چه کوشش و جهادی آنچه را که از مادری غداشته‌ند بچنگ میآورید .

«از یک نامه»

خدمت نظام اجباری

بجای اجازه ایکه با آلمان برای احضار مشمولین نظامداده شد بهتر بود از هر دولت دیگری این حق سلب شود.

بنظر من در آینده هم این اجازه نباید بکسی برای جمع آوری سپاه داده شود، آنهم با آن اندازه و با آن تجهیزات که نمونه اش را در ژنو میتوان نشان داد. از طرف دیگر این مطلب برای ارضای خاطر فرانسه بهتر بود، تا احضار عمومی افراد بخدمت نظام اجباری اثر کشنده روحی تعلیمات نظامی در مردم و تجاوز از حقوق و اختیاراتی را که در افراد ایجاد میکند، مطالبی است که بسختی باید از آن احتراز نمود.

برای توضیح بیشتر در خصوص پیشنهاد خودم، در آنحال دو کشوری که روی حکمیت اجباری توافق کرده اند تا مسائل مورد اختلاف را که بعلم قرابت مشترک خودشان بوجود آمده است حل کنند. بهتر و آسانتر خواهد بود که برای رفع هر گونه سوء تفاهمی، مؤسسات نظامی خود را که از افراد داوطلب تشکیل شده در هم بیامیزند و بصورت سازمان واحدی، با استاد مشترک در آورند. نتیجه مستقیم این عمل کمک مالی بهر دو طرف، و حصول تأمین بیشتر برای هر یک از آنهاست. توسعه هر چه بیشتر این آمیختن نیروهای نظامی در اثر بوجود آمدن مرا فعات و مسائل،

ممکن است روز بروز نیروهای نظامی کشورهای بیشتری را در خود حمل کند و بالاخره منتج با ایجاد «پلیس بین المللی» گردد که آنهم رفته رفته در اثر ایجاد تفاهم بیشتر و امنیت پایدار تر محدود و محدود تر گردد و بالاخره رخت از جهان بر گیرد.

آیا ممکن است شما هر کجا که هستید با ادامه دادن این بحث بگسترش و نفوذ آن کمک کنید؟ البته خودم هم میدانم که نباید روی این پیشنهاد زیاد اصرار کنم، ولی آنقدر هست که میشود آنرا بعنوان یک هدف عالی در نظر داشت و اقداماتی در این زمینه نمود. زیرا یک سیاست مطلقاً منفی، بنظر من بهیچ نتیجه علمی نخواهد رسید.

آلمان و فرانسه

اگر فرانسویها تأمین قطعی در برابر حمله احتمالی ارتش آلمان میخواهند، میتوان بوسیله دادن این تأمین، زمینه همکاری مشترک و دوستانه ما بین ایندو کشور را فراهم نمود. ولی چنانچه فرانسه خواهش‌های خود را در این چهار چوب نگنجاند و بهمینکه میگوید قناعت نکند، احتمال میرود که این قدم در آلمان دچار عدم قطعیت و یا احياناً عدم موققیت گردد.

ولی بنظر من این راه عملی زیرین یا چیزی شبیه به آن، در هر حال

بهتر است . و آن اینکه بگذارند حکومت آلمان خودش (نه دول فاتح) بفرانسه پیشنهاد کند که باهم نمایند گانی بجامعه ممل گسیل دارند و جامعه از نمایند گان تمام دول درخواست کند که آنها را روی دو ماده ذیل بر سر موافقت آورند :

- ۱- تسليم طرفین به تصمیمی که دیوان داوری بین المللی اتخاذ کند.
- ۲- سازمان با تمام اقتدارات اقتصادی و نظامیش ، بکمک دول متبع اعضای خود بطور دسته جمعی علیه دولتیکه مرتکب تقضیص لح و عدم تمکین بتصمیمات بین المللی شود اقدام کند .

حکمیت

خلع سلاح منظم در یک مدت کوتاه فقط در صورتی ممکن است که:

- ۱- تمام کشورها بدون استثناء امنیت فرد فرد ملت‌ها را متکی بر یک سازمان داوری دائمی مستقل از دول تضمین و تعهد کنند .
- ۲- اجبار بدون قيد و شرط همه کشورها ، نه تنها بپذیر فتن مطلق تمام تصمیمات دیوان داوری ، بلکه بتائید و پشتیبانی از آنها ، برای اجرای کامل دستورات و تصمیمات دیوان .
- ۳- ایجاد سه دیوان محلی ، یکی برای اروپا و آفریقا ، یکی آمریکا ، و دیگری برای آسیا (استرالیا را ممکن است بیکی از این سه

ملحق نمود). با وجود این یک مجمع عمومی برای مسائلی که متنضم نتایج جهانی است و نمیتوان در یکی از این سه دیوان ناحیه‌ای، با آنها فیصله داد نیز مورد نیاز است.

پله: ((زیگموفلد فروید))

استاد فروید عزیزم:

روش و هدفی را که تو برای درک حقیقت با چشم پوشی از همه امیال و آرزوها یتدر پیش گرفته‌ای می‌ستایم. تو باوضوح و روشنی انکار ناپذیری نشان دادی که در روان بشری، فطرت جنگجوئی و تخریب بطور تجزیه ناپذیری باطیعت عشق بزندگی، درهم آمیخته است، همراه این حقیقت، اشتباق عمیقی بکمال، بازادی درونی و بیرونی نسل بشر از بلای جنک، از منطق بیرون می‌ترسد. این هدف بزرگ تبلیغ تمام مردانی بوده که علیرغم محدودیتهای محیط بعنوان پیشوایان معنوی و اخلاقی تا کنون مورد ستایش بوده‌اند. از: «عیسی مسیح» تا «گوته» و «کانت» همه از این راه رفتند.

آیا این مهم نیست که علیرغم موفقیت کمشان در شکل ایده‌آلی دادن بیست‌جریان کارهای بشری، از طرف همه مردم جهان بر هم بری شناخته شده‌اند؟

من کاملاً معنقدم که مردان بزرگ ، آنها ایکه پیروزی های درخشانشان در هر محیط ، و لومحیطی غیرمساعد وغیر مستعد ، آنها را تاج افتخار پیر و انشان گردانیده ، تا اندازه زیادی از عقاید مشابه این ، الهم گرفته اند؛ ولی تأثیر آنها روی حوادث سیاسی بسیار کم بوده است. مثل اینکه فرمانروائی براین قلمروی که سرنوشت خانواده بشری فعلاً با آن بسته است، همیشه بعینده تعی و تجاوز و عدم مسئولیت بوده است.

حکومتها یارهبران سیاسی که نیمی از شخصیت خود را بزور، و نیم دیگر را با نهنجاب مردم مدیونند ، در میان ملت خودشان نهی توانند بنمایندگی اخلاقی و معنوی بهترین عناصر جامعه ، مورد احترام قرار گیرند . آنها که مابهترین عناصر شان مینامیم بد بختانه امروز تأثیر مستقیمی در تاریخ ملت‌شان ندارند و عدم ارتباط آنها با امور نیز ؛ از شرکت مستقیمشان در حل قضاها و مسایل جلو هیگیرد .

آیا فکر نمیکنی که تنها راه سروصورت دادن با وضع کنونی ، ایجاد یک مؤسسه آزاد و مستقل از اشخاصی باشد که کار و موقفیت‌شان تا با مرور ضامن پیروزی و نمودار توانایی و معرف خلوص عقیده آنهاست؟ این مؤسسه بین‌المللی که اعضاش دائماً بوسیله تبادل عقیده و اشتراک مساعی در تماس خواهند بود، و در هر فرصتی خط مشی خود را بمسئولیت امضا کننده، در جراید اعلام خواهند کرد ، نفوذ اخلاقی قابل ملاحظه‌ای برای یافتن راه حل‌های عاقلانه ، جهت خاتمه دادن بهمئم موضوعات بدست خواهد آورد . این چنین مؤسسه‌ای بدون شک ، علاج قطعی بیماریهای خطرناکی است که جو امع متمدن بشری را بخفت و زوال ، یعنی

مخاطراتی که بستگی جدائی ناپذیری بعدم کمال طبیعت انسانی دارد، میکشاند . ولی آیا با وجود این شرایط ، دیگر کوششی بی نتیجه میماند ؟ عقیده من اینست که انسان باید با خلوص نیت و فداکاری بکوشد ، نتیجه هرچه میخواهد باشد .

اگر آنچنان مؤسسه‌ای که توضیح دادم ، بر پای داشته شود ، دیگر احتیاجی نیست تا تشکیلات مذهبی را بر علیه روح جنک طلبی بسیج کنیم . این مؤسسه بفعالیت عده‌ای از مردان خوش نیتی که مقاصد عالیشان را ناکامیهای دردناک فاج کرده است شکل خواهد داد . در پایان معتقدم که یک مؤسسه متشکل از آنچنان افرادی که گفتم تنها پایگاه ارزنده‌ایست برای آن عناصر جامعه ملل که دارند بخاطر هدف بزرگ جامعه کار میکنند .

من این پیشنهادات را بیشتر از هر کس دیگری در دنیا در برابر تو قرار میدهم ، زیرا میدانم که توازن هر کس دیگری کمتر فریب شهوات و خواهش‌های خود را میخوری ، و نیز بخاطر انتقادات و قضاوت‌های تو ممکن بر یک حس مسئولیت عالی اجتماعیست .

بین الملل علوٰ م

در زمان جنگ وقتیکه مسابقات و شهوت ناسیونالیسم و سیاست با وج اعلای خود رسیده بود، در یکی از جلسات شورای دانشگاه «امیل فیشر»، ضمن سخنرانی خود این جمله تاریخی را گفت: «آقایان، فایده ندارد، بیجهت بخود رنج ندهید، علوم بین‌المللی هست، و همینطور هم خواهد ماند.» دانشمندان بزرگ جهان همیشه این حقیقت را با تمام حواس خود درک کرده و بآن وقوف کامل دارند. گرچه اغلب در موقع بحرانهای سیاسی، بعلت کوتاه بینی و کم دانشی همقطاران خود تنها مانده‌اند. این همکاران ضمن جنگ هرجا که بودند بعقیده مقدس خود خیانت ورزیدند، مجامع بین‌المللی دانشکده‌ها متفرق شدند، ولی علیرغم تلاش‌های خائنانه آنان، کنگره‌هایی که دانشمندان کشورهای متخاصم را از خود رانده‌اند، بکار خود آدامه میدادند و هم میدهند. نقشه‌ها و طرح‌های بهبود امور سیاسی، با موفقیت پیش رفتند و ضمن پیشرفت خود از پیروزی تفکرات واقع‌بینانه‌ای که بدون آن آرزوهای بزرگ مازوحاً خنثی میشدند، جلوگیری کردند. آیدیگر انسانهای واقع‌بین، انسانهایی که علیرغم وسوسه‌های آنی و خیالی بکار خود مشغولند، چگونه قادر خواهند بود که بستر جریانهای نامساعد را تغییر دهند؟

اکنون با وجود اکثریت متفکرین که هنوز آنقدر مشتاق ادامه کارند. کنگره‌های بین‌المللی تمام معنی کلمه، نمیتوانند تشکیل شوند. موانع روحی کارگران علمی در راه بازگردانیدن اجتماعات بین‌المللی، آنقدر مهم است که با این عده باقی مانده، گرچه از لحاظ کیفیت بسیار عالی و نظریات و عقایدشان قابل فهم است: نمیشود آن موانع را زیپش‌پایی برداشت. این گروه اخیر در صورتی که تماس نزدیک با هم‌فکران خود در سراسر جهان داشته باشند، و آنها نیز با ثبات و عزم قهرمانانه‌ای، لزوم بین‌المللی علوم را در محیط‌های خود نفوذ‌دهند، ممکن است در راه اصلاح و تجدید بنای اجتماعات علمی بین‌المللی قدم‌هایی برداشت و آنها را بسامان برد. موفقیت باشکل عالی و ارزش‌نده خود وقت زیادی خواهد گرفت، ولی بدون شک بدست خواهد آمد. نمیتوانم از این فرصت برای یادآوری همقطاران خود استفاده نکنم، که ضمن این همه سالهای سخت و ناگوار، آرزوی ایجاد «انجمان اخوت» را بین دانشمندان و متفکرین زنده نگاهداشته‌اند، مخصوصاً همقطاران انگلیسی خودمان.

همه جا باطن افراد با آنچه که بربز بانشان جاری است فرق دارد. انسان‌های واقع بین و درست انگار باید اینرا بخاطر داشته باشند و هیچ وقت هم بخود اجازه ندهند که عصبانی شوند.

گرچه بیش از اندازه لازم، بموفقیت تشکیلات بین‌المللی عموماً امیدوارم، اما این احساس آنقدرها متکی باطمینانم، بهوش و

واقع بینی دوستانم نیست ، بلکه بروی فشار مقاومت ناپذیر پیش فتھای اقتصادی است ، که آنهم تا اندازه زیادی بستگی هکار دانشمندان ، حتی دانشمندان مرتعج دارد . زیرا آنها هم علیرغم میل باطنی خویش ، در حالیکه میکوشند تاهمه چیزرا بحال اول برگردانند ، کمک بزرگی بایجاد سازمانهای بین المللی میکنند .

هُوَ مِسْنَةٌ هُمْكَارِيٌّ تَرْبِيَتِيٌّ وَ فَرْهَنْگِيٌّ

یک سخنرانی در فرانسه .

اممال سیاستمداران مؤثر اروپا ، برای اولین بار باین تیجه منطقی رسیدند که دنیای ما در صورتی سعادت خود را باز خواهد یافت که رقابت و کشمکش های زیرزمینی واحدهای باسابقه سیاسی بحیات خود خاتمه دهد . سازمان سیاسی اروپا باید تقویت شود ، و از هم اکنون زمینه الغاء تدریجی سدهای گمر کی فراهم گردد ... ولی با پیمان خشک و خالی نمیتوان باین هدف بزرگ رسید . قبل از همه چیز ملزم را باید برای پذیرفتن آن آماده کرد . ما باید کوشش کنیم تا حسی رادر مردم ایجاد نمائیم که مانند گذشته در مرزهای سیاسی کشور از اثر نیافتد . و با این عقیده ، جامعه مملل « کمیسیون همکاری تربیتی » را بوجود آورد .

این کمیسیون است که مطلقاً؛ بین‌المللی، و سازمانی غیرسیاسی خواهد بود، که هدفش نزدیک کردن افکار و احساسات مللی است، که جنگ باعث تفرقه و نفاق آنها شده. این وظیفه‌ای بسیار بزرگ است، زیرا باید اعتراف کنم که اقلام در کشورهایی که من میشناسم و تماس نزدیک با آنها داشته‌ام هنرمندان و علماء خیلی بیشتر از سیاستمداران دچار احساسات ناسیونالیستی هستند.

این کمیسیون تا کنون در ظرف یک‌سال دو بار تشکیل جلسه‌داده و برای اینکه کوشش‌های آن مؤثر تر واقع شود، فرانسه هم تصمیم گرفت یک مؤسسه‌دائمه همکاری تربیتی و فرهنگی بوجود آورد، که هما کنون افتتاح شده است. این عمل سخاوتمندانه قسمتی از ملت فرانسه، سپاسگذاری عموم را بخود جلب میکند.

خوشحال بودن و تمجید کردن: یا هیچ نگفتن در خصوص چیزهایی که خود آدم با آنها موافق نیست، کاری آسان و عملی نیکوست، ولی راستی، تنها چیزیست که ما زا بترقی و سعادت واقعی راهنمائی میکند. براین عقیده من نمیتوانم تبریک به این کودک نوزاد را باعیب‌جوئی و اتقاد نیاممیزم.

من فرصت روزانه برای مشاهده این حقیقت دارم که بزرگترین مانعی که کمیسیون ما با آن مصادف میشود، عدم اعتماد باین مطلب است که: « این کمیسیون مجری اغراض سیاست نیست. » کمیسیون باید از هر فرصتی برای حفظ اعتماد افراد از حوادث آلوده کننده و مضر

استفاده کند . وقتیکه حکومت فرانسه مؤسسه ای را عنوان یک عضو دائمی کمیسیون اصلی با بودجه عمومی در پاریس تشکیل میدهد ، و یکنفر از فرانسویان را بریاست آن میگمارد ، هر بیتنده خارجی بسته میتواند قبول کند که حکومت فرانسدر کمیسیون ، تسلط و نفوذ ندارد . و این حس بیشتر تقویت میشود ، وقتی که شخص می بیند ، که رئیس فرانسوی این مؤسسه ، اینقدر در مقام خود ابقاء میشود . گرچه اشخاصی که مورد این سؤالات قرار میگیرند از مردانی بسیار معتبر بوده و همه آنها مورد محبت و احترام مردمند ، با وجود این شک و تردید هنوز باقیست .

« *Dixi et salvavi animam mean* »

من با تمام قلب امیدوارم که این سازمان با تأثیر منقابل و مداوم خود ، در کمیسیون همکاری معنوی به پیشبرد مردم عمومی خود ، با بدست آوردن اعتماد و تصدیق عموم متفکرین و دانشمندان جهان موفق و پیروز گردد .

تو دیبع

نامه‌ای به دبیر آلمانی جامعه ملل

عالی جناب دفتر فروننس :

نمیتوانستم نامه محبت آمیز شمارا بلا جواب گذارم واژطرف دیگر

ممکن بود این موضوع شما را در تصور موقعیت من دچار اشتباه کند.
عمل اخذ تصمیم من برای رفتن بزنو از اینقرار است :

بدبختانه بتجری به دریافت که کمیسیون «همکاری فرهنگی» برای توسعه همبستگی بین المللی به چوجه جدی کنار نمی آید.

چنین بنظر میرسد که بکلی شامل اصل «*Ut alguit fieri videatur*» شده است . بنظرم در این مورد یعنی در عدم موقیت ، کمیسیون دست کمی از خود جامعه بطور کلی ندارد . چون آرزوی من اینست که با تمام تواناییم برای ایجاد یک دیوان داوری بین المللی فرق دول بکوشم ، از طرفی در برابر این جریانات ناها ساعد نمیتوانم ساکت باشم ، مجبورم یعنی بهتر این میدانم که از کمیسیون کناره بگیرم .

کمیسیون با ایجاد شعب ملی در کشورهایی که فقط مجرائی برای اطلاعات کمیسیون از احساسات و افکار است ، تمام هم خود را متوجه فشارها و تضییقات بر اقلیتهای باسواز نموده و باین طریق عمدتاً وظیفه خود را که کمک معنوی باقلیتهای علمی در فعالیتهاشان علمیه تضییقات آموزشی است ، عاطل و متروک گذاشته است . و انگهی وضع کمیسیون در تعديل ناسیونالیسم شدید و مخرب ، و نظامی گری در محیط های آموزشی کشورهای مختلف ، آنقدر بحرارت است ؛ که در این وظیفه مهم و اساسی هیچ کار مثبتی از آن نمیتوان انتظار داشت ، مهم تراز همه کمیسیون بکلی افراد و مؤسساتی را که بعشق پیروزی آن بدون هیچ ملاحظه ای خود را در خطر انداخته ، و بخاطر ایجاد بین الملل واقعی

امور، و علیه سیستم نظامی گری بمبارزه بر خاسته‌اند، ازیاد برد، در این راه شانس موفقیت خود را باخته است. کمیسیون هیچ‌گونه مقاومت و کوششی برای جلوگیری از انعقاد جلسات خصوصی بعضی از اعضائی که خود کمیسیون واقف بسوء نیت آنها درمورد اجرای کامل نقشه‌های کمیسیون و تغییر اوضاع بتفعع مردم تحت نظارت آن بود ننموده است.

نمیخواهم با استدلالات خود شما را بهشوش اندازم و همین اشارات را کافی میدانم تاشما علل تصمیم مرا بخوبی درک کنید. زیرا وظیفه من نیست که علیه کمیسیون ادعا نامه بنویسم، ولی میخواستم وضع خودم را روشن کنم. بشما اطمینان میدهم که اگر کوچکترین امیدی به پیشبرد کار به رشکل داشتم بکار خود ادامه میدادم.

مسئله خلع سلاح

بزرگترین مانع راه موفقیت طرح خلع سلاح. اینستکه مردم عموماً اشکالات بزرگ قضیه را در نظر نمیگیرند. تمام پیشرفت‌ها و ترقیات وحوادث، کم کم تکوین و تکامل یافته و وقوع می‌پذیرند. مثلاً خط سیری را که حکومت دمکراتی برای نشستن بر جای استبداد و حکومتها خود اختار پیموده است در نظر بگیرید. گزچه در اینجا ما با موضوعی رو بروهستیم که نمی‌شود منتظر وقوع تدریجی آن شد، زیرا

تا امکان وقوع جنک، وجود دارد. هر دولتی می‌کوشد تا هر چه کاملتر مسلح شود، و در این مسابقه تسلیحاتی آنقدر اصرار می‌ورزد تا پیروزی خود را در جنک احتمالی آینده مسجل بداند. و نیز تا ملت‌ها در راه این آماده باش و تجهیز پیش‌میروند، گریز از آموزش نظامی جوانان بخاطر جنک، و برانگیختن حس غرور ملی؛ توأم با جلوه و جلادادن بروح جنک طلبی محیط؛ غیرممکن بنظر میرسد. زیرا این دو؛ لازم و ملزم‌مند، تسلیح؛ یعنی آماده باش برای جنک، نه بخاطر صلح. بنابراین خلع سلاح چیزی نیست که رفته رفته انجام شود، یا باید در یک زمان همه تفنگ‌هارا از زمین بگذارند، یا هیچ.

انجام موققیت آمیز این تحول مشگل، در زندگی ملل، نماینده یک قدرت عظیم اخلاقی، و نمودار احتراز عمدی، و دانسته از یک عادت طبیعی و رسم با سابقه بشریست. هر که نخواهد سر نوشت ملت‌ش را بدست تصمیمات یک دیوان داوری بین‌المللی بسپارد، و مایل نباشد که بدون کارشکنی و مخالفت برای ایجاد چنین محاکمه‌ای با کشورهای دیگر انجمد کند، نمی‌شود گفت تصمیم به احتراز از جنک گرفته و یا صلح دوست است راه سومی وجود ندارد؟

شکست کوشش‌های گذشته بخاطر تأمین صلح جهانی، بعلت لجیازی و عدم گذشت بعضی از دول، غیرقابل رد و تردید است. خلع سلاح و امنیت باهم و توأم‌ند. تنها ضامن امنیت جهانی تقبل و تعهد بقبولاندن تمام تصمیمات یک قدرت بین‌المللی فوق دول است، توسط تمام ملل

جهان بدون استثناء

حال بشر بر سر دو راهی حیات و ممات است. آیا راه صلح و آرامش را انتخاب می کند ، یا برآه کم‌نه و قدیمی لجاج و ستیز ادامه میدهد . . ؟ فقط بسته بدست خودش است . یک طرف آزادی فردی و امنیت اجتماعی ، با دست و سر ، بشر را بخود می خواند ، و طرفی دیگر بر دگری و انهدام تمدن ، قلب را میلرزاند . آیا این کار وان بکدام راه میرود ؟ خود میتواند تصمیم بگیرد .

کنفرانس خلیج سلاج سال ۱۹۳۲

الف - « دولت برای مردم ، نه مردم برای دولت » اینست یکی از شعارهای تشکیل دهنده دولت و مذهب سیاست و در این مورد مخصوصاً علم بحکومت شباهت قام دارد. اینها ضرب المثلهای و مسکوکات جهان انسان دوستی است . و مردانی این گفته‌ها را جاودان ساخته‌اند که شخصیت انسان در نظر آنها عالیترین کالای جهان خلق‌ت بود. میخواستم از تکرار این ضرب المثل خودداری کنم، ولی نه....

زیرا این قبیل گفته‌ها همیشه مورد تهدید فراموشی هستند و مخصوصاً در سازمان و مکانیسم کنونی جوامع بشری ، تاچشم از آنها برداری بطاق نسیان پرتاب شده‌اند ، من این گفته را برای آن بعنوان مهمترین وظیفه حکومت میشناسم ؛ که حکومت در روشنی آن در تأمین منافع حیات مادی و معنوی فرد بکوشد و با فرصت و میدان دهد تا شخصیت سازنده خود را بروزدهد.

میگویند دولت باید خدمت‌گذار انسان باشد ، نه انسان غلام او. ولی اگر دولت بزورهارا وادر کرد تادر خدمت نظام و خدمات جنگی داخل شویم از این اصل تخلف کرده است . این خدمت دون بشری، جسم انسان‌هارا بمسلح میفرستد ؛ و اثرات زامبار کش در روح او؛ همیشه مزاحم آزادی فردی و پیشرفت آدمی است.

بشر این فداکاری را بخاطر حکومتی قبول میکند ، که پیشرفت آزادانه افراد انسانی را تأمین کرده ، در پیشرفت و گسترش آن کوشیده باشد. هر فرد آمریکائی کما بیش باین مطلب وقوف دارد؛ ولی در اروپا کاملاً عهودی نیست. باین جهت بنظر من در آمریکا بیشتر میتوان بایجاد یک پایگاه ضد جنگ امید داشت.

و اما کنفرانس خلم سلاح. نمیدانم وقتیکه با آن فکر میکنم؛ بخندم ، بگریم ، امیدوار باشم. فرض کنید کشوری پیدا شود که تمام سکنه آنرا مردمی متجاوز؛ بیشخصیت و جنگجو تشکیل داده باشد. خطر تصادم زندگی و تجاوز بهیات دیگران بعنوان یک مسابقه تعادلی که هر گونه پیشرفت مسالمت آمیز را غیر ممکن میکند ، در آنجا مرتبأ وجود وادامه دارد در حالیکه عموم اتباع آن کش را صرار داشته باشند که همیشه خنجری در کمر خود حمل کنند ، قاضی یا حاکم آن کشور در حالیکه تمام مستشاران اوهم با مردم هم عقیده شوند آرزو داشته باشد تا این عقیده رشت را عمل کند و به این وضع ناهنجاری های خاتمه دهد . پس از سالها حاکم تصمیم بگیرد که هر طور شده خطر را تعدیل کند و در آن حال این مسأله پیش بیاید «خنجری که همه افراد مصرآ میخواهند ، چه اندازه و بچه تیزی باشد ». تا زمانیکه عموم اتباع با وضع قوانین پلیسی و جزائی دست از حمل چاقو و دشنه بر ندارند، او هر تصمیمی که بگیرد بالآخر خواهد بود و حوادث در بستر قدیمی خویش جریان خواهد یافت. زیرا در اینحال وضع قانون تحدید بلندی و تیزی چاقوی مجاز ، بزرگترین کمک برای قویترین آدمکشان است ، و

ضعفای قوم را بیدفاع و سلاح بدست شفقت و رحم آنها می‌سپارد.

همه شما معنی این مثل را بخوبی درک می‌کنید. این صحیح است که، ما یک سازمان ملل و یک دیوان داوری داریم، ولی بدینخانه نه سازمان ملل، چیزی بیش از یک سالون نطق و خطابه است، و نه دیوان، نیروئی برای اجرای تصمیمات خود دارد.

اگر کشوری مورد حمله و تجاوز قرار گیرد؛ این سازمانها هیچکاری نمی‌توانند بکنند. اگر اینرا بخاطر داشته باشید وضع کنونی فرانسویها و خودداری آنها را از خلع سلاح بدون تأمین؛ در برابر آلمان بخوبی درک می‌کنید؛ و در خواهید یافت که آنقدرها هم برای این عملشان مستوجب سرزنش نیستند. . . تاهمه ما با تمام قوا و قیود خود متوجه نشده و حکومتها را وادار بشرکت در مجمعی علیه هر کشوری که علناً و سرآ از قبول تصمیمات دیوان داوری سر پیچی کند ننماییم، دنیای ما از اینحالت وحشت و اضطراب و بی‌سامانی نجات نخواهد یافت. هیچ دست توانائی نمی‌تواند ما بین اقتدارات بی‌حد و حصر ممالک را، با تأمین در برابر حمله وبالنتیجه صلح توافق آیجاد کند.

آیا خانواده بلادیده بشری باید بدینختی دیگران را متحمل شود تا کشورها درک کنند که باید قدرتی فوق دول وجود داشته باشد که تصمیماتش با یک نیروی بین‌المللی بموقع اجراء گذاشته شود؟ پیشرفت این چنین حوادث، آینده‌ای بهتر از این را نشان نمیدهد. ولی هر کس علاقه بتمدن انسانی و عدالت دارد، باید با تمام

نیروی خود بکوشد و همه دوستان و اطرافیان خود را بلزموم یک قدرت
واجبار بین المللی فوق دول متقادع نماید.

من با حقانیت کامل از این موضوع عصبا نیم که چرا همیشه در تقویم
نیروها ، عوامل روحی و اخلاقی جامعه را اینقدر کم ارزشتر از ماشین و
قدرت صنعتی می گیرند . مردم می گویند و اصرار می کنند که : « خلع
سلاح روحی ، منتج بخلع سلاح مادی می شود . » می گویند :

« بزرگترین مانع راه ایجاد بین الملل امور آگر از دیسمان
غول آسای روح ناسیونالیسم است که با قیافه ای جالب و ظاهرآ مهیج
بر روی آن شیون می کنند: . » ولی چه سوء استفاده هائی از آن بنام وطن
می شود ! ضمن یک قرن و نیم گذشته ، این بت نازیبا همه جانیروی مصر
و مشئوم و متعاقوز خود را بدست آورد ، برای اینکه بهتر موضوع رادرک
کنیم ، باید دانست که یک بستگی نزدیک میان ماشین و حالات روحی و
داخلی اشخاص وجود دارد ، زیرا نه تنها ماشینیسم زاده فکر و کار انسانی
است ، بلکه توسعه و تکامل متقابلا افکار و عقاید نوینی در بشر ایجاد
کرده است . پیشرفت و توسعه جانگداز و همه جانبی ناسیونالیسم عصر
حاضر بعقیده من ، بستگی تمام و انفکاک ناپذیری با سازمان های خدمت
نظام اجباری یا بعبارت اهانت آمیز تر ، ارتش های ملی ندارد .

کشوری که می خواهد سازمان های نظامی خود را وسعت
دهد ، باید تخم روح ناسیونالیستی را که تربیه کننده اساس
قابلیت نظامی گری در فکر افراد است بکارد ، و هم زمان با این

اقدام ، میدان فعالیت خود را بهدارس انتقال داده ، بساط انصباط خشک و بی رحم خود را در آنجا بگسترد . ایجاد و برقراری خدمت نظام اجباری ، از این جهت بنتظر من عمل العمل اضمحلال اخلاقی نژاد سفید است ، که نه تنها جداً موجودیت تمدن انسان را مورد تهدید قرار داده ، بلکه وجود فرد فرد انسانها را بفنا و زوال دعوت می کند .

این مایه شروز حمت با آن همه سلام و صلوات از انقلاب کبیر فرانسه شروع شد ، واز آنجا تمام ملل جهان را بدنبال خود کشید . بنابراین هر کس آرزوی تقویت روح «ایمپریالیسم» و نبرد یا برتری نژاد را در سر میپروراند . باید در مقابل خدمت نظام اجباری بایستد . عالم نظامی گرمی عصر حاضر ، چه فرقی با شوالیه بازی های قرون و اعصار گذشته میتواند داشته باشد ؟

آیا زیر کنترل و شکنجه قرار دادن مردان متفکر و با وجود امروز ، چه دست کمی از کشتن و بدارزدن و سوختن شهیدان مذاهب مختلفه دارد ؟

آیا می توانید مثل موافقت نامه «بریان کلو گ» جنگ را تحریم کنید و در عین حال افراد را در تمام کشورها ، دقیق ترین فن و نجنگی بیاموزید و ب ماشین جنگ سازی تبدیل نمائید ؟

اگر از نقطه نظر پیروزی کفرانس خلع سلاح ، خواسته های خود را بحد مسایل فنی اجتماعی محدود نکنیم ، قادر بحل مسئله روانی مؤسسات فرهنگی نخواهیم شد . ما باید با در نظر گرفتن اصل بین المللی

امور، وسیله‌منطقی و عقل پسندی بیافرینیم که باستناد آن جوانان بتوانند از خدمت در نظام امتناع کنند. این کار بدون شک اثرات بزرگ و قابل تمجید اخلاقی خواهد داشت. بطور خلاصه و صریح، نظریه‌من بشرح

زیراست:

موافقت تنها برای تجدید سلاح، هیچ نوع تأمینی برای هیچکس نیست. حکمیت اجباری دیوان باید با نیروی اجرائی نظامی و اقتصادی تمام کشورهای عضو، تأمین و تحمل شود، چنان‌که تمام کشورها بدون اشکال و چون و چرا حاضر برای عمل بر علیه دولتی که آرامش مقدس صلح را مضطرب و مشوش سازد بشوند. با خدمت نظام اجباری. بعنوان محکمترین سنگر ناسیونالیسم مضر و مهاجم، باید مبارزه شود. مهمتر از همه باید به آنها که از جریان سوئی در کشور خود انتقاد کرده، نسبت بنام‌لایمات محیط اعتراض می‌کنند، یعنی بازادگان ملل، بعنوان یک اصل مسلم حقوق بین‌الملل تأمین داده شود. در پایان توجه‌همه شما را به کتاب «فردا هم جنگ» تألیف «لودویک باور» که نتایج جنگ را با تیز بینی و بی غرضی تمام، ضدن یک درس بزرگ روانشناسی تشریح می‌کند جلب مینماییم.

خدماتی را که نبوغ و تبعیغ بشری در این صد سال اخیر در اختیار نسل حاضر گذاشته است، چنانچه سازمان جامه بشری نیز میتوانست هم‌دش آن جلو رود، بس بود تازندگی را باعلی درجه دوست‌داشتی و لذت‌بخش کند. ولی بدختانه وسایل گرانبهای تولید بجای آزادی

و رفاه ، ولع و حرص زائید ، چنانکه اکنون پیشرفت‌های محراج العقول گذشتگان در دست این نسل ، بتیغ تیزی در دست طفیل سه‌ساله می‌مایند.

جائی که پیشرفت صنعتی با ماشینهای عظیم الجثة خود ، بجای اشیاء و مواد مصرفی و ضروری بشر ، گیوتین برای قطع ریشهً انسانیت می‌سازد ، نمی‌توان فقط تماشاچی بود ما معاصرین فرتوت فرزندان قرن بیستم در برابر چشم‌های وحشتبار خود ، مسلح بنی آدم و انہدام دسترنج‌حتمت. کشانرا دیده‌ایم ، و من در میان این‌همه بیشتر از اراده گاه انسانهای می‌ترسم. که در آنجا خدای جنگ بطور تحقیر آمیزی افراد را چون برد گان ، فنون نبرد می‌آموزد .

آیا این وحشتناک نیست که از یک طرف کاخهای دادگستری برای اعدام آدم کشان سربفك می‌ساید ، و از طرفی دیگر افراد را او نیفورم نظامی بپوشاند و دودستی تفنگ تقدیم کنند که برو آدم بکشد... ؟ لحظه‌ای باین تناقض زشت فکر کنید .

من فقط چند شخصیت بزرگ و قابل ستایش دیدم که نگذاشتند دستشان بخون همنوعان خویش رنگین شود ، و اکنون با تمام قلب در برابر روح بزرگ و پرشورشان تعظیم می‌کنم . من این بزرگ مردان را قهرمانان واقعی گذشته جهانی می‌شناسم .

اکنون من فقط روزنه امید می‌بینم . میدانم و اطمینان دارم که رؤسای مسئول ملل ، می‌توانند قادرند که جنگ را تحریم کنند و بازهم میدانم که چه چیز روزنه امید خانواده بشری را گل می‌مالد . آری

میدانم ، رسوم منحوس جنگبار گی ملل ، یعنی آن بیماری خطرناکی که چون ارثی نفرت انگیز ، از نسلی په نسل دیگر ، از روی نیمکت‌های مدرسه و از لابلای اوراق کتاب‌ها بمغز نسل جوان سرایت می کند .

درین ابر عقیده من می‌بایستد از ابهه این رسوم مشئوم را مشق‌های سر بازخانه و تجلیل روح نظامیگری حمل می کند .

همدوش این ، آن عده روزنامه‌های زرخرید و بی شخصیتی که در خدمت فرماندهان نظامی و خداوندان صنعتند قلبم را نیشتر میزند ، بدون اجرای خلع سلاح ، صلح معنی ندارد ، و با ادامه تدارکات نظامی ، آنهم با این وسعت و باین قیاس ، بلای جهان‌سوز دیگری حتمی است ، باین دلیل است که می‌گوییم کنقرانس خلع سلاح سال ۱۹۳۲ میتواند روی سرنوشت نسل حاضر و آینده تصمیم بگیرد .

اگر کسی سرنوشت تأسف آور کنقرانس گذشته را بخاطر بیاورد ، جز این نخواهد گفت که وظیفه هر فرد شرافتمد و مسئولیت شناسی است که با تمام نیروی خود برای پیروزی کنقرانس ۱۹۳۲ از هم اکنون بکوشد و اهمیت وظیفه آن را بهم‌هه بشناساند . نماینده‌گان اعزامی باین کنقرانس درصورتی با تصمیم قاطع و عزم راسخ برای تأمین و برقراری صلح پشت‌میز خواهند نشست ، که یک اکثریت قاطع و صلح خواه از کشور خود پشت‌سر داشته باشند . فرد فرد ما مسئول ایجاد چنین اکثریتی هستیم .

اگر نمایند گان اعزامی بکترانس قبلاً بدانتند که چه باید بخواهند و چه باید بگویند، و مطالب گفتنی خود را حاضر کنند، میتوان گفت که کترانس سروصورت بدی نخواهد داشت، و چنین بنتظر میرسد که اکثر آب این حقیقت وقف یافته‌اند. زیرا در ملاقات‌های دونفری نمایند گان ملل که اخیراً چندین مرتبه اتفاق افتاده، همه‌وقتشان را صرف تهیه زمینه مساعد، برای طرح پیشنهاد خلع سلاح در کترانس نموده‌اند، و این بنتظر من عمل بسیار خوبی است. زیرا همیشه دونفر بدون حضور شخص ثالث، بهتر و دوست‌ناهتر و بی‌تكلف‌تر می‌توانند بحث و تبادل نظر کنند. در غیر این صورت ممکن است حضور شخص دیگری آنها را وادارد که بیشتر متوجه تر کیب ادبی جملات شده و اصل موضوع نتیجتاً در دست انداز لغات مغلق سیاستمدارانه در هم پشکند.

فقط تهیه مقدماتی از این قبیل، برای تعیین خط‌مشی کترانس و جلوگیری از غافلگیر شدن نمایند گان صحیح است. و چنانچه محيطی از اعتماد، توسط مردان علاقمند و خوش نیت بوجود آید، امید زیادی به پیشرفت میتوان داشت؛ در اینگونه مسائل بزرگ، در صورتی که شائبه غرض و تقلیل نباشد، پیروزی مدیون ذکاوت نمایند گان نخواهد بود. بلکه نتیجه اعتماد و سلامت نفس میباشد. یعنی با کمال تعجب، در اینگونه مراحل عقل واستدلال در برابر عنصر اخلاقی عقب مینشیند!

در اینحال وظیفه تماشاچیگری افراد این نیست که بایستند و تنها

انتقاد کنند ! بلکه باید با تمام نیروی خویش بکوشند و در نظرداشته باشند که خدمت بجهان ، ارزش جهانی دارد .

امریکا و گفرا افس خلخ ملاج

مردم امروز آمریکا ؛ بعلت وضع کنونی اقتصادی خودشان ، توجه کامل و خاصی بوضع داخلی کشورشان پیدا کرده‌اند . کوشش‌های زمامداران مسئول این کشور ، از هر داروئی برای علاج بیکاری کارگران استفاده می‌کنند . احساس مسئولیت آمریکائی نسبت بسرنوشت بقیه دنیا ، خصوصاً بسرزمین اجدادی خودشان یعنی اروپا ، در چنین موقعی بسیار ضعیف است .

رقابت آزاد و احدهای اقتصادی ، مستقیماً و بخودی خود قادر به دفع این بحران نیست . برای تقسیم صحیح کار و توزیع عادلانه مواد مصرفی بین مردم ، مقیاس و معیار تنظیم کننده‌ای توسط اجتماع باید اعمال گردد . در غیر اینصورت ثروتمندترین کشورها قاب مقاومت در مقابل بحران اقتصادی را نخواهد آورد . حقیقت اینست که در اثر پیشرفت سیستم‌های علمی کار ، کار لازم برای تأمین احتیاجات یک فرد کمتر شده ، دیگر رقابت آزاد اقتصادی نمیتواند وضعی پیش آورد که همه نیروی کار ملی را

باستخدام در آورد.

برای اینکه ترقیات فنی در خدمت همه مردم قرار گیرد ، تنظیم دقیق وسازمان صحیح لازم است . حال که وضعیت اقتصادی بدون قانون منظم و دقیق نمیتواند روشن شود ، عقده‌ها و غواص سیاسی بین‌المللی چگونه میتوانند از قانون و نظامنامه بی‌نیاز باشند ؟ ولی متأسفانه عده قلیلی هنوز باین خیال باطل دلخوشنده‌که اعمال شد و قدرت ، بهترین راه حل مسائل بین‌المللی است . واما آنها که میخواهند از یاد گاریهای پلید عهد بربریسم برای جلوگیری از جنک استفاده کنند ، از منطق بسیار بدورند . بی‌مررسیدن‌هر کوششی در راه حل مسالمت آمیز مشکلات جهانی مستلزم نیروی شکنیابی است ، و خدمت باین هدف عالی ، شهامت و ثبات عزم و قاطعیت مخصوص میخواهد . هر که واقعاً از جنک نفرت دارد باید با استقامت تمام ، هم خود را وقف این کند که کشورش مقداری از قدرت خود را در اختیار مؤسسات بین‌المللی بگذارد و دولتش را مجاب و قانع کند ، که هنگام طرح دعاوی و رجوع مرافعات بدیوان داوری بین‌المللی بفتوای آن گردن گذارد . دوستار صلح جهانی ، باید بدون هیچ قید و شرطی ، تز بزرگ خلع سلاح جهانی را که در پیمان بسامان نرسیده «ورسای» شبحی از آن وجوددارد قبول کند . ولی با این همه تأثیراتی میگیری و میهن پرستی حاد و تجاوز کار ، در جهان تحریم نشود ، بشرطی راحت نخواهد داشت .

هیچ حادثه‌ای در چند سال اخیر باندازه شکست آنها که قرانهای

خلع سلاح، بر روی دستگاه رهبری کشورهای مترقی اثرسوء نداشته است، زیرا این شکست نه تنها معلول راز و نیازها و توطئه‌ها و جاه – طلبیهای وقیحانه‌سیاستمداران است، بلکه عدم اعتراض و کاهلی عمومی همه کشورها نیز مؤثر بوده است. اگر این رویه تغییر نکند، بناهای پرارزش پیشینیان مایکی پس از دیگری درهم خواهد ریخت. من معتقدم که ملت آمریکا بطور ناقصی از مسئولیتی که در این موضوع دارد! آگاه است. مردم آمریکا بدون شک با خود چنین می‌گویند: «بگذار اروپا از اعتبار و شخصیت بینتند، اگر او در آتش عصیان و جنک طلبی ساکنیش سوخت، بذر «ویلسن Wilson» مادر سنگلاخ اروپا، طرفه محصولی بیار خواهد آورد. ماقوی و مصونیم، و پس از اروپا با سودگی در کار جهان دخالت می‌کنیم.»

این‌چنین عقیده و مرامی جز کوتاه بینی‌چه نام می‌تواند داشته باشد؛ آمریکا بسهم بزرگ خود مسئول گرفتاری‌های اروپاست که با فشار تقاضاهای بی‌رحمانه خود، اضمحلال اقتصادی و در نتیجه فنای عصمت اخلاقی اور اتسهیل و تسریع کرده است. آمریکا رأساً بالحق کشورهای اروپا بهم‌الک بالکان کمک کرده، به این جهت مسئول درهم شکستن اصول سیاسی آنسامان است، که روح انتقام‌جوئی را که از پستان بدختی شیر می‌خورد، در آن مردم بوجود می‌آورد. این‌روح هرچه در راه خویش بی‌ابد درهم می‌کوبد، خراب می‌کند، می‌سوازند و حتی در پشت دروازه‌های آمریکا هم نمی‌ایستد، میرود، همه‌چیز را در مینوردد. بلی، پیش از این‌هم

گفته‌ام ، این جریان آمریکاراهم با خودبنیستی می‌برد . چشم باز کنمید، اطراف را بینگرید و پیش‌پای خود را ببینید .

حقیقت را می‌شود خیلی مختصر گفت . «کنفرانس آینده خالع سلاح، آخرین امید و فرصت برای ماوشما است .» بخاطر حفظ مخصوصات تمدن بشری، امیدهای امروزی انسانها، دو کانون دارد، یکی آمریکاست و دیگری شایداروپا باشد .

صلحخواهی هیئت

چقدر خود را خوشبخت میدانم وقتی که می‌بینم یکی از همشرین و آرزومندان تظاهر عالی صلح و سعادت که بدست مردم خون گرم بوجود خواهد آورد . چقدر دلم می‌خواهد که همه مردان خوش نیت را با اسم صدا بزنم و بگویم : «در این ساعت که چشمها بازو وجود انها بیدارند، بی‌ائید تا خود را با عالمیق‌ترین احساسات، متجدد و بهم علاقمند نمائیم .»

نباید خود را گول بزنیم و از خود پنهان داریم ، که بدون یک فعالیت جدی، بیرون آمدن از این خمدو افسردگی غیرممکن است . یک مشت مردمی که تصمیم با نجام عملی در این راه گرفته‌اند در مقام مقایسه با (بیطوفها) و منحرفین، واقعاً هیچ‌اند، و از طرفی جبهه مقابله، یعنی آنها

که چرخه‌ها و قطعات ماشین جنک را رو غنیمیز نند نیرومندانند. آنها از هیچ کوششی برای تغییر دادن به جهت جریانهای عمومی در بستر نظر بات و مقاصد خودشان فروگذار نمی‌کنند.

وضع ظاهری و گفته‌های رهبران اقوام، چنین مینماید که تشنۀ صلح و آشتی نند، و تسليحاتی را که در دست اقدام است بخاطر موازنۀ مثبت نیروهای نظامی و برابری قوا، بخاطر حفظ صلح می‌خواهند. ولی حقیقت اینست که رهاءی از جنگ، بخود مردم و اتباع این کشورها بستگی دارد. اگر مردم از جنک بیز ارندو می‌خواهند از آن دور باشند. باید با هر گامی که جز در راه تأمین صلح و خلیع سلاح کامل برداشته شود مخالفت کنند. زیرا تا نیروی نظامی زنده است، هر ادعائی بجنک منتهی می‌شود. صلح‌خواهی بدفر جامی که برای حفظ و پیشبرد آن، توب و تانک و خمپاره بسازند، در نطفه بمیرد بهتر است. من اینطور می‌اندیشم.

خدایا ممکن است وجود ان و عقل سالم مردم بیدار شود، تا بمرحله‌ای برسیم که نسل و نسلهای بعد از مانام جنک و لغت جنک را فقط در تاریخ بخوانند و از معلم بشنوند، و آنرا علم گمراهی و انحراف اجداد خود از جاده حقیقت حیات بدانند!

نامه‌ای بیکی از دوستداران صلح

چنین شنیدم که در قلب بزرگ تو؛ اشتیاق و پر وائی بخاطر بشریت
و سر نوش آن وجود دارد، و مخفیاً فهود بدون تظاهر، کارهای بزرگی می‌کنی.
عده آنها که با چشم‌های خویش می‌بینند و با قلب خود حس می‌کنند بسیار
کم است، ولی نیروی عظیم آنهاست که روی سر نوش انسان کوری که
امروز در کنار پر تگاه نیستی قرار گرفته تصمیم بگیرد . آیا بشر قبل از
اینکه خیلی دیر شده باشد خواهد فهمید که برای احتراز از یک جنگ
(همه بر ضد همه) چقدر باید فدا کاری و ایثار بخراج دهد؟ نیروی وجدان
و بیداری روح بین‌المللی ثابت کرده‌اند که لازمند، ولی کافی نیستند،
و اکنون این روحیه و وجدان ضعیفتر از آن است که بتواند مذاکره
ومفاوضه با پست‌ترین دشمنان تمدن و بشریت را تحمل کند . زیرا جلب
رضایت آنها، مقید بشرطی است که جنایت‌مسلم بخانواده بشری است،
که خود دور بینی سیاستش مینامند، ولی مانباید از انسانیت ناامید
شویم ، چون خودمان انسانیم، و اینکه هنوز افرادی چون شما نه را سیده
در جهان زندگی می‌کنند. آدم را بیشتر تسلی میدهد .

ناهه بیکی از حلخو اهان :

رفیق عزیز و برادر روحانیم :

برای اینکه زیاد بی پرده با هم کنار بیائیم ، عرض میکنم که انتشار اعلامیه‌ای از این قبیل که حالاروی میز من است در کشوری که هنگام صلح ، اعلام احضار مشمولین بنظام وظیفه می‌کند ، هیچ ارزش ندارد . زیرا چیزی که شما برای مبارزه با آن بر میخیزید ، رهائی از قید خدمت نظامی و جنگی است . ملت فرانسه واقعاً مجبور بپرداخت قیمت گرانی برای پیروزی ۱۹۱۸ شد ، زیرا آن پیروزی تا اندازه زیادی مسئول عقب‌افتادن فرانسه و سقوط ملت آن در شکل مخصوصی از عبودیت است . نگذار کوششهاست در اینراه تعطیل شود ؛ یعنی بهمین قدر که ادامه داده‌اید بس نکنید ، شما اتحاد پر زور و مقتدری از مراجعتین و نظامیان آلمان در برابر خود دارید ، اگر فرانسه با اتحاد نظامی جهانی بپیوندد ؛ غیرممکن است که بتوان از تهیه مقدماتی که آلمان برای جلوگیری از خطر احتمالی خواهد کرد ممانعت بعمل آورد ، زیرا مردم آلمان خود خواستار خواهند شد که در این مورد از فرانسه عقب‌نماندو آنوقت هر سرباز فرانسوی در برابر دونفر آلمانی قرار خواهد گرفت ، و این محققان برای فرانسه غیرمنتظره است .

فقط اگر ماموفق شویم که رسم خدمت اجباری نظام را از جهان بر اندازیم ، ممکن خواهد بود که بجوانان درس آشنا و توافق و عشق بزندگی و علاقه بهمه موجودات زنده را داد . من معتقدم که یک زمینه مخالف و سرکشی وجود از خدمت در نظام ، هنگام احضار مشمولین اگر مثلاً توسط پنجاه هزار نفر یک مرتبه ابراز شود ، همه کسان در بر این نیروی بزرگ و خواسته گریز ناپذیری قرار خواهد گرفت ، ولی نباید فراموش کنید که نقش فرد بتنهایی ، در اینجا بسیار کم است ، واژ طرفی ما قربانیان ماشینی نیسم . ما شخصی که محکوم به مرگ تدریجی در مقابل ماشینهای غول پیکری هستیم که در پشت آن سه نیروی بزرگ حماقت ، ترس و طمع وجود دارد ، هیچ کدام بر دیگری ترجیحی نداریم .

نامه‌ای دیگر

آقای عزیز :

اصلی را که در نامه خود مورد بحث قرارداده ، بر روی آن زیاد تکیه کرده اید : میتوانم بگویم که از نخستین موارد مهم است . همانطوری که فرموده اید ، صنایع اسلحه سازی ، بزرگترین خطری است که بشریت را احاطه کرده ، صنایع مهمات سازی ، نیروی اهربیمنی پنهان نیست که در

پشت سر ناسیونالیسم افسار گسیخته ، از همه طرف آماده حمله میباشد...
 شاید بتوان از طریق ملی کردن صنایع نتایج جدیدی تحقیق کرد ،
 ولی تعیین اینکه چه صنایعی باید شامل این قانون شوند بسیار مشکل
 است . آیا این صنایع مربوط به اورانیوم ؟ و اگر صنایع فلزی ، چه
 اندازه ؟ و چنانچه صنایع شیمیائی ، تا چه حد ؟
 در مورد مهمات و صادرات و مواد جنگی ، جامعه ملل سالهاست
 کوشش خود را در این راه صرف کرده ، تا این محصولات و حشمتناک
 را کنترل کند ، ولی موقیت او در این راه چقدر کم بود ، چیزی است
 که همه از آن اطلاع داریم . سال گذشته از یکی از سیاستمداران معروف
 و خوشنام آمریکا پرسیدم که : «چرا ژاپن را با یک «بایکوت» شدید
 اقتصادی و ادار نکردید که از سیاست خشن خود «در چین» انصراف جوید؟»
 گفت : «عالیق تجاری مادر آنجاشدیدتر از آنست که بشود اگر برای
 مدت کوتاهی هم شده ، دست از آن برداشت .» آیا با مردمیکه با
 چنین طرز تفکری خود را راضی کرده اند ، چگونه میتوان کنار آمد و
 با آنها کمک فکری کرد ؟

آیا باز هم فکر میکنی که در چنین محیطی حرف من کاری از
 پیش برد ؟ چه خیال باطلی ؟ من تازمانی که کاری بکارهای عادی مردم
 ندارم ، همه کس بدون جهت و سبب از من بطور مبالغه آمیزی تقدیر
 میکند ، ولی بمحض اینکه کوششها یم را در جهت موضوعاتی که مناسب
 حال آنها نیست و یا بینحیی از انجاء بامنافع آنها اصطکاک پیدا میکند

انداختم ، بلا فاصله در دفاع از علایق خود ، دهان بفجش و تهمت باز میکنند و تماشاچیان بزدل هم به آنها میپیو ندند و در این میان حقیقت از یاد میرود .

آیاتا کنون جرئت و جسارت غیر نظامیان کشور خود را سنجیده‌ای؟ عمومی ترین و مقبول‌ترین شعار آنها اینست : «ولش کنید ، حرف او را نز نید ، بگذارید هرچه میخواهد خودش بکند .» ولی با همه اینها مطمئن باشید که من هرچه از دستم برآید میکنم ، و نیز این را بدانید که هیچ وقت حادث با آن نظمی که شما تصور کرده‌اید بروفق مراد خواهد بود .

زن و جنک

بعقیده من در جنک دیگر جهانی زنان میهن پرست باید بخط مقدم جبهه ، بجای مردان فرستاده شوند . و این عمل اگر هیچ نتیجه‌ای نداشته باشد ، اقلاً این‌هست که در بین این‌همه مسايل درهم و برهم ، و غواص خسته کننده و خالی از لطف ، چیز تازه‌ای خواهد بود . و آنگهی چرا باید احساسات قهرمانانه‌ای که در قلب عده قابل توجهی از جنس لطیف هست ، میدان خود نمائی نیابد ، و همیشه در صف غیر نظامیان بی دفاع باشند ؟

تفکر اقتصادی راجع به بحران اقتصادی جهان

اگر میبینید که اکنون یک اقتصاددان مبتدی و عادی بخودجرئت میدهد تاراجع بمشکلات اقتصادی جهان اعلام خطر کند، نیست مگر بعلت بی‌سامانی و درهم بر همی ناامید کننده نظریات و عقاید استادان این فن در عصر حاضر . مطالبی که من مجبور و موظف بگفتن آنها هستم ، مطالب تازه‌ای نیستند ، یعنی بهیچوجه نمیتوانم چیز تازه‌ای بگویم که کسی نگفته باشد.

اینها عقاید فردی بیدار و مستقل است که فوق نفوذ طبقات و غرض ملی ، اظهار میکند. عقاید فردی است که هیچ آرزوئی بجز بروزی بشروع اعلای نظم ممکن برای اوضاع جهان ، و پیرامون وجود انسانها ندارد ، اگر در این بحث میبینید که با اطمینان و یقین ، نظریات خود را میگوییم ، فقط از این لحظه است که مطلب تأثیر داشته باشد واز طرفی این نظریات ناشی از اعتماد غیرمستند بنفس ، یا عقیده باینکه ، تخييل ذهنی من در مورد مسائلی که واقعاً بطور غیرعادی پیچیده‌اند اشتباه نمیکند ، نیست.

آنطور که من میبینم ؛ این بحران ذاتاً با بحرانهای گذشته فرق کلی دارد، از این نظر که کاملاً با اوضاع و احوال جدیدی بروفق پیشرفت

سریع روش‌های تولید بستگی دارد.

مواد مصرفی مورد احتیاج امروز جهان را یک نسبت و اندازه‌ای از کار موجود بشری تکافو می‌کند، ولی همین حقیقت اگر بدست و همت آزادی کامل اقتصادی و اگذار شود، بطور حتم بیحران بی‌کاری همه‌ی می‌گردد، بدلاً اعلیٰ که در اینجا نمی‌خواهم بتجزیه و تحلیل آنها پردازم، گروه بی‌شماری از افراد بشر برای حداقل هزدی که بسختی همیشود زندگی را بر آن تکیه داد کار می‌کنند.

اگر دو کارخانه کالاهای مشابه‌ی تولید کنند، در صورتی که شرایط دیگر کار در هر دو مساوی باشد، آن یک می‌تواند کالا را بسیار ارزان‌تر تمام کند، که کار گر کمتری در استخدام داشته باشد، یعنی از کار گران موجود تاحد فوق طاقت یک انسان کار می‌کشد. از اینجاست که هر کس بنناچار با این نتیجه میرسد که در تحت شرایط فعلی، تولید فقط یک قسمت از کار موجود جامعه، مرجع استخدام پیدا می‌کند.

یعنی وقتی از کار گران موجود در کارگاه هرچه بخواهند کار می‌کشند، بقیه کار بخودی خود از جریان و مرحله تولید بر کنار خواهد ماند.

و این عمل نیز بنوبه خود باعث سقوط قیمت‌ها می‌شود و در نتیجه نمودار سود کافر ما بصفه نزدیک می‌گردد، تجارت در هم می‌شکند و با مرک خود صفتی کاران را طویل‌تر می‌کند - اعتماد برونق صنعتی تقلیل می‌یابد، و از اینجا شرکت عمومی مردم در بانک‌های کارگشائی و اعتبار رو بنتصان

میرود، در نتیجه بازکارها بعمل تقلیل ناگهانی سپرده‌ها ورشکسته می‌شوند، در آخرین نتیجه چرخه‌ای صنعت از کارمی‌افتد. ولی بحران اقتصادی علل دیگری نیز دارد.

۱- تولید اضافی

در اینجا باید بین دو نوع تولید اضافی فرق گذاشت، یکی تولید اضافی واقعی، دیگری تولید اضافی ظاهری. منظورم از تولید اضافی واقعی؛ تولیدی است که بیشتر از تقاضا، یعنی احتیاجات عمومی باشد. و این موضوع حتی ممکن است تولید اتوموبیل و گندم را در آمریکا در لحظه حاضر در بر گیرد، گرچه تا اندازه‌ای بنظرم درست نمیرسد.

اغلب مردم وقتی که می‌گویند: «تولید اضافی» منظورشان وضع طبیعی یکی از ابراز تولید است، که بجز ماده مخصوصی که واقعاً و طبیعتاً باید بسازد چیز دیگری هم تولید کند. این اشیاء را در موقع مقتضی یعنی وقتی که کالاهای مصرفی از عهده جوابگوئی بتقادی برنمی‌آید، بین مصرف کنندگان توزیع می‌کنند. این وضع ویا حالت مخصوص ابزار تولید را من «تولید اضافی ظاهری» مینامم، در اینحال تقاضی؛ بمعنی واقعی لغت؛ تقلیل نمی‌باشد؛ بلکه قدرت خرید و معاوضه مصرف کننده است که از بین میرود.

این «تولید اضافی ظاهری» فقط یکی از علل بحران است و بنا بر این نمیتواند برای توضیح دادن بحران، مورد استفاده قرار گیرد. اشخاصی که می‌کوشند تا تولید اضافی را مسئول بحران قرار دهند،

میشود گفت که مطلقاً بالغات بازی میکنند.

۳- جبران خسارت

با غرامت جنگی، بار سنگینی است که بر دوش ملل مقروض و صنایع آنها گذاشته می‌شود، و آنها را وادار می‌سازد تا تولیدات خود را ارزان بفروشند، بجهت اینکه وجود پرداختی را در سر رسید کارسازی نمایند. بهمین دلیل و بدلیل همین ارزان فروشی‌ها، خود طالب کارهم از گزند مصون نمی‌ماند. این دیگر مافوق رقابت است، ولی بروز بحران در ممالک متعدد آمریکا علی رغم سدهای محکم گمرکی، آنرا احاطه کرده است، نشان میدهد که این هم نمی‌تواند علت اصلی بحران اقتصادی جهان باشد، کم رسانی طلادر کشورهای مقروض بعلت پرداخت و غرامت یاقرض، می‌تواند دلیلی برای خاتمه دادن به اینگونه پرداختها باشد. ولی بحران جهانی را توضیح نمیدهد.

۴- نصب سدهای گمرکی.

افزایش بار بیشتر تسليحات بر دوش مردم، عدم امنیت سیاسی بعلت خطر غیر مرئی جنگ، همه اینها بطور قابل ملاحظه‌ای در شدت رنجهای اروپا مؤثرند، ولی رأساً بآمریکا تأثیر نمی‌کنند، و باز هم بروز بحران در آمریکا نشان میدهد که اینها عمل عمدۀ نیستند.

۵- از دست رفتن دو قدرت و دو کشور بزرگ یعنی چین و روسیه.

این ضربت هم بر تجارت جهان؛ اقتصاد آمریکا را تهدید نمی‌کند؛

وازاین روعلت اصلی بحران نمیتواند باشد.

۵- بالا آمدن سطح زندگی طبقات جوامع از جنک جهانی تا کمنو.

این موضوع بفرض اینکه واقعیت داشته باشد، ممکن است فقط باعث کمیابی کالا گردد، نه ذخیره خارج از اندازه در انبارها.

بیش از این نمیخواهم با یک یاک شمردن مطالبی که به لب مطلب نمیرسد، خواننده را خسته کنم، فقط بیک چیز یقین دارم و آن همان پیشرفت صنعت است که گرچه ذاتاً میتواند و باید باعث رهائی بشراز کار خارج از حد، بخاطر معاش روزانه شود، بر عکس اصیل ترین علت رنجهای عصر ما است. روی همین دلیل اشخاصی یافت شده‌اند که با تمام جدیت، تز تحریم پیشرفت‌های جدید فنی را تبلیغ میکنند. اینهم خیلی بیمعنی است؛ ولی باید اندیشید تاراه معقولی بخارج از این دو مشگل نامبارک یافت.

اگر ما بهر تقدیر توانستیم از قدرت خرید طبقات بکاهیم، و با در نظر گرفتن وضع کالا آنرا در حداقل معینی نگاهداریم، همانطوری که امروز به چشم میبینیم این حدواندازه در مقابل و ماشینهای صنایع قدرت مقاومت ندارد، بزودی خواهیم فهمید که نشدنی است.

یک اقدام ساده و منطقی و در عین حال جسورانه برای پیشرفت این منظور، ایجاد یک اقتصاد صد در صد با نقشه است که در آن مولد مصرفی بوسیله جامعه تولید و توزیع گردد. و این در اصل همان چیزیست

که امروز در روسیه می‌کوشند تامگر بر طبق آن عمل کنند. کارهای زیادی بستگی بنتایجی خواهد داشت که این آزمایش بزرگ بدست میدهد و نیز بخطر افتادن هر نوع پیشگوئی در این راه محتمل است. آیا در تحت شرایط سیستم کالاها اقتصادی‌تر تولید می‌شوند؟ یا آنکه آزادی بیشتری در تولید برای فرد قائل هست و کارها را بهمت او و امیگذارد؟ آیا این رژیم اصل بدون آن ترس و تهدیدی که تا کنون آنرا در چندجا بر پای داشته و رفیق راه آن بوده است می‌تواند خود را نگاهداری کند؟ یعنی ممکن است بدون آن ترس و وحشتنی که هیچکدام ازما غربی‌ها حاضر نیستیم یک قدم با آن نزدیک شویم، برپای خود بایستد؛ و آیا این سیستم مرکزیت خشک «Centr alism» بعدها بجای ابداعات و اختراعات ممتاز و ارزنده‌تر در جهت تدبیر جنگی و تهیئة مقدمات نظامی انعطاف نخواهد پذیرفت؟. با تمام این مطالب و با اینکه میباید بدقت مواظب و مراقب اجرای این نقشه باشیم، باید نگذاریم که اینگونه بدگمانی‌ها در این‌مورد قوت بگیرد و بصورت غرض و نظر شخصی درآید و ما را از اتخاذ یک رژیم صحیح و قضاوت عادلانه مانع گردد.

عقیده شخصی من اینست که فقط روشی ترجیح دارد که رسوم و عادات زنده جامعه را تازمانی که نتیجهٔ مضری ببار نیاورده است محترم شمارد. من معتقد نیستم که واگذاری اداره صنعت، بدست عموم مردم از نقطهٔ نظر تولید سود بخش باشد، ولی فعالیتهای خصوصی تازمانی

که بوسیله خود صنعت و در تیجه تشکیل کارتل‌ها ازین نرفته است،
باید درجا و محیط خود آزاد باشد.

آزادی اقتصادی و تجارت باید با دو اصل مهم زیر محدود شود:

۱- در هر شاخه از صنعت، ساعات کار باید بوسیله قانون چنان محدود و معین گردد که پیش‌رفت و توسعه ماشینی‌سیم منظماً بیکاری را از میان ببرد. (یعنی کارگاه تواند هر چه فعالیتش بیشتر می‌شود و گسترش می‌یابد، کار بیشتری از کارگران موجود بکشد).

هم زمان با این اقدام؛ حداقل مزد چنان قطعی و مشخص شود که قدرت خرید و مبالغه کارگران با مقدار تولید بخواند.

۲- ضمانت در صنایعی که بهر علت در دست عده‌ای از تولید کننده‌گان انحصاری است، بادولت نظارت و دخالت مستقیم داشته باشد، و بخاراط ایجاد سرمایه‌های جدید، بطریق وسائل عقلانی و برای نجات تولید و مصرف از سفته بازی‌های نابود کننده، قیمت کالا را کنترل کند.

به این طریق ممکن است امیدوار بود که یک تعادل مخصوص مابین تولید و مصرف، بدون محدود کردن فعالیت‌های مفید برقرار گردد، و از خود مختاری و تسلط غیرقابل تحمل صاحبان ابزار تولید (ماشین یا زمین) بر مزد بگیران، بمعنی وسیع کامه جلوگیری شود.

تربیت و خوشبختی

اگر می‌خواهید زیانی را که مصیبت‌های بزرگ سیاسی بپیشافت تمدن بشر زده مشاهده نمایید؛ و اندازه بگیرید، باید بخاطر داشته باشید که تعلیم و تربیت، باشکل عالی خود گیاه لذید و گل خوشبوئی است که تحت شرایط واوضاع غامضی عادت برشد در مکان مخصوص و نادری در موقع معین دارد. این گل پس از روئیدن می‌باشد که شکوفه کند. محیط مساعد برای روئیدن این گل پله‌اول خوشبختی در اجتماع است که درجه‌اول بکار گروهی از افراد بر روی مطالبی که مستقیماً برای ادامه و حفظ حیات، لزوم فوری ندارند بستگی دارد. در درجه‌دوم احترام عموم مردم بارزش‌ها و موقتیهای اخلاقی است که در سایه آن گل تعلیم و تربیت می‌شکفده، و طبقات دیگر اجتماع وسائل زندگی طبقه آفریننده ارزش‌های نوین را مهیا می‌سازد، و آن طبقه‌را در کار تشویق می‌کند.

ضمن قرن گذشته آلمان کشوری بود که این دو شرط یعنی، طبقه خلاق و طبقات ارزش‌شناس، در آن بحد کمال وجود داشت. خوشبختی و سعادت، گرچه در پرده و بدون تظاهر، ولی بطور کلی بود. عادت مردم بتحلیل اصول و تعلیم و تربیت بسیار قوی و نیرومند بود. روی این اصل ملت آلمان نهال تعلیم و تربیت را که ساختمان

قسمت بزرگی از ترقیات جامعه بزرگ بشری مدیون آن است بشمر رسانید . ولی اکنون رسوم عادت باقی است، ولی سعادت از جامعه آلمان رخت بر گرفته است .

صنایع کشور که وجود جنبه های صنعتی زندگی مردم بر روی آن تکیه داشت ، تقریباً بطور کلی از منابع مواد خام جدا شده ، ایجاد مازاد لازم برای ادامه کار کار گران فکری متوقف شده است ، همراه این فقدان . آن رسوم و عادات هم « که خواه ناخواه با آن متنکی بودند مضمحل خواهد شدوم حیط تر بیتی ثمر بخش و حاصل خیز سابق ، بکویری سوزان و بایر تبدیل خواهد شد .

نژاد بشری برای آن بتعلیم و تربیت احترام می گذارد که او را از فقر و بیچارگی نجات دهد .

ولی اکنون بشریت آنچه از دستش برآید برای اطفاء نائزه این بحران نزدیک خواهد شد ، و ملیت را بمعنی واقعی آنکه دارای ارزش و اعتباری مستقل ، و سرحدو سیاستی معین است ، از زیر این نقاب غرور ملی در آلمان ، که با اعمال زور بر روی آن کشیده شده است ، بیرون خواهد آورد و متجلى خواهد نمود ، وضعی پیش خواهد آورد که در سایه آن هر ملتی بتواند با سودگی زندگی کند و شجره تعلیم و تربیت خود را بارور گردازد .^(۱)

تولید و قدرت خرید

باور نمیکنم که علاج و حل مشکلات امروز مادر اطلاع از ظرفیت تولیدی و مصرفی باشد، چون این اطلاعات تقریباً و دیر بدبست می‌آیند، مثلاً مشکل امروز آلمان بنظر من زائیده رشد غیرعادی قسمتی از وسایل تولیدنیست، بلکه ناچوانی قوه خرید قسمت بزرگی از مردم است که بواسطه جیره‌بندی از مرحله و جریان تولید خارج شده‌اند.

واحد طلا (یعنی ۱ گریپول کشوری باعتبار مقدار طلای موجود در سردارهای بانک مرکزی در جریان باشد) بنظر من یک ضرر جدی و مهم دارد، به این معنی که کم شدن مقدار طلای خزانه بانک ناشر، باعث محدودیت و اختصار اعتبارات شده و در نتیجه از مقدار پول در جریان کاسته می‌شود. در صورتی که قیمت‌ها و دستمزدها را نمی‌شود بهمین سرعت با آن تطبیق داد. علاج طبیعی مشکلات اقتصادی کنونی بعقیده من بقرار زیر است:

۱- کاهش قانونی ساعات کار برای رهائی از بحران بیکاری، بنحویکه برای هر شعبه از صنعت دقیقاً معین و مرتب شود. همدوش این اقدام تعیین حداقل مقطوع دستمزد بمنظور تعدیل قدرت خرید توده‌ها، در برابر مقدار کالای موجود.

۲- کنترل مقدار پول در جریان، و اندازه اعتبارات، بالای

حمایتها و کمک‌های مخصوص، بمنظور ثابت نگاهداشتن سطح عمومی قیمتها.

۳- محدود کردن قانونی قیمت‌های موادی که بعلت انحصارات،
یا تشکیل کارت‌ها، عملای از مضار رقابت بر کنار هستند.

جواب یک فامه

قولیدو گار

جناب سید رستم

از اینکه نظریات خود را که بسیار مورد علاقه من است برای من فرستادید، کمال تشکر و امتنان حاصل است. چون مقدار زیادی بر روی این موضوع فکر کرده‌ام، بد نیست نظریات و عقاید خودم را در اینمورد بی‌پرده بشما بگویم.

چنین می‌پندارم که مشکل اصلی، آزادی تقریباً غیر محدود بازار، عرضه کار توان با پیشرفت خارق العاده متدهای تولید پاشد. امروز برای جوابگوئی بتمام احتیاجات جهان، هیچ چیز باندازه تمام کار موجود ملت‌ها وارد نیاز نیست، که نتیجه آن در این شرایط بیکاری و رقابت مفرط کارگران است، که هر دو بنوبه خود باعث تنزل قدرت خریداند و سیستم اقتصادی را کلا و بطور غیرقابل تحملی از محور کنترل خارج می‌کنند.

اینرا میدانم که اقتصادیون آزادی خواه میگویند که :
 «هر نوع صرفه جوئی در کار ، باعث بالا رفتن مقدار تقاضامیشود.»
 ولی مقدمتاً عرض میکنم که من اینرا ، اگر هم درست باشد ،
 قبول ندارم . عوامل مذکوره در بالا همیشه زندگی قسمت بزرگی از
 افراد بشر را اجباراً و بشکلی غیر طبیعی بسطح پائین تری میکشاند .
 من با نظریه شما که :

«باید قدمهای بلندی برای شرکت دادن نسل جوان در مرحله
 تولید برداشته شود» موافقم . باین شکل که اشخاص فر توت از قسمتهای
 معینی از کار (که من آنرا اکار «فاقد شرایط لازمه» مینامم) بر کنار شوند
 و همان مبلغ پولی را که هنگام کار دریافت میداشتند بگیرند .
 ما با عقیده شما دائر بالقای شهرهای بزرگ موافقیم ، ولی نه
 با آن شکلی که مرقوم داشتهاید ، مثلا سالخوردگان را همه در یک شهر
 معین جمع کنند ، الخ

بی پرده عرض کنم که این عقیده بنظر من خیلی هولناک است ،
 من همین عقیده را دارم که بالا و پائین رفتن ارزش پول ، که باعث
 بد بختیهای زیادی است باید از بین برود ، و راه آنهم القای واحد طلا
 و انتخاب واحد جدیدی است که بر نوع مخصوصی کالا ، که بر طبق
 وضع مصرفش انتخاب شده متکی باشد ، مثلا اگر بعلت مدت زمان
 فراموش نکرده باشم همانکه «keynes» مدت‌ها پیش پیشنهاد کرده ؛
 نظریه خوبی است . با وجود آوردن سیستم پولی فوق ، در صورتیکه

بانک ناشر اسکناس ، مطمئن باشد که دولت از مقدار پول باد آورده (یعنی پول اضافی) استفاده معقول می کند ، حق داشته باشد تا مقدار معینی در اختیارش بگذارد ، بدون آنکه مثل وضع حالا پول دچار تورم شود .

ضعف نقشه شما بطوریکه من می بینم بیشتر جنبه روانی دارد ، ویا اصولا این ضعف ناشی از غفلت شما از جنبه های روانی موضوع است .

آقای عزیز ، این تصادفی نیست که سرمایه داری نهادها در تولید ، بلکه در دانش هم پیشرفت کرده است . بلی ، بد بختانه هنوز جس خود پسندی ورقابت ، خیلی قوی تر از روح یگانگی و وظیفه شناسی است . می گویند در روسیه پیدا کردن یک تکه نان قابل خوردن ، غیر ممکن است . شاید من بیشتر از حد معمول نسبت به (دولت) و دیگر مظاهر اجتماعی اشتراکی بدبین باشم ، ولی اینهم هست که هیچ انتظار خوبی از آن ندارم .

بوروکراسی (حکومت اشراف) مرک تمام کارها و فعالیت های واقعی و طبیعی بشراست ، من اعلام خطر این رژیم ترسناک را شنیده و با احساس خود درک کرده ام ، حتی درکشور نمونه سویس ، من متقاعد باین نظریه شده ام که دولت ، واقعی ترین و تنهای قدرت تنظیم کننده صنعت است و باید باشد ، دولت است که باید رقابت کارگران را تا حد غیر مضر و معقول آن ، ضمن نظارت و مراقبت اجازه دهد . دولت است که باید زمینه رشد طبیعی همه اطفال جامعه را فراهم نماید .

دستمزد را تا حدی معلوم و مشخص کند، که مواد تولید شده مصرف شوند، ولی اینرا بدانید که فقط در صورتی که دولت از مردان ماهر و بصیر تشکیل یافته، مقیاس و معیار عمل آنها روح واقع بینی باشد، میتواند باداشتن وظیفه راهنمائی، و تنظیم روابط جامعه تأثیر و نفوذ قاطع و واقعی داشته باشد، و تنها در اینصورت گفته شما کاملاً صحیح است. دوست داشتم بیشتر از این با شما صحبت کنم، ولی وقت اینکار را نیافتم.

اقلیت‌ها

مثل اینکه یک حقیقت جهانی است که هر اقلیتی بخصوص زمانی که افراد تشکیل دهنده آن با اوصاف ممیزه روحی مشخص هستند، بعنوان موجودات پستی مورد آزار و اهانت کشور مقیم فیها قرار بگیرند. تراژدی این سر نوشت فقط مر بوط بر فتار و معامله‌ای نیست که اکثریت بطور ناجوانمردانه‌ای در موضوعات اجتماعی و اقتصادی با اینان می‌کند، بلکه این قربانیان در زیر سلطه و نفوذ قابل توجه اکثریت خودشان، مغلوب همان غرض و نظر شده، یکدیگر را موجودات پست و مضری می‌شمارند. این قسمت اخیر که واقعاً بد بختی بزرگی است. ممکن است با تماس نزدیک تر و ترکیب والحق بیشتری توأم با تعلیم و تربیت

عمیق اقلیتها مرتفع شود و آزادگی معنوی دروحی آنها کامل گردد.
براین قیاس کوشش سیاه پوستان آمریکا دراینراه سزاوار تحسین
و کمک است .

هلاحلاتی در وضع گنوفی اروپا

آینده معلوم وضع کنونی سیاست جهان ، بخصوص اروپا از نظر
من با تقرار است :

پیشرفت‌های سیاسی از هر دو جنبه ، هم مادی و هم معنوی ' متوقف
و بی نتیجه مانده ، بنحوی که دیگر قادر نیست همدوش ضرورت اقتصادی
که در مدت نسبتاً کوتاهی تا این اندازه تغییر کرده است پیش رود .

عالیق هر کشوری باید متکی بخواسته‌های اجتماع بزرگتری
باشد . واکنون در اروپا ، کشمکش رنگ شرقی دادن با حساسات و افکار
سیاسی ، بسیار جدی شده است . چون میدانند در آنجا بارسوم و عادات
قرون گذشته رو برو خواهند شد ، ولی باید اینرا بدانند که پایدار ماندن
اروپا ، به پیشرفت‌های موققیت آمیز خودش بستگی دارد و بس .

بعقیده من موافع روانی که راه حل مسائل اصلی را از نظر پنهان
میدارد تا این اندازه و باین شکل ترس آورهم مشکل نیست . برای ایجاد
یک محیط و اتمسفر حقیقی و معقول ، اصلیترین شرط ، همکاری شخصی

مردان هم فکر است و بس. آیا کوشش‌های دسته جمعی ما در ساختن پلی
ومجرائی، از راستی و امانت مشترک ما بین ملل نتیجه خواهد
رسید...؟

وارثان قرون

نسل‌های گذشته میتوانستند بسادگی پیشرفت‌های فکری و تربیتی
که زندگی را برای آنها آنقدر لذت‌بخش و خوب کرده بود، نتیجه
وثره کار و اثر اجداد و اسلاف خویش بدانند. ولی فجایع و بلایای
عصر ما نشان میدهد که این‌ها خیال باطلی بیش نبوده. اکنون میبینیم که
اگر بخواهیم این‌میراث جنبه قدس خویش را، علی‌رغم درد و عذابی
که با خود دارد حفظ کنند، جدی ترین کوشش‌ها لازم است، زیرا در
آن ایام برای اینکه فردی برای اجتماع ارزنده باشد، کافی بود تا
حد الامکان از خود خواهی و غرور در وجود خویش جلو بگیرد، ولی
اکنون جزاین؛ کار پاک کردن اجتماع و ملت از خود پرستی و بیخبری
به آن افزوده شده است. و تنها در صورتیکه فردی بتواند تا این درجه
عالی عروج کند، ممکن است در اصلاح منحرفین جامعه بشری سهمی
داشته باشد.

پس برای انجام این مهمترین خواهش عصر ما، موفقیت مردان

یک دولت کوچک . حتمی تراز آن ممل بزرگ است . زیرا ممل قوی نشان داده اند که چه در امور سیاسی و چه اقتصادی ، بسیار زود گول نیرو و قدرت خویش را خورده ، با آسانی بخاطر پیروزی ؛ دست باسلحه میبرند و بنیروهای اهریمنی توسل میجویند . توافق هلند و بلژیک که تنها نقطه روشن امور اروپای امروز در طی چند سال اخیر است ، با انسان جرئت میدهد تا امیدوار باشد ، که ممل کوچک هم میتوانند در آزادی جهان ، از یوغ اهانت بار میلیتاریسم از راه چشم پوشی از تصمیمات فردی ، تا حدی راهبری و پیش قدمی داشته باشد .

قسمت سوم

آلمان ۱۹۳۳

بیانیه

نازمانیکه اختیار من دست خودم است ، تنها در کشوری سکونت اختیار میکنم که در آن آزادی سیاسی و آزادی عمل و تساوی حقوق افراد در مقابل قانون اجراء شود . آزادی سیاسی یعنی آزادی بیان عقیده شخصی ، و نوشتن نظریات خصوصی و احترام هر نوع عقیده فردی .

این وضع و حالت مورد قبول و احترام من ، در آلمان امروز وجود ندارد . بین الملل خواهان ، یعنی مردانیکه بخاطر تفاهم بین المللی

کوشیده‌اند، در آنجا زیرشکنجه و عذاب قراردارند.

هر «اور گانیسم» اجتماعی دیگری عیناً مثل افراد بخصوص، در موضع بحرانی از نظر روانی قابل ابتلا و اختلال است. ملت‌ها غالباً این امراض و ابتلآت را در خود زنده نگاه میدارند، یعنی نشانه‌این فتورو نادرستی در مظاهر آنها باقی می‌مائد.

ولی من امیدوارم که پس از گذشتن دوران بحرانی، علامت سلامت و عافیت در چهره آلمان ظاهر گردد. و در آینده مردان بزرگ آن، نظیر «کانت» و «گوته» تنها در جشنها و مراسم یاد بود بخاطر نمایند، بلکه، اصولیرا که آنها در مغز افراد پی ریزی کردند، در زندگی وجودان عمومی تظاهر و خودنمایی کند،

مکاتبه بادانشکده علوم پروس

مکاتبات زیرین برای اولین بار در این کتاب بصورت کامل و واقعی آن منتشر می شود و علت آن هم اینست که خود دانشکده علوم پروس، پس از دریافت آنها صورت مخ شده ای از آنرا با حذف قسمتهای مهم آن باطلاع مردم رسانید.

اعلامیه یکم آوریل ۱۹۳۳ دانشکده، علمیه آلبرت اینشتین دانشکده علوم پروس با خشم توأم به آزردگی، خبر شر کت اینشتین را در دروغ پراکنی ها و ظلم فروشیهای فرانسه و آمریکا علیه خود شنید، ومصمم است آنها را بالاجواب نگذارد.
اینشتین در بیانات خود علت سرخوردگی خود را از دانشگاه پروس چنین ذکرمیکند که: « نمیتواند در زیر سلطه حکومت حاضر، خدمات خود را در پروس ادامه دهد. چنین بنظر میرسد که نامبرده با قبول تابعیت سویس، قصه دارد از ملیت پروس که در سال ۱۹۱۳ با قبول عضویت در آکادمی پذیرفت استعفا کند.

آکادمی علوم پروس از عملیات آشوب طلبانه اینشتین بسیار آزرده و عصبانی است، زیرا که خود این دانشکده و اعضای آن، روی پیوندهای نزدیکی که با حکومت پروس دارند، بشدت و اکیداً از

هر نوع طرفداری سیاسی، خود را بر کنار میدارند و برای همیشه بایدهای ملی خود پایبند و مؤمن خواهند بود. بنابراین دانشکده از بر کناری اینشتین هیچگونه تأسیفی به خود راه نمیدهد.

پروفسور. دکتر «ارنست هایمن» معاون دائمی

پنجم آوریل ۱۹۳۳

پدآشنگانه علوم پروس

از منبع بسیار موثقی چنین کسب اطلاع کردم که دانشکده علوم پروس، در یک مقام رسمی درخصوص «شرکت اینشتین در دروغ پراکنیهای در فرانسه و آمریکا» بحث کرده.

به مین دلیل اعلام میکنم که من هیچ وقت دروغ و فسادی نپراکنده، و اضافه مینمایم که در هیچ جا چنین شغلی را ندیده ام و نشناخته ام مردم با تفسیر و استنتاج از گفته های اعضای مسئول دولت آلمان در مورد برنامه نابود کردن یهودیان آلمانی بوسیله روش اقتصادی. جواب خود را یافته ام. وضعی را که من برای روزنامه ها تشریح کرده ام، تاحدی بوده که علاقه مرا باستغفا از مقام خود در دانشکده، و چشم پوشیدن از تابعیت پروس ابراز نماید، و دلیل اقدام خود را چنین تذکردادم:

«که نمیخواهم در کشوری زندگی کنم که در آن افراد از مساوات در برابر قانون برحوردار نباشند، و هیچ معلمی در آن آزادی بیان ندارد، و نمیتواند آنچه را که میداند درست است، تدریس کند...» آری من در گفتارهای خود وضع کنوی و جریان امور را در آلمان تشریح کرده‌ام. از وضعی سخن گفته‌ام که روحیه توده‌ها را در هم شکسته و جماعت را دچار هزار گونه انحراف روانی کرده است، دلایل و اسباب آنرا هم تا اندازه‌ای روشن کرده‌ام.

دو سند دیگری بجامه بین‌المللی سپرده‌ام که هنگام بسیج قوا علیه ضد یهود جنگ افروز، آنرا بعنوان مؤید اقدامات خویش بکار برد، که در عین حال برای روزنامه‌ها نبوده است. آری در چنین سندی همه مردم با وجود این، جهان را که هنوز با رمانهای تمدن بشری علاوه‌مندند واژ بخطراقتادن آن می‌هراست، فرا خوانده‌ام که با آخرین حد قدرت از گسترش این بیماری روحی که حتی موجودین خود را با چنین وضع وحشتناکی در آلمان گردان می‌زند، جلوگیری کنند.

برای دانشکده بسیار آسان بود که قبل از انتشار هر گونه خبر و اظهار نظری درباره من، ترجمه صحیحی از گفته‌های مرا کسب کند، ولی مطبوعات آلمان همانطور که انتظار میرفت عمده نسخه مسخ شده‌ای از گفته مرا انتظار داده‌اند، زیرا از مطبوعات پوزه بند خورده آلمان، بیش از این نمیتوان چشم داشت.

من حاضر مازلغت بلغت مطالبی را که گفته‌ام دفاع کنم، در عوض از دانشکده انتظار دارم قبل از اینکه در افکار عمومی ملت آلمان متهم

شوم ، و مورد دشمن و ناسزا قرار گیرم ، این مطالب را بنظر عامه مردم واعضای خودبرساند ، مخصوصاً که خود آکادمی هم در بدنام کردن من دست داشته است .

پاسخ دانشکده

بتاریخ یازده آوریل ۱۹۳۳

دانشکده باينوسيله خاطرنشان ميسازد که بيانيه اول آوريل ۱۹۳۳ تنها متکي با خبار جرايد آلمان نبوده ، بلکه اصولاً از گزارش خبر - گزارى هاي خارجي ، مخصوصاً فرانسه و بلژيك ، که آقاي اينشتين آنها را تكذيب ننموده بوده است ، مستفاد شده . باضافه مطلب متکي بر دوره - گردیهاي ايشان برای جمع آوري آراء عليه « ضد یهود جنک افروز » بوده ، که گويا مشاراليه رادر عزای سقوط آلمان در بر بریت قرون گذشته دچار حزن و اندوه بي پيان نموده است . و انگهی دانشکده دلایل كافی و مقنعی در اختیار دارد که آقاي اينشتين که بنا بادعای خودشان در هیچ نوع تبلیغات سوئی عليه آکادمی شرکت نداشته اند . لااقل در مقابل تمثیلاً و دشنامهای ناروائی که بعقیده دانشکده نمیباشد در مقابل يك عضو عالی - رتبه آن ايراد نمیشد، هیچگونه عکس العملی نشان نداده، و دفاعی نکرده اند، در حالیکه اين وظيفة شخص ايشان بوده است . بجای اينكار آقاي اينشتين

مطالبی اظهار داشته و در کشورهای بیگانه صحبت‌هایی کرده‌اند که ایراد آنها از طرف شخصی چون ایشان که شهرت و اعتبار جهانی دارند، مورد بهره‌برداری دشمنانی قرار خواهد گرفت که نه تنها با حکومت کنونی، بلکه با ملت آلمان عداوت تاریخی دارند.

از طرف دانشکده علوم پروس
«ح. فن فیکر»، «ای. هایمن» معاون دائمی

برلین - هفتم آوریل ۱۹۳۳
آکادمی علوم پروس
توسط پروفسور «ارنست وايت رونستر»

پروفسور آلبرت آینشتین = لیدن

آقای محترم :

اجازه میخواهم تا بنام رئیس جدید دبیرخانه دانشکده علوم پروس؛ رسیدنامه مورخ ۲۸ مارس جناب عالییرا که متنضم استعفای شما از عضویت این دانشکده است اعلام نمایم. دانشکده در مجمع عمومی مورخ سی ام مارس جاری، استعفای شما را استماع نمود. دانشکده از این جریان وقوع یافته، عمیقاً متاثر و متأسف است. این تأسف منبعث از اینست که شخصی با عالیترین شخصیت علمی، با سالهای متدامی زندگی و کار در میان ملت آلمان، و سالها عضویت در جامعه‌ها، میباشد بروحیات و طرز تفکر آلمانی وارد و با آن مأнос شده باشد. در این وقت و لحظه حساس، با جماعتی از مردم خارج از کشور که بهم خود و بدون شک با غفلتها و اشتباهات در احوال مختلف با انتشار نظریات سراسر غلط، و بحث‌های بی‌اساس و اهتمال‌انادرست، لطمات بزرگی بملت آلمان زده‌اند، معاشر و نزدیک شده است. ما با اطمینان کامل انتظار

داشتم کسی که در مدتی چنین طولانی پداشکده تعلق داشته، بی اعتماء به سمت پاتریهای سیاسی خود، در صفت مدافعین ملت ماعلیه توفان دروغهایی که بر روی آن رها شده است در آید. در این روزها که از هر طرف دشنهای شرم آور و نسبت های مضحکی علیه ما ایراد می شود، یک کلمه حرف موافق از طرف شما بخاطر ملت آلمان، مخصوصاً اثر بزرگی داشت، بویژه در خارج از وطن. ولی شهادت و گواهی شما، دست آویز خوبی برای مللی شد که نه تنها با حکومت فعلی، بلکه با ملت آلمان، خصوصیت عمیق دارند، و این خبر در بین ما بعنوان یک ضایعه تلخ و حزن آور تلقی شده است، چنانکه اگر استعفای شههارا هم دریافت نمیداشتم، برای جدائی ماكافی بود.

ارادتمند شما «فن فیکر»

برلین - دوازدهم آوریل ۱۹۴۳

پداشکده علوی پرسن برلین

نامه مورخ هفتم آوریل شمارادریافت داشتم، و از طرز تلقی مضمون آن برقت آمدم.

از نظر واقعیت و حقیقت بینی، فقط میتوانم مطالب زیرین را

بعنوان جواب بشما بفرستم :

آنچه را که نامه شماره اول از اعمال من میگوید، واقعاً شکل دیگریست از اعلامیه ای که انتشار داده اید، و در آن هر ابدروغ پرا کنی و ظلم فروشی علیه ملت آلمان متهم کرده اید. ومن در نامه اخیر خود آن اتهام اهانت آمیز را تجسم داده ام. شما ضمناً خاطر نشان ساخته اید که :

«یک کلام خوب از طرف من مخصوصاً در خارج از کشور، اثر بزرگی

برای «ملت آلمان» داشت. جواب اینست :

«مطلوبی را که شما میخواهید بگویم، درست معادل و مساوی انکار و طلاق تمام عقایدم، بعدالت و آزادی است که بخاطر آنها زندگی و برپای ایستاده ام.» این شهادت و گواهی را شما نمیتوانید «حرف خوب بخاطر ملت آلمان» بنامید، بلکه برعکس، آن گفته ها بگروهی کمک میکرد که در زیر اصول و عقایدی که در سایه آن ملت آلمان توانست درجهان متمدن مقام بلندی بدست آورد، نقیب میزند. با گفتن چنان «کلمات خوب» و شهادت بنای حقی در شرایط حاضر، من بموجودی تبدیل میشدم که بطور غیر مستقیم به برابریت و انهدام تمام ارزش های زنده تربیتی کمک کرده است.

با این دلیل بود که خود را مجبور باستفاده از عضویت دانشکده دیدم، و نامه شما و درخواستی که از من کرده اید حقانیت و درستی کاریرا که کرده ام بمن ثابت میکند.

مونیخ - هشتم آوریل ۱۹۳۳

از دانشکده علوم «باویر»

به پروفسور «آلبرت اینشتین»

آقا :

در نامه خود بدانشکده علوم پروس، مشی کنونی امور را در آلمان،
علت استعفای خود از دانشکده ذکر می‌کنید.

دانشکده علوم «باویر» نیز که چند سال پیش شمارا بعنوان عضو
مکاتباتی خود انتخاب نموده، یک دانشکده آلمانیست که بادانشکده
پروس و دیگر دانشکده‌های آلمان همکاری نزدیک دارد. یعنی سرخورد گی
واستعفای شما از آکادمی علوم پروس، بر روی پیوند شما با دانشکده «باویر»
تأثیر مستقیم مینماید. با تمام این تفاصیل لازم است از شما بپرسیم که
آیا بعد از جریانی که مابین شما و دانشکده علوم پروس گذشته است، در
مورد وابستگی بدانشکده ماجه نظر دارید؟

رئیس دانشکده علوم «باویر»

بیست و یکم آوریل ۱۹۳۳

بدانشگاه علوم «باویر» هونیخ

بلی ، من دلیل استعفای خودرا ازدانشگاه علوم پروس چنین ذکر کرده‌ام که :

«در شرایط حاضر نه میخواهم تابعیت آلمان را داشته باشم، و نه در هیئت استادان دانشگاه پروس جائی .»

این دلایل بخودی خود شامل خدمت ووابستگی من بدانشگاه علوم «باویر» نیست . واگر با وجود این میخواهم که بر روی نام من در آنجا خط بکشید ، بدلیل دیگریست .

وظیفه ابتدائی واولیه یکدانشگاه ، حفظ و تقویت حیات علمی کشور است . جو امع علومی آلمان باعلم و اطلاع کامل از اینکه دارند ، عده قابل ملاحظه‌ای ازدانشمندان و استادان و دانشجویان آلمانی را از فعالیت و کار وزندگی محروم میکنند ؛ ایستادند ، نگاه کردند ، وهیچ نگفتنند . خیر ، من بجواه معیکه حتی در زیرشدیدترین فشارها اینگونه رفتار کنند تعلق ندارم .

آ . ای

« یک جواب »

سطور زیر جواب اینشتن است بدعویکه دولت فرانسه از او برای شرکت در صدور اعلامیه‌ای علیه مثنی ضد یهود آلمان بعمل آورده بود.

اطراف و جواب این مقصود بسیار مهم را که شامل چند مورد آرزوئی من است، بدقت بررسی کرده؛ با این ترتیجه رسیده‌ام که: «من در این امر خطیب به دلیل نمیتوانم شرکتی داشته باشم»:

اول اینکه - از همه‌چیز که بگذرد یم هنوز من تبعه آلمانم، و دیگر اینکه یهودیم. در مورد اول باید بگوییم که من در مؤسسات آلمانی کار کرده و همیشه هم مورد اعتماد کامل بوده‌ام. گرچه اموری که اکنون در آنجا میگذرد بسیار باعث تأسف من است و با وجود اینکه اشتباها و حشتناکی با تصویب دولت در آن سامان مرتبه میشوند، با تمام قوا محکوم میکنم، برای من غیر ممکن است در فعالیتی شرکت داشته باشم که توسط زمامداران یک کشور بیگانه بنیان گذاری شده است.

برای اینکه مطلب روشن شود، و حسن این عمل من بر شما آشکار گردد. فرض کنید که یک فرانسوی در وضعیتی کما بیش مشابه من بکمال سیاستمداران بر جسته آلمان، علیه اقدامات دولت فرانسه اعتراض کند. در اینحال اگر هم شما معترض بودید که اعتراض امکنی بر حقایق انکار ناپذیر است، مطمئن که عمل اورا جز خیانت بوطن، بر هیچ چیز دیگری

حمل نمیکردید.

اگر «زولا» حس کرده بود که لازم است در زمان «دریفوس» فرانسه را ترک کند مسلماً در اعتراض شخصیت‌های رسمی آلمان شرکت نمیکرد، گو که قلبیاً بر اعمال آنها صاحب میگذاشت. زیرا اقل این قید را داشت که در برابر هموطنان خود شرمنده نشود،

در مورد ثانی - اعتراض علیه ظلم و بی‌عدالتی چنانچه کاملاً ناشی از مردم باشد. مردمی که با صفاتی ضمیر خویش و آرزوی عاطفه‌بشری اقدام کنند بی‌اندازه گرانبها و مقدس است. ولی این اعتراض هم نمیتواند ناشی از کسی چون من، یعنی یک تنفر یهودی باشد، که یهودیان دیگر را برادر خویش میدانند. بهمین دلیل هر تعددی و تجاوزی که بیک نفر یهودی بشود، مثل اینست که بر خود او شده و چنین شخصی نمیتواند و نباید در مورد خویش قضاوت کند. این مظلوم بايد منتظر قضاوت بی‌طرفانه آنهاست باشد که از خارج بر این منظره چشم داردند.

اینها دلایل من بود، و دوستدارم بگویم که: «من همیشه حس عالی عدالتخواهی را که یکی از قیافه‌های درخشنده رسوم و عادت ملت فرانسه است تقدیس و ستایش کرده‌ام.»^(۱)

۱ - البته در آن موقع فرانسه بخاطر منافع خود، مردم پیناهمصر را زیر باران گلوله نگرفته، و کشور فرانسه به مهد آزادی، و مردم آن با آزادی خواهی معروف بودند.

قسمت چهارم

یهودیان

ایده‌آل یهودیان

تعقیب دانش بخاطر نفس دانش ، علاقه آمیخته با تعصب بعدالت و میلی شدید باستقلال فردی ، اینها قیافه‌های تابان معارف یهودندوازاین لحاظ خدایرا سپاس میگذارم که یهودیم .

آنها که امر وزارعقايد مستدل و آزادی فردی خشمنا کند، و میکوشند تابا اعمال قدرت بپر حما نه، حکومت مردود برده داران را بسامان باز آرند؛ در وجود ما دشمنان آشتی ناپذیر خویش را یافته‌اند .

اینک تاریخ بار دیگر مارا در بر ابر آزمایش بزرگی قرار نمیدهد، ولی ما تازما نیکه، همچنان غلامان باوفای حقیقت عدالت و آزادی هستیم، نه تنها چون گذشتگان برای حفظ حیات انسانهای زنده میکوشیم، بلکه همچنان که تا این ساعت نشان داده ایم، بمبارزه و کار خلق خود برای بشمر رسانیدن نهالی که بیش از پیش بعزت و عظمت نژاد بشری میافزاید ادامه خواهیم داد.

يهودي گري چيست؟

بعقیده من يهودي گري بمعنی فلسفی آن، جهانبینی مخصوص و معینی نیست. چنین میپندارم که مذهب يهود بطور تقریباً استثنائی، بر روی اصول اخلاقی زندگی، و بخاطر زندگی استوار است. من پیش از اینکه بذات قوانین موضوعه در «تورات» که عیناً در «تلמוד» هم بازگو شده، بیان دیشم، مذهب يهود را روحی میدانم که بخاطر زندگی در کالبد ملت يهود حلول کرده است. «تورات» و «تلמוד» در نظر من مهمترین مدرک رفتاریست که در سایه آن عقیده يهودیان در مورد زندگی در قرون پیشین بر کرسی حکومت نشسته بوده است.

جوهر یا روح آن عقیده را بنظر من باید در مشی ثابتیکه این مردم در بر ارزندگی تمام موجودات دارند جستجو کرد. زندگی فرد تا

زمانی با معنی و قابل ملاحظه است، که هدفش تعالی زندگی هر وجود زنده دیگری بوده و بخاطر بهتر کردن آن بکوشد. آنها میگویند: « زندگی مقدس است، زندگی ارزش‌ترین کالای جهان است که تمام ارزش‌های دیگر خلقت بر آن تکیه دارند. »

« تقدیس زندگی، شامل تکریم و تجایل هر پدیده روحی دیگر است.

این تجسم مخصوصی از قیافه رسوم باستانی ملت یهود است.

آئین یهود یک اعتقاد خالی نیست. خدای یهود بسادگی تمام منکر خرافات است، یعنی عقاید هوهومیکه نتیجه حتمی عدم و یا سستی اعتقاد بخداست، ولی از طرفی هم، آئین یهود میکوشد تاقوانی اخلاقیرا بر روی ترس بنیان کند، و این کوششی تأسف آور و بدنام کننده است. بلی، اما چنین بنتظر میرسد که رسوم و عقاید محکم و تاریخی مذهب یهود، تاکنون بمقدار زیادی شانه از زیر اینبار خالی کرده و خود را تاحدی از چنگ ترس رهانیده است. بطوریکه باوضوح تمام شعار: « در خدمت زندگی »، مساوی شعار: « در خدمت خدا »، قرار داده شده. و یهودیان بلند مرتبه‌ای نظیر انبیاء و عیسی مسیح، مبارزات خستگی ناپذیر خویش را وتف اینراه کرده‌اند. بنا بر این یهودی گری یک مذهب برتر نیست. من بوط بهمین زندگی روزاند است و میتواند آنرا درک کند و توضیح دهد. روی همین طرز قضاوت. بنتظر من یهودی گری نمیتواند بمعنی جهان پسند آن؛ « مذهب » بـاشد، بالاخص وقتیکه تقدیس فوق العاده زندگیرا که از پیروان خویش میخواهد شکل دینی ندارد.

عرف یا رسم تاریخی یهودی گری مطالب دیگری نیز در بردارد.
مطالبی عالی که در مزامیر داود بصورت عالی خویش مطرح
میشوند.

آری، چنان مستی لذتبخش و تحریری عجیب در خلال آن سرودها.
از تماشای عظمت واقعی جهان و آفرینش بانسان دست میدهد، که تصور
آن جز بصورتی حقیر و کمرنگ در احوال عادی غیرممکن است. چنان
لذتی دست میدهد که می‌انگارم واقعی ترین تحقیقات علمی هم، قوت
و گذران خودرا از آن میگیرند، لذتی که آواز صافی و بیغش پرندگان،
ترجمان واقعی آن است. نسیت دادن همه اینها بخدا بنتظر من فکر
کودکانه‌ای بیش نیست.

آیا اینها که من توضیح دادم، علایم مشخصه یهودی گریند؟
و آیا در جای دیگر و بنام دیگری وجود دارند؟ خیر، این مطالب بشکل
خلاص آن، حتی در مذهب یهودهم که در آنجا حقیقت و چهره تابناک
معنی، در غباری از الفاظ پنهان است وجود ندارند، و در عین حال
یهودیت برای من پاکترین و پر ارج ترین مظہر این الہامات است.
واصول اساسی تقدیس حیات هم، از همین منبع سرچشمه میگیرد.
همه میدانند که در دستور نگاهداری و احترام «روز سبت»،
چهار پایان هم داخل میباشند، یعنی باید کار نکنند. بنابراین معلوم
میشود که این مردم تا چه حد خواستاریک پارچگی موجودات زنده‌اند،
و از اینجا اصرار بر روی وحدت و هم‌آهنگی همه‌نوع بشر را بخوبی
میتوان درک کرد، و از آنجا دریافت که اتمام کاخ سوسیالیسم بدست

یهودیان ، مطلقاً تصادفی نبوده است . و حالا تا چه اندازه و بچه قوتی اینمعنی : « احترام بحیات تمام موجودات زنده » درنهاد یهودیان ریشه دوانده است ، « والترزا تیما » با یک اشاره عالی و تحسین انگیز ، بمن گفت :

« وقتیکه یکتقریب یهودی میگوید که : « برای تفریح بشکارمیرود ، دروغ میگوید . » معنی قدوسیت زندگی در یهودی گری چیزی نیست که با آسانی بشود توضیح داد .

جو اُن یهودی

« جواب بیک پرسنده »

این مهم است که جوانی علاقه بحل مسایل و مشکلات یهودیگری داشته باشد ، و شما از اینکه خود را وقف اینوظیفه بزرگ کرده اید ، سزاوار حق شناسی و احترامید . کاردراین زمان فقط برای سرنوشت یهودیان نیست که سعادت و بهروزی آنان با اتحاد و کمک متقابل بستگی دارد . بلکه ، ما فوق همه اینها ، بخاطر افشا ندن بذر روح بین الملل خواهی ، در بین جهانیان است که امروز در اثر گسترش ناسیونالیسم لاپسر ، از همه طرف در خطر افتاده .

از زمان انبیاء تا کنون میدان فعالیت بزرگی در مقابل ملت‌ها

قرارداشته، ملتیکه درجهان پر اکنده‌اند و جز رسوم و عادات عمومی و تاریخی خویش پیوندی با هم ندارند.

خطاب پسازمان دهندگان فلسطین

(الف)

دهسال پیش که در موضوع «صریو نیست» افتخار ارسال نامه‌ای بشما داشتم، تمام امیدهای ما با آینده بستگی داشت، ولی امروز میتوانیم با مسرت کامل با آن دهسال نظر افکنیم، زیرا در آنوقت نیروهای متعدد یهودیان؛ قسمت‌مهی از ساختمان فلسطین را که محققان عالیتر و کاملتر از آنچه بود که در گذشته جرئت پیش بینی آنرا داشتیم، با موفقیت بپایان میبرد، و همچنین مارا با موفقیت کامل پر مقابل یک آزمایش جدی که حوادث چند سال اخیر در برآورده ایجاد نیستیم، کار موفقیت آمیز توأم با نقشه و متنکی بر یک هدف عالی؛ آهسته ولی حتماً بطرف هوفقیت پیش می‌رود. آخرین نشست اعضای دولت انگلستان بخاطر یک قضاوت عادلانه‌تر در باره وضع ماست؛ و ما این عمل را با حقشناصی تمام مینگریم، ولی هیچ‌گاه نباید فراموش کنیم که حادث بما آموخته‌اند که ایجاد توافق بر روی ارتباط ما با اعراب، کار انگلستان نیست، بلکه وظیفه خود ماست. «ما» یعنی، یهودیان و اعراب، تا کنون بر روی

رئوس مطالب مربوط بیک شراکت مفید ، که خواسته های هر دو ملت را ارض امیکنند ، توافق کردند . حل عادلانه این مسئله بطوریکه شایسته موقعیت دو ملت باشد ، هدفی است که به چو جهار زش و اهمیت ش از کوشش های ما برای انجام کار ایجاد و تشکیل کمتر نیست . بخاطر داشته باشید که سوئیس اکنون از نظر پیشرفت سیاسی ، در مرحله ای قرار دارد که از هر حکمت ملی دیگری عالیتر است و نیز این راه بدانید که تشکیل یک اجتماع پایدار و ثابت از ملیت های مختلف ؛ مستلزم حل مسائل مهم سیاسی است که در این راه پیش می آید .

هنوز کارزیادی در پیش داریم که انجام دهیم ، زیرا فعلاً با آنکه یکی از نقشه های «حرزل» در فلسطین ، درک و بمورد اجراء گذاشته شده ، چنان توافق یک پارچه و خوب شینی عجیبی بوجود آورده که بدون آن هیچ تشکیلاتی بسر منزل عافیت نمیرسد .

هر کاریکه امروز انجام بدهیم ، اثر آن فقط محدود ببرادران مادر فلسطین نیست ، بلکه بخاطر همه یهودیان جهان انجام می شود ، و نتیجه آن ، ایشان را هم در میگیرد .

(ب)

ما امروز در فلسطین برای زنده کردن خاطره اجتماع بزرگ قدیم خویش گردمی آییم . اجتماع اما ، اجتماع رسم و عادات و اخلاقیست که همیشه در موقع فشار و عسرت نیرو و قاطعیت ، خود را نشان داده است ، و در هر عصر مردانی بجهان تحویل داده که تجسم وجود انسان دنیا

غرب و مدافعین سعادت بشری و عدالت بوده‌اند. تا زمانی که ماخوداز این اجتماع پاسداری می‌کنیم، علی رغم عدم نظم کنونی آن؛ در راه خدمت بجمعیت بشری پیش میرود. ده بیست سال پیش عده‌ای از مردان روشن بین و عافیت‌اندیش ما که در رأس آنها مردانی نظیر «حرزال» وجود داشتند باین نتیجه رسیدند که برای حفظ اتحاد و هم‌آهنگی جامعه‌ما؛ یک مرکزیت معنوی مورد نیاز است. روی همین اصل احتیاج، آرزوی ایجاد «صهیونیست»، و کار توطن در فلسطین بوجود آمد که همه‌ما، لااقل در ابتدای امیدبخش آن، شاهد تحقق پیروزمندانه‌اش بوده‌ایم. من با مسربت بی‌اندازه و رضایت کامل افتخار دیدن این حقیقت را داشتم که این پیروزی در جمیع آوری یهودیانی که بشکل اقلیتهای در میان ملل مختلف جهان بسرمیبردند تا چه اندازه اثر کرد و آنها را نه تنها از خطر خارجی، بلکه از مخاطرات داخلی و روانی خویش رهانید.

بهرانی که ساختمان و تجدید بنای فلسطین در چند سال اخیر می‌باشد با آن روبرو شود، به سنگینی تمام بر روی ما فشار می‌آورد، و هنوز هم کاملاً بر آن فائق نشده‌ایم، ولی گزارش‌های اخیر نشان میدهد که جهان، مخصوصاً حکومت انگلیس، متمايل بدرگحقایق بزرگی که در پشت کوششها و کشش‌های ما تحت عنوان «صهیونیسم» وجود دارد شده‌اند، وما باید در این لحظه با حق‌شناسی تمام، رهبر بزرگ خویش «وایزمان» را که علاقه و کارداری او سبب پیروزی ماشده است،

بخاطر آوریم.

اشکالاتی که ما را احاطه کرده بودند، بسهم خود و در جریان خویش توابع خوبی داده‌اند، این حوادث بار دیگر بما آموختند که رشتۀ سر نوشتشت کی که تمام یهودیان جهان را بیکدیگر پیوندمیدهند، تاچه اندازه محکوم است. بحرانها طرز تلقی و موقعیت‌مارادر مسئله فلسطین تصفیه کرده و آنرا از آلودگی ناسیونالیسم بر کنار داشتند. این بحرانها بهمه جهان اعلام نمودند که‌ما برای ایجادیک جامعه‌سیاسی در تلاش و تکاپونیستیم، بلکه هدف ما بنا باقتضای رسوم و عادات قدیمی خودمان، خلقیک جامعه تربیتی، بمعنی وسیع وجهانی کلمه است. حال که چنین چیزی را همه جهانیان میداند، پس وظیفه‌ماست که مسئله زندگی در جوار یکدیگر را، با برادران عرب خویش بطریقی روشن ولایق دومنلت، با گذشت کامل حل و تصفیه کنیم. در این مسئله فرصتی برای مادست داده است تاثابت کنیم که از هزاران سال شهادت و ایمان خویش، چه آموخته‌ایم. اگر طریق صحیح را انتخاب کردیم، پیروز میشویم و در آینده جهانیان ثبات و دور اندیشه‌ما را مثل میزند.

هر چه برای فلسطین بکنیم، بخاطر سرافرازی و پیروزی همه یهودیان جهان کرده‌ایم.



(ج)

خوشوقتم که فرصتی پیش آمد تا جوانان این کشور را که مؤمن باشد آل عمومی هستند، مخاطب قراردهم.
از دشواریهایی که در فلسطین رو در روی ما قرار دارند تصریف،
اینها آزمایش‌هاییست که اراده مارا بخاطر باهم زیستن می‌سنجند.
اقدامات و گفته‌های دولت انگلیس عادلانه انتقاد شده‌اند، در هر حال
مانباید آنرا بخاطر آن انتقادات رد کنیم، بلکه باید خوبی یا بدی آن،
عملاً بثبات شود.

ما باید بعلاقی خود با عربها توجه دقیق داشته باشیم، زیرا باین
امر احتیاج فراوان داریم. ما با حفظ پیوندهای خود با عرب در آینده
خواهیم توانست که نگذاریم حوادث باین درجه خطرناک برسد. و از
اینکه دشمنان ما خشم دوملت را علیه یکدیگر برانگیزنند و از آب گل
آلودمایی مقصود بگیرند، جلوگیری کنیم. این هدف کاملادردسترس
ماست، زیرا نقشه تجدید بنای فلسطین باید طوری ادامه یابد و با نجام
بررسد که مورد موافقت و علاقه واقعی ساکنین عرب این سامان هم باشد.
به این طریق ماخواهیم توانست خود را از مضرات حکمت و قدرتهای
بزرگ، واجرای تصمیمات آنها که تحت عنوان «حکمت» مورد موافقت
هر دو ملت نیست، بر کنار داریم، با احتراز از این عمل نامناسب.
 قادر خواهیم بود بجهای اجرای مطلق دستورات دول حامی، از رسوم

و عادات خویش که تنها عامل استحکام بنیان ساخته های ماست پیروی کنیم . برای اینکه این اجتماع یک جامعه سیاسی نیست و نباید بشود . این حقیقت تنها منبع پایان ناپذیریست که جامعه مامیتواند از آن کسب قدرت و اعتبار کند و از آنجا همه ملل جهان آنرا بر سمیت بشناسند و وجودش را تصدیق کنند .

(۵)

دوهزار سال است که ثروت عمومی ملت یهود را ، گذشته آن تشکیل میدهد . ملت پراکنده ما در سراسر این جهان وسیع ، جز رسم و عادات باستانی خود هیچ ندارد . افراد یهودی بدون شک کارهای بزرگی کرده اند ، ولی چنین میاندیشیده اند که توان زندگی دسته جمعی را ندارند و یهودی نمیتوانند برپایی خود بایستد .

ولی اکنون همه چیز تغییر کرده ، تاریخ وظیفه ای بزرگ و عالی بنام ساختمان فلسطین در مقابل ما قرارداده است ، مردان عالیقدر نژاد ماهنوز با تمام نیروی خویش بخاطر تحقیق هدفهای خود کار میکنند ، فرصت و اقبال مارا موجد می کنند تا قرارداده که همه ملت یهود را بچشم عمل آن نگاه میکنند مامیخواهیم دیار تعلیم و تربیت خویش را که باعث بیداری خاور نزدیک برای دیدن زندگی اجتماعی و اقتصادی جدید خواهد شد ، در فلسطین برپایی داریم .

موضوعی که رهبران «صهیونیسم» در نظر دارند، بهبود جه سیاسی نیست، بلکه مطلبی اجتماعی و تربیتی است. اجتماع جدید فلسطین باید بهدفهای اجتماعی اجداد ما که در کتاب مقدس مطرح است بر سد و در عین حال مهذب‌گی و تفکر جدید و مرکز معنوی تمام یهودیان جهان باشد. در تأثیر این فکر تأسیس دانشگاه یهودی «اورشلیم» مجری یکی از مرامهای بسیار مهم سازمان «صهیونیست» خواهد بود.

ضمن چندماه‌الآخر برای کسب اساس‌مادی این دانشگاه مسافرتی با آمریکا کردم، موفقیت این کار طبیعی بود، درود فراوان بینروی خستگی ناپذیر و روح فداکار یهودیان آمریکا که بکمک من برخاسته و پول کافی برای تأسیس یک دانشکده شیمی جمع آوری کردند و مقدمات کار را بسرعت فراهم نمودند. بعد از این موفقیت، هیچ شک ندارم که وجوه لازم برای ایجاد دانشکده‌های دیگر بزودی گردد خواهد آمد دانشکده شیمی باید قبل از هر چیز بعنوان یک مؤسسه تحقیقاتی شروع بکار کند، و تأمین سلامت کامل کشور را که یک قدم اساسی در کار پیشرفت، است، در نظرداشته باشد. تعلیم دانشجویان در یک مقیاس وسیع پس از هدایتی بنتیجه خواهد رسید. چون عده‌ای از استادان توانا وصالح و متخصص، آمادگی خویش را برای تدریس در دانشکده اعلام نموده‌اند، میتوان آنرا گفت که تأسیس دانشکده شیمی، دیگر و رأی

شک و تردید است و هیتوان آنرا موجود دانست . واين را نيز باید ياد آوري نمايم حساب پول يك كه برای تأسيس دانشگاه از آمریکائیان جمع آوري می شود . كاملا از حساب پول يك كه برای ايجاد جامعه يهود جمع آوري شده جداست ، و حساب جدا گانه ای در بانك برای آن باز شده است ، زيرا در چند ماها خير خود مردم اينطور خواسته اند . در و دبكار خستگي ناپذير پروفسور «وايزهن» و ديجر رهبران صهيون نیست .

در پايان سلام گرم و صميمانه خود را بيهوديان آلماني كه على رغم مشكلات شديد اقتصادي خود در حال حاضر ، در راه تجديد بناء فلسطين هر چه از دستشان آمد ، نثار كردند تقدیم میدارم . اين پولها صدقه نیست ، بلکه جهادی است که شامل همه يهوديان می شود موافقیت اين جنبش سرچشمۀ ارضی كامل همه خواسته های آنهاست .

(۵)

برای ما يهوديان کار فلسطين تنها يك عمل خير خواهانه و يا محدود به اجرت يهوديان جهان باين منطقه نیست ، بلکه مسئله ایست که برای ملت يهود اهمیت حیاتی دارد . فلسطين تنها ملجأ يهوديان ازوپای شرقی نیست ، مرکزیست که روح اتحاد و تشریک مساعی تمام ملیت يهود را تحریک و بیدار می کند .

آيا اکنون وقت آن شده است که حس همکاري اين ملت بيدار

و تقویت شود؟

این سؤالی است که من نه تنها بعلت یک تحریر یک داخلی، بلکه روی زمینه عقلانی مجبورم در جواب آن بگویم: «بلی».

حال اجازه بدھید بتاریخ چند ساله اخیر یهودیان در آلمان نظر افکنیم.

یک قرن پیش اجداد ما بجز عده انجشت شماری در ناحیه بشدت محدود خویش زندگی میکردند، فقیر بودند و از حقوق سیاسی محروم، با قیود و محدودیتهای قانونی و رسوم و عادات، از غیر یهودیان جدا میزیستند، پیشرفت فکریشان محدود بادبیات خودشان بود.

نور خیره کننده رنسانس، محیط سردوفکر عقب‌مانده‌شان را گرم و روشن نکرد، ولی با وجود این، آن تاریخ مبهم و این مردم گمنام، هزیتی بر ما داشتند، به این معنی که هر یک از آنها با تمام ریشه وجود خویش با جتماعی بستگی داشت که از آنما یه حیات مکیده بود، جماعتی که در آن، او خود را شخصی حس می‌کرد و عضو ممتازی می‌بود. در حالیکه آن جامعه و آن مردم از او چیزی که بنحوی مغایر طبیعت فکر و عادتش باشد، نمی‌خواست. آری، پدران ما در آن عصر، نمونه کاملی از عقب‌ماندگی روح و فکر بودند، ولی از نظر اجتماعی تا اندازه‌ای روی حس رشک و رقاپتی که داشتند، متوازن و معادل دیگران بودند.

سپس زمان آزادی در رسید، پرده از روی امکانات پیش رفت فرد بر کنارشد، عده‌ای بسرعت قدمهای سریعی برداشتند، در امور تجاری وزندگی اجتماعی، بمراتب عالی رسیدند، این پیش‌رفتگان بسرعت و لعل عجیبی ته مانده پیروزیهای هنر و علم دنیاًی غرب را لیسیدند. ایشان با اشتیاقی سوزان و مزدی بسیار ناچیز خود را در جریان کار گذاشتند، در همین جریانها برای تشبیه، بتقلید زندگی غیریهودیان پرداختند. سرگرمی و بخودپردازی در این امور، آنها را بیش از پیش از مذهب و رسوم و عقاید خودشان دور کرد و رفته رفته به جماعت غیریهودی گرویدند و آنچنان در خواب فراموشی فرو رفتند، و چنان رنگ محیط بخود گرفتند و با آداب و عقاید دیگران پیوستند که پس از چند نسل، حتی رد پای آنها هم در میان قیل و قال ورنک و نیر نگه‌گام میشد، و تیجه این حادث، اضمحلال همتیت یهود در اروپای غربی و مرکزی بود. ولی حادث بطريق دیگری جریان یافت.

مثل اینکه ملل و نژادهای مختلف خصوصیاتی دارند که در تحلیل نهائی غیر قابل تغییر و امتزاج است. گرچه عده‌کثیری از یهودیان در همه چیز حتی در بعضی موارد، مذهب خود را هم رنگ محیط و اطرافیان اروپائی خود دارند. حس بیگانگی و ناشناختی در میان میزبانان خود را توانستند از دست بگذارند، و یا از نظرها پنهان نمایند. همین حس ملکوتی، علت اصلی و نهائی «ضدیهود» است که بهیچ وسیله‌ای نمی‌توان

از چنک آن گریخت.

ملیت‌ها می‌خواهند براه خویش بروند، نه مخلوط گردند و بصورت دیگران درآیند. و در اینحال جریان کارها وقتی مورد رضایت همه خواهد بود که متکی بر احترام و فداکاری متقابل همه‌افراد آن باشد.

اولین قدم در این راه و به این سمت؛ آنستکه ما یهودیان بار دیگر بخود آئیم و خود را بعنوان یک ملت بشناسیم، و بوجود خویش احترام گذاریم، زیرا که این لازمه یک وجود سالم و عقلی‌سازیم است. بار دیگر باید بتاریخ گذشتگان خویش نظر افکنیم و آنرا تجلیل کنیم، بنای ملیت خویش را از نو پی ریزیم، مهمات تربیتی را چنان دقیق بر عهده انجام بگیریم که بینان اجتماع ما را چه بیشتر استحکام و نیرو بخشد. برای ما کافی نیست که از هم اکنون بنام یک فرد در جامعه بزرگ بشری نقشی ایفا کنیم. زیرا ما کار بیشتری بر عهده داریم، و چنان باید بکوشش برخیزیم که یک ملت شایان حیات و بقا اراده می‌کند، و نیز فقط از اینراه بار دیگر یهودیان جهان، سلامت اجتماعی خویش را بازمی‌یابند.

از همین نقطه نظر است که شما را متوجه جنبش «صهیونیست» می‌کنم. امروز تاریخ، ما را در برابر وظیفه بزرگ شرکت در تجدید بنای اقتصادی و آموزشی سرزمین بومی یا وطن اصلیمان قرار داده است. هر دان پرحرارت و روشن‌بین، راه را برای ما پاک کرده، و عده زیادی

از اعضاي بزرگ ملت ما با روح و قلب خويش آمادگي خود را برای
فداکاری در راه رسیدن بمقصود اعلام نموده اند.

آيا آنها اهمیت کاريکه بر عهده گرفته و نقشی که در آن باید ايقا
کنند بخوبی درک خواهند کرد ، و تا در قوه داشته باشند بخاطر پیروزی
نقشه ها خواهند کوشيد . . . ؟

چامعهٔ یهود

یک سخنرانی در لندن و خطاب به «بر ناردشاو»

خانم‌ها، آقایان:

برای من انحراف از طبیعت خود، و میل بیک زندگی آرام فکری، دیگر غیر ممکن است. ولی نمیتوانم در خواست اجتماعات «O.R.T» و «O.Z.E»^۱ را نشنیده بگیرم، برای جواب دادن با آنها ایجاب می‌کند که توجه شمارا بملت نجدیده و شکنجه کشیده خودمان جلب کنم.

وضع اجتماع پراکنده ما را امروزه می‌توان یک «بارومتر» اخلاقی برای جهان سیاست دانست. آیا اخلاق سیاسی برای چه منظور دیگری است، اگر برای اقلیت بی‌دفاعی نباشد که هدفش جز حفظ شعائر باستانی خویش چیز دیگری نیست . . .

اکنون و در این لحظه که مابا کمال درد از مشکلات راهی که در آن گام بر میداریم آگاهی یافته‌ایم، و میدانیم ملل با ما چگونه رفتار کرده‌اند، این «بارومتر» پائین‌ترین عدد را نشان می‌دهد.

۱ - مؤسسات خبریه و امدادی یهودیان . ۲ - هواسنج

و همین پائین آمدن است که مرا ملزم بگفتن حقیقتی می کند که در عین حال خود مؤید گفته من است، و آن حقیقت اینستکه وظیفه خود هاست تا جامعه خویش رایک کاسه و محکم کنیم . در شاعیر باستانی ملت یهود ، چنان عشقی بعدالت و راهنمائی عقل خوابیده است ، که باید بخاطر خیر و صلاح تمام ملل در زمان حاضر و آینده . بکار بسته شود . «اسپین نوزا» و «کارل ماکس» محصول عصر این شاعر روش بوده اند . آنها که بدنبال حفظ ارواح وجود انها از لغزش و انهدام اخلاقی و معنوی افتاده اند ، باید قبل از هر چیز قالبهای این ارواح ، یعنی بدنهای را درپناه امنیت وعدالت گیرند .

سازمان «O.Z.E» بدنهای ملت ما را قدم بقدم می پاید . این سازمان در اروپای شرقی که مضيقه اقتصادی با سنگینی هرچه تمامتر بر روی ملت ما فشار می آورد شب و روز کارهی کند تا روح و جسم را با هم حفظ نماید ، و هم زمان با این ، سازمان «O.R.T» برای رهائی تزادما از مسابقه تعالی اقتصادی و اجتماعی می کوشد . این مسابقه کشنده ، از قرون وسطی تا کنون یهودیان را در زیر فشار مصائب ، بکار خرد کنندای واداشته است . زیرا در آن وقت یهودیان از تمام کارهای مفید ، و شرکت مستقیم در امور اجتماعی محروم بودند ، و اجباراً جز دست زدن با مژده کاملا تجاری ، ملجاً و راه نجاتی نداشتند ، و اکنون تنها راه یک کمک واقعی بیهودیان اروپای شرقی اینستکه محیط فعالیت و عرض وجودی در اختیار آنها بگذارند . که هم بخاطر آنست اگر امر وزر اسر جهان

بمبازه و کشمکش برخاسته‌اند. اینست وظیفه بزرگی که سازمان O.R.T « بخاراط موقتی آن می‌کوشد.

بر شما یهودیان انگلیسی است که در مقصود و هدف بزرگ مردان عالیقدر ملت ما که اکنون پیش پای ما قرارداده شده است کمک کنید، واگر اکنون از شما یاری می‌طلبم برای اجرای همین قصد است. زیاد دور نیست، نه چند سال پیش، بلکه همین چند روز گذشته جریان حوادث برای ما یأسی ببار آورد که می‌باشد از نزدیک ترین فاصله شما را متأثر و تحریک کرده باشد. دودستی بتقدیر و سرنوشت نچسبید، بلکه باین حقایق و حوادث بنگرید و از آنها پند بگیرید و آنها را عللی برای نزدیک شدن هر چه بیشتر خودتان بتشریک منافع با یهودیان دیگر بدانید. من کاملاً باوردارم که با انجام این عمل بطور غیر مستقیم بپیشبرد مقاصد عالی بشری که باید نصب العین باشد نائل خواهیم شد. بخاراط داشته باشید که مشکلات و موانع، منابع پرارزش سلامت و قدرت هرجامعه‌اند. اگر بستر ما از گمل بود، و همچنین آرام بر آن غموده بودیم، هیچگاه از اراده ما این‌جهه سال و قرن بر پای نمی‌ماند، من باین موضوع ایمان کامل دادم.

اکنون ما امیدهای بزرگتری داریم و حقایق در خشنده‌تری بما تسلی و امید میدهد، زیرا دوستان ما نه تنها بسیارند، بلکه در بین آنها مغزهای بزرگی یافت می‌شود، و قوهای دراکه ارجمندی برای فهم معنی عدالت اجتماعی وجود دارد که عمر و وقت خویش را برای نجات

بشر ازیوغ بیداد گری واستبداد وقف کرده و بسهم بزرگ خویش در ترقی سطح وزندگی جوامع پیروزشده‌اند.

ما بسیار خرسند و خوشبختیم که امشب چنین مردانی از جهان غیر یهودی در بین ما هستند. حضور آنها بخاطرة این شب تاریخی و فراموش نشدنی، وقار و عظمتی خارق العاده میدهد. برای من جای بسی مبارا است که در مقابل خود «برناردشاو» و «ولنز» را میبینم که مخصوصاً جهانبینی و نظر آنها درمورد زندگی مرا جلب کرده است.

شما، آقای شاو در راهی همه افتخارات خود را کسب کرده، و در مسیری توجه تحسین آمیز جهانیان را بخود جلب نموده‌اید، که چه بسیار مردان بزرگ دیگری سرخویش را بر سر این سودا نهاده و تاج شهامت بر سر گذاشته‌اند، شما آقای شاو، نه تنها دوستان و اطرافیان خود و خوانندگان و بیتندگان آثار خود را بحفظ اصول اخلاقی موعظه کرده‌اید، بلکه عملاً بر چیزهایی که در نزد عده بیشماری از آنها مقدس بوده لبخند تمسخر زده‌اید. شما همان کارهای را کرده‌اید که یک هنرمند مادرزاد میتواند بکند، آقای شاو از خامه سحر آسای تومو جوداتی پا بعرصه وجود گذاشته‌اند که در تمام مقایسه با ابناء بشر، توده‌ای از فکر و درایت و سحر ند، نه گوشت و خون. و در عین حال از خود انسان با انسان نزدیکتر، واژه‌مه چیز بواقعیات حیات بشری شبیه‌ترند. بدون شاک هر کس با آنها رو بروشود فراموش خواهد کرد که این هام‌خلوقات بر نارد شاؤند، ذه طبیعت، تو این سحرزادگان را هنگامی که در آن دنیای

مینیاتور خودت بر قص و بازی و امیداری، بر بام آن زیبائی‌ها و ظرافتها بدیده بانی بر می‌خیزند، تا تلخی و مشقت را از آن محیط برآوردند.

آنکه زمانی باین دنیا‌ای کوچک تو خیره شده است میداند و حس کرده است که دنیا‌ای واقعی خود را در مقیاسی کوچکتر و در زیر نور جدیدی می‌بینند و میدانند که این عروشکها همان مردان واقعی جهانند که برای مدت کوتاهی نقاب از چهره برداشته و عجب‌این که تمام‌آغیز از آند که می‌نمایند. این چنین آینه داری و پرده دری که تو می‌کنی؛ کمتر کسی از معاصرین ما کرد و جان بسلامت برد.

بخاطره‌مۀ این‌ها مایه‌سایانه از شخص شما سپاسگزاریم و از سرنوشت خود راضی، که در مقابل بیماری‌های حزن آور روحی و اجتماعی، طیب و مطلح هم در اختیار ما گذاشته است. من خود شخصاً از شما بخاطر خطاب فراموش نشد نیتان بهم نام افساده‌ای خودم که زندگی را اینقدر برایم مشکل می‌سازد سپاسگزارم، ولی بیچاره واقعاً با همه‌نخر اشیدگی و مهابت منتظر، شخص بی‌آزاری است^۱.

۱ -- من هرچه تحقیق کرم و از اشخاص مطلع پرسیدم، نتوانستم مقصود واقعی این‌شیوه را از این عبارت بیا به که چرا به «بر ناردشاو» چنین می‌گوید، ولی آنچه از سیاق عبارت پیداست، اینکه یا این عبارت ما بین او و بر ناردشاو مسبوق بسا بقه و یا احتمالاً بر باناردشاو در داستانی یا لطیفه‌ای این‌شیوه را هجو کرده و مثل همه شعراء و نویسنده‌گان این عصر بعلت خدمات این‌شیوه بساختن ابزار جنگی، اورا مورد نکوهش قرار داده و او را چون دیوی ترسیم کرده است که او چنین جوابی میدهد و ضمناً از خود دفاع می‌کند.

بهر حال ممکن است چنین هم نباشد، امید است چنانکه در بین خوانندگان دانشمند کسی بسابقه این مطلب آشناست حقیر را بیخبر نگذارد. «متترجم»

واما بهمهشما خانمها و آقایان می گوییم که موجودیت و سرنوشت
ملت ما بیشتر از هر عامل خارجی بر خودمان تکیه دارد، که تا چه اندازه
به شعائر و رسوم اخلاقی خویش پایی بندیم که علمی رغم قرنها توفانهای
مهیبی که بر روی آن فروشکسته، ما را زنده نگهداشته است.
قربانی شدن در خدمت زندگی زیباست.

مُجاهد فلسطین

در تشکیلات صهیونیست «مُجاهد فلسطین» کسی است که کارش مستقیم‌ترین منافع را برای پر ارزشترین طبقه مردم آن سامان دارد، یعنی آنها که بیانهای متروک فلسطین را با کارپر ثمر دستهای خویش مسکون و بشهرهای بزرگ و مرکز فعالیت تبدیل می‌کنند. این کار گران‌ازبین داوطلبان تمام ملت یهود انتخاب شده‌اند. اینان گلچین، یعنی قوی‌ترین و مورد اعتمادترین و فروتن ترین افراد این ملتند. آنها کار گران جاهلی هستند که نیروی بازوان توانای خوبش راحتی در مقابل عالی ترین تقاضاهای عرضه کنند. بلکه مردانی با سواد و آزاده و روشن فکرند که از کوشش‌های بی‌شورشان در مقابل اراضی متروک‌این سامان، همه ملت بطور مستقیم بهره‌مند می‌شوند. برماست که حتی القوه با سبک کردن کار آنها، ارزنده‌ترین انسانهای نژاد خویش را نجات دهیم. زیرا آباد کردن یک سرزمین غیرمسکون، خطرناک‌ترین کاریست که مستلزم سنگین‌ترین فداکاری‌هاست. حال تا چه حداین مطلب صحیح است، فقط آنها می‌توانند قضاوت کنند که با چشم خود دیده باشند. کسی که در این وقت به عنوان برای تکمیل تجهیزات و ابراز

کار این مردان کمک کند ، درست در لحظهٔ معین و لازم بیک کار نیک دست زده است .

از طرفی دیگر ، این طبقهٔ فعال تنها طبقه‌ای است که میتواند یک رابطهٔ معقول و سالم ما بین عرب و یهود که بزرگترین و مهمترین وظیفهٔ سیاسی صهیونیست است ایجاد کند . دولتها می‌آیند و میروند ، ولی این روابط جوامع بشریت مقیاس زندگی ملت‌هارا تغییر میدهد . بنا بر این کمک به «مجاهedd فلسطین» توسعه یک سیاست با ارزش و طرد بیش از پیش ناسیونالیسم است که در صورت قوت گرفتن امور ، تمام جهان بیش از محیط کوچک فلسطین از آن رنج خواهد برد .

جواب یک نامه

بازگشت یهودیان

با کمال مسرت درخواست شمارا دایر بارسال نامه ای بجای «کرن حاجسود» یهودیان هنگری قبول میکنم.

بزرگترین دشمنان و جدان و بیداری ملی و اعتبار و آبروی یهودیان یکی فساد چرب است که مقصودم از استعمال این لغت، بیحالی و بیخبری ناشی از ثروت و راحتی است. دیگری، وابستگی و اتکای روحیست به حیط غیر یهود؛ که نتیجه سنتی پیوندهای کنونی اجتماعی بوده است. نبوغ و ارزش بشر و قیمتی باعاليترين صورت خود بمنظاهر بر می خورد که شخص، خود و هدف های فردی خود را در وجود اجتماع حل و محو کند. بهمین دلیل است خطر انهدام اخلاقی یک فرد یهودی که از ملت خویش بریده و در عین حال در میان ملت برگزیده خویش نیز بیگانه ای سرگردان است، زیرا این کار را یک خود خواهی مسخره و بی روح، چیز دیگری نمیتوان نامید.

وزن فشار خارجی بر روی ملت یهود در این لحظه بسیار زیاد است، ولی این سنگینی و فشار درس بزرگی بما آموخته، در احیای مجدد ملت یهود که نسل گذشته آن را بخواب هم نمیدید. همکاری و افکار بیدار و از

بندرسته ، اتحاد یکپارچه ، رهبری پیشوایان مؤمن و بصیر ، بالآخره طرح توطن در فلسطین را به مرحله اجرا و جریان گذاشت ، ولی این عمل آنچنان در مقابل دیدگان مشکلات و موانع به موفقیت رسید ، که من هیچ شکی در پایداری و پیروزیش ندارم . ارزش این موفقیت برای ہودیان همه دنیا بسیار زیاد است . فلسطین مرکز آموزش یهودیان و پناهگاه رنج دیدگان و میدان عمل افراد بالارزش این قوم ، و اتحادیه عقاید ، و وسیله حصول سلامت معنوی عموم یهودیان جهان خواهد بود .

ضد یهود و جوان دانشجو

تازمانی که در بخشها و محله های مخصوص و محدود بسرمی بر دیم ، ملیت یهودی ماموانع و مشکلاتی از قبیل اشکالات مادی و گاهی خطر جانی ببار می آورد ، ولی دیگر مسايل اجتماعی یارو افی در بین نبود . با اعلام آزادی این وضع تغییر کرد ، بخصوص برای آنها که بکارهای فکری گرویدند ، ولی در مدرسه و دانشگاه یك جوان یهودی در برابر نفوذ اجتماعی محیط ، با رنگ ملی مخصوص قرار می گیرد که با آن احترام می گذارد ، مظاهر آنرا تحسین و تمجید می کند ، قوت اخلاقی خویش را از آن کسب می نماید و خود را به آن متعلق می داند . در حالی که آن اجتماع اورا بعنوان فردی از تزاد بیگانه تحقیر می کند و با او

خصوصیت می‌ورزد. در این نقطه عطف، او نه تنها و کاملاً تحت نظریه آنها که فایده‌را مقیاس ارزش می‌دانند، بلکه زیر نفوذ این استیلای روانی از ملت خود سرمی خورد، پشت پا با آن می‌زند و می‌پندارد که کاملاً بدیگران، بآنها که در خانه و محیط‌شان سرمی کند تعلق دارد، و حال آنکه عبث می‌کوشد تا حقیقت را از خود و دیگران پوشیده دارد که، پیوند و ارتباط او با این محیط و این مردم دو جانبه نیست، او نزدیک می‌شود و آنهمی رانند. اینست کلا وضع این مخلوق بدینه، واين یهودی تعیید یافته و سرگردان دیروز و امروز. اشتباه نشود که در اغلب موارد فقدان یا از دست دادن شخصیت نیست که اورا چنین می‌کند، بلکه عدم توازن کمی و کیفی تمام عوامل لازم برای رشد شخصیت در آن محیط است، که اورا به این صفت درمی‌آورد. البته او می‌داند که عده زیادی از فرزندان عالیقدر قوم یهود در عظمت کنوئی و ترقی تمدن اروپائی سهم بزرگی دارند، ولی آیا همه آنها و یا لااقل اکثریت آنها هم اشخاصی مثل خود اونبوده‌اند؟

علاج این بیماری، مانند اغلب بیماری‌های روانی، شناساندن دردوعلل آن بمریض است. پس ما باید از وضع بیگانگی خود در بین ملت‌ها آگاه باشیم و از آن نتیجه منطقی بگیریم، والا با طرح مباحث و مقالاف راجع بعلت این امر برای مقاعده کردن دیگران، در صورتی که وضع کنوئی‌شان اجازه بیداری و تفکر بآنها نمیدهد، هیچ نتیجه عملی در بر نخواهد داشت. یعنی اصلاح‌اما باید خودمان آزادی اجتماعی

خودرا تحقیل؛ و احتیاجات عمومی خودرا مرتفع کنیم ماباید مرآکز تجمع دانشجویان و محیط تربیتی از خود داشته باشیم؛ و مشی صحیحی در این مورد اتخاذ کنیم. محل‌های مناسبی برای افراد غیر یهودی در نظر بگیریم و خودما در محیطی که بر طبق شاعر مای و رسوم و اصول تربیتی خویش ترتیب داده‌ایم، بگذرانیم تام‌جبور بتعلیل و هضم‌هر نوع عرف بیگانه‌ای که باطیعت ماؤفق نمی‌دهد نشویم، و در آن وقت هم ممکن است که فردی در عین حال؛ یک اروپائی متمدن و یک یهودی مؤمن باشد که ملت خویش را دوست دارد و اجداد خود را تجلیل می‌کند. اینرا بخاطر داشته باشیم و بر طبق آن عمل کنیم، مسئله‌ضدی یهود تا آنجا که اقتضای طبیعی جامعه باشد، برای ماحل خواهد شد.

نامه‌ای به :

پروفسور دکتر «هلپاخ» وزیر کشور آلمان

جناب دکتر هلپاخ، نامه‌شمارا در خصوص صهیونیسم و کنگره زوریخ خواندم، و بعنوان یک فرد معتقد باصول صهیونیست، خودرا موظف «یدانم؛ گرچه کوتاه و مختصر، جواب آنرا تقدیم دارم. یهودیان، ملتی هستند که نه فقط از نظر دین، بلکه با پیوندهای

شعائر باستانی خود، و خونیکه در رگهای آنها جریان دارد بهم مر بو طند و قاطع ترین دلیل براین امر وضع مشابهی است که همه جهان در قبال آنها دارند. پانزده سال قبل وقتیکه بالمان آمدم، برای اولین بار حس کردم که یهودیم؛ و این احساس را پیش از اینکه مدیون خود یهودیان باشم، ازغیر آنها گرفتم.

تراژدی زندگی یهودیان این است که آنها ملت تاریخی محدودی هستند که در جهان نه حکومتی دارند که بر آن تکیه کنند، و نه دولتی که بههمت آن بدورهم گردآیند. نتیجه این وضع، فقدان شخصیت ثابت فرد، باضافه تزلزل اخلاقی او بمنتها شدت و قوت است.

من این حقیقت را درک کردم که تنها راه ممکن برای نجات این قوم آنست که تمام یهودیان جهان با جتمع زنده‌ای ملحق شوند که عضویت آن باعث مسرت و افتخارشان باشد، تا اقلاً امید پیوستگی و عضویت جامعه‌ای، رنج تنفس و تحقیری را که از جوامع دیگر تحمل می‌کنند، سبک و نامحسوس نماند.

من دیدم که یهودیان با ارزش را، بشکل توهین آمیزی در جراید کاریکاتور می‌کنند، و دیدن آن، عواطفم را مالامال خون کرد. دیدم که چگونه نشریه‌های فکاهی مدارس و عوامل بیشمار دیگری از طرف اکثریت غیر یهودی، اساس اعتماد و علاقه بهترین همکیشان من را درهم مینوردد. از مشاهده این همه احوال ناخوشایند، دریافتمن که این وضع دیگر نباید ادامه یابد.

و سپس باین نتیجه رسیدم کہ تنہا کوشش دسته جمعی و صمیمانہ همه یهودیان جہان، کاروان پر اکنڈہ این جماعت را بسر منزل مقصود میرساند۔ ولی اعلام این تصمیم بزرگ، کارپر ارج «هرزل» بود کہ از سویڈای دل بجهانیان اعلام کرد کہ شعائر و رسوم باستانی یہودیان چنین و چنان است، واين قوم تصمیم بساختمان، مسکن ملی خود، یا بعبارت روشنتر، مرکزیتی در فلسطین دارند، و تنہا این عمل میتوانست مناسب ترین کاربرای تم رکز همه فعالیتہائی ما باشد۔

آیا اینها را شما ناسیونالیسم میخوانید؟.. ولی این تھمت است، تلقی نیست۔ زیرا شما یک هدف و مقصود اجتماعی را کہ بدون آن مادر این دنیای غرق در خصوصیت و بد بینی شما، نہ می توانیم زندگی کنیم و نہ بمیرم، باین نام رشت میخوانید۔ شاید ہم حق داشته باشید۔ ولی بدانید کہ اگر باشد ناسیونالیسمی است کہ ہدف قدرت نیست، سعادت و سلامت عده ای انسان است۔

اگر ما را مجبور نکند کہ درین ہر دمی متعصب، کوتاه بین، وجابر زندگی کنیم، من اولین کسی خواہم بود کہ بخاطر انسانیت ہر چہ را کہ زیر عنوان ناسیونالیسم قرار می گیرد دور بریزم۔

و علت اینکہ ما یہودیان نمی توانیم اتباع مخصوص دولت آلمان باشیم، اینست کہ، مثلاً اگر بعداً خواستیم «ملت» باشیم، بدون شک خلاف طبیعت دولت و تابعیت است۔ و در نتیجه سوء تفاهم تعصب اکثریت ملی، بسمت ماجلب خواهد شد، و آنگاہ در مقابل آن تعصب، ہیچگونہ

تأمینی نخواهیم داشت . حال خواه بعد از آن ، ماخودرا هر دم یا ملت بنامیم یا هیچ .

من همه این مطلب را بخاطر ایجاز و اختصار ، عریان و بی پرده بیان کردم ، و نیز از نوشتة شما در یافتم که بمعنی بیش از ظاهر اهمیت می دهد .

فاهه‌ای پیکی از اعراب

پانزدهم مارس ۱۹۳۰

آقا ، نامه شمامسرت بزرگی در من ایجاد کرد ، زیرا از خالل آن در یافتم که در دنیای شما هم مردانی هستند که با خوشبینی تمام آرزوی حل مشکلات کنونی را بطريق مسالمت آمیز و لائق دو ملت دارند . من معتقدم که این مشکلات پیش از اینکه واقعیت خارجی داشته باشند ، جنبه روانی و داخلی دارند ، و نیز عقیده دارم که اگر هر دو طرف با خوشبینی و صفا رو بروشوند ، حل آنها بسیار آسان خواهد بود . چیزی که وضع کنونی را آنقدر نامساعدی نماید ، این حقیقت است که اعراب و یهودیان در مقابل دول ذیمدخل ، بعنوان دو خصم با هم رو بروند . این وضع شایسته ، هیچکدام از دو ملت نیست و راه علاج آن یافتن

واسطه‌ای است که هر دو بروی آن توافق کرده باشد.

حال بشم معرض خواهم داشت که نظر من در مورد حل مسایل کنونی چیست؛ ولی تکرار می کنم که این مطالب فقط نظر شخصی منند که با هیچکس در خصوص آن بحثی نکرده و آنرا در جایی طرح ننموده ام. این نامه را از آن جهت بزبان آلمانی نوشتم که خودم بخوبی قادر بنوشتن آن به انگلیسی نیستم، واژه‌رفی دیگر می‌خواهم تمام مسئولیت آنرا شخصاً بعهده داشته باشم و اطمینان دارم که شما هم یک یهودی مورد اعتماد خود را که بزبان آلمانی تسلط داشته باشد، برای ترجمه آن پیدا خواهید کرد.

یک انجمن سری و خصوصی باید تشکیل دهید که اعراب و یهودیان هر کدام چهار نماینده مستقل و جدا از عموم احزاب سیاسی، در آن داشته باشند. این چهار نماینده بقرار زیر انتخاب خواهند شد:

یک دکتر - بنماینده‌گی از طرف تمام مؤسسات پزشکی، یک وکیل دادگستری - بنماینده‌گی و کلاو قانون دانان. یک نماینده کارگران منتخب از طرف واحدهای تجاری و اقتصادی. یک نفر روحانی بنماینده‌گی طبقه روحانیون.

این هشت نفر هفته‌ای یکبار انجمن می کنند، اینان بدون آنکه دفاع از طبقه یا تزهای مخصوص بخود، یا علاقه ملی را بعهده بگیرند، از روی هشیاری و وجودان، تا در قوه دارند، بخاطر سعادت همه جماعت کشور خواهند کوشید. تصمیمات آنها باید سری باشد و عموم آنها از این که اطلاعی در خصوص تصمیمات خود بکسی بدھند اکیداً ممنوعند،

حتی به نزدیکان خود ، وقتیکه تصمیمی روی هر موضوع بمرحله‌ای رسید که از هر طرف اقلاسه نفر با آن موافقت کرد ، میتوان آنرا منتشر نمود ، ولی تحت عنوان تصمیم انجمن ، اگریکی از افراد سر بمخالفت برداشت میتوان آنرا از انجمن معاف کرد . ولی این معافیت با اجازه ابرازهیچگونه اطلاعی در خصوص مطالب مطروحه نمیدهد . اگریکی از اعضای منتخب بطريق فوق ، از یکی از راه حل‌های متذخذه از طرف انجمن ناراحتی بود ، می‌توان نمایندگی او را بشخص دیگری تفویض نمود . گرچه این انجمن قدرت اجرائی معین و مصرحی نخواهد داشت ، با وجود این قبل از اینکه قیمهای بین‌المللی بتوانند غبار اختلافات سیاسی خود را از آن بزدایند ، بهمهٔ اختلافات سروسامانی خواهد داد .

مسیحیت و یهودیگری

اگر کسی یهودی گری را از انبیاء و مسیحیت را چنان‌که عیسی اندیشیده ، از تمام منافات لاحق ، مخصوصاً از آنچه که بعداً بآن افزوده‌اند پاک کنند ، چیزی باقی خواهد ماند که الحق سزاوار آنست که همه دردهای اجتماعی بشر را درمان کند .

این وظیفه هر انسان خوش نیت است که تا در قوه دارد و بسم کوچک خود ، در اعتلاء و احیای این آموزش خالص بکوشد . واگر کسی یک جهاد واقعی در این طریق نمود و پایمال معاصرین خویش نگردید ، میتواند خود و اجتماع خود را خوشبخت بداند .

«پایان»